

زن ژویستر رب النوع بزرگ یونانی، وی دختر آگری سیوس پادشاه آرگس است. (ایران باستان ج ۱ ص ۲۴۵ و ۲۴۰ و ۲۶۰) - و نیز رجوع به ترجمه فرهنگ اساطیر یونان و رم ج ۱ ص ۲۳۵ شود. **دائانی** (حامس) مقابل نادانی، علم و قوف. فقه، فهم، شعر، بصیرت، هتک. (سابقه فرهنگ اساطیر یونانی) - دانشمندی، دانش، (آندراج) - مایع (منتهی الارب) - مقابل کزانی، نفلو. (منتهی الارب) دوك، ادراك، قراية (منتهی الارب) - خرد بهتر از چشم و ینائی است. نه ینائی لقرون ذ داقائی است. ابوشکور.

بردنی و دنانائی و فرهمی - بزرگی و آیین شاهنشاهی - فردوسی - چنین داد پاسخ که ای سرقران بدانی از هر کسی بی نیاز - فردوسی - بگویم که این کرد بهرام گور - بردنی و دنانائی و فر و زود - فردوسی -

که آمد بتزید ما آگاهی - ز دنانائی شاه و از فرهمی - فردوسی - بنزد چون تویی جنسی چه دنانائی چه نادانی بدست چون تو نامردی چه نرم آهن چهره عینا - سنائی - زهی تحصیل دنانئی که سوی خود شدم نادان که را استادان نبود چون من کرد نادانیش - خاقانی -

بنادانی خری مردم بر این نام - بدانائی فرود آرم سر انجام - نظامی -

سپرش کاروانسالار حیب است - توانا را ز دنانائی چه صیب است - نظامی -

هر که در دوحور دنانئی است - در همه کاریش توانائی است - نظامی -

گر کسی را رنجید دانش بود گو دم مزین ز آنکه من دم در کشیم تا بدانائی زدم - سعدی -

امثال - دنانئی ینا نیست - دنانئی توانا نیست - فراسه، دنانئی بنشان و نظر. (منتهی الارب) - نوبه، دنانئی و مهارت در هر چیزی -

(منتهی الارب) - قراب، دنانئی و در یافت - وی (منتهی الارب) -

[[مقل، (آندراج)، خرد، عاقلی، خردمندی - **دانا کپله** (رخ) (۱) نام پنجاه دختر دانا موس پادشاه لیبی، اینان باید خرد که از نرس

پنجاه پسر ازیئتوس، برادرش، از مصر گرفته بود از آن سرزمین خارج شدند، هینکه دانا موس در آرگس استقرار یافت پنجاه برادرزاده نزد وی آمدند و طلب حق کردند و از او خواستند تا دختران خود را زنی بدیشان دهد. دانا موس با آنکه باین مصاحبه خوشبین نبود و شهادشان را بقرعت و مراسم ناشوئی باین ترتیب انجام گرفت و دختران و پسران از راه قرعه کشی یا تانسب اسمی با هم وصلت کردند. دانا موس برای جشن عروسی مهمانی بزرگی ترتیب داد. بهریکه از دختران خود خنجرهای عذبه کرد و آنان را واداشت شبانه شوهران خود را بقتل آرند این دستور اجرا شد و فقط هی پرمشتر، از قتل نسه خودداری کرد چون همیشه مورد احترام وی بود، دانا موس دختر خود را توفیق کرد، دختران هر یک سر قربانی خود را جدا کردند و برای اجساد آنان مراسم عزاداری در آرگس بجا آوردند موسرهای آنان را در لرن بنگاه سپردند. بنا بدستور ژئوس هر مس و آتاد دختران مزبور را از قتل که انجام داده بودند تطهر و تبرئه کردند چندی بعد دانا موس وصلت هی پرمشتر و کنسه را تأیید سکرت و در سند برآمد. دختران خود را بشوهر دهد اما چون داوطلب کافی پیدا نشد در صددیر آمدن سابقاتی ترتیب نهاد دختران خود را بشوهر جایزه و در وقت پاریتد گان قرار دهد داوطلبان از تقدم هدایای معمول معاف شدند و باین ترتیب با جوانان حکمت و درصت کردند و نوزاد دنانئی را که جانشین پلازها شد بوجود آوردند پنجاه دختران و پسران آنها بوسیله کنسه که برای انتقام خون برادران خود قیام کرده بود بقتل رسیدند. دختران مد گور در آن جهان یعنی در آفاستگاه ارواح نیز بقویت گرفتارند و می جلا نشان این که ظرف سوراخی را همیشه بر آب نگاه دارند. (فرهنگ اساطیر یونان و رم - ترجمه دکتر بهمنش ج ۱ ص ۲۴۶ و ۲۴۷) -

دانا تری - [ت] (حامس) حالت و چگونگی دانا تر، دانا تر بودن، اعلم بودن، مفسر شاهان بتوانائی

نامور دهر بدانائری، نظامی -

دانا ج، (س) مرتب دانا، دانشمند. (سهمانی) (منتهی الارب) -

دانا ج، (راج) لقب عبدالمؤمن قزوینی است. (منتهی الارب) -

دانا دل، [د] (س مرکب) که دلی دانا دارن دانا صبر، دانشمند و خردمند (آندراج) - هوشیار، خردمند، دل آگاه -

یاسخ چنین گفت ای پادشا که دانا دل و مردم باز ما... فردوسی -

جوان گرچه دانا دل و پرسون بود نرد به آزمایش خرون - اسدی -

آکنای از عرفان فضلا و مردم سنجیده است (لفت معنی شوشتر نسخه خطی) - **دانا دل**، [د] (حامس) خردمندی، دانائی، هوشیاری، دل آگاهی؛ بجای سکندر بیان مائها

بدانا دلی کشف کن حالها - حافظ - **دانا دوست**، (ن ق) دوستدار دانا - خواهان دانا -

ما که دانا شدیم و دانا دوست دانش ما بزر دانش دوست - نظامی -

از که صدیق دانا دارد، که بار خردمندی دارد. **دانا سر**، [س] (س مرکب) خردمند - وزان مرد (گاه) دانا ساری را بجهت

که آن بیلوانی بخواند دوست - فردوسی -

نه جنگی سوادى نه بخشنده ای نه دانا سری یا درخشنده ای - فردوسی -

دانا نشان، (اخ) (۲) نام موضعی بحدود رحمتدار مازندران، سید فخرالدین بن سید قوام الدین سرعش آنجا را مدعی دارالملک خویش ساخته بوده است. (حیب السیر چاپ کتابخانه خیام ج ۲ ص ۲۴۳) -

دانا شدن، [ش] (س مرکب) طالب شدن، دانشی شدن، دانشمند شدن، نفعه. (ترجمان القرآن) - دانستن،

مرد دانا شود ز دانا مرد مرغ فریه شود بزر جوان - ناصر خسرو -

شمس چون پیدا شود آفاق از روشن شود - مرد چون دانا شود دل در پریش دریا شود - ناصر خسرو -

گر فایز فرمانی دانا شوی ازنی (۲) کردی بجهنم بنی از جهنم چناندا - ناصر خسرو -

|| خردمند شدن، عاقل شدن هوشیار و آگاه گشتن بصیر، بصارت (از منتهی الارب) بصیرت **دانا ضمیر**، [ض] (س مرکب) دانا دل، خردمند، دانشمند، دل آگاه -

مفسر دریا دل است آمی دانا ضمیر مایه صد اولیاست ذرد آسان او - خاقانی -

دانا ق، (ع) (را)، انش است در دافع، دانق، دانک، دانه -

دانا گردن، [ک] (س مرکب) رهاصم، دانشمند گردن، خردمند ساختن، عالم گردانیدن، آگاه و هشیار گردانیدن، خردمند ساختن، مآطبه، چه چیز دانا و زیرک کرد او را. (منتهی الارب) -

(۳) در اصل آری - (۲) در حیب السیر چاپ طهران ص ۱۰۷ این کلمه ناانضات آمده است. (۱) Danaidea

داناکیل (اخ) (۱) نامی که عرب مردم سینه داده اند .

دانامگر دریدن . [سگک د] (معنی مرکب) داناشدن . عام و خردمند گردیدن . دانشمند شدن . طین . طبایع . طبایع . طبوئع . (منتهی الارب) سرس . دانامو شپاز گردیدن سپس نادانی . (منتهی الارب) .

دانال . (اخ) اسم صغمی است . و دانال نام یغبردی است در امدان دانبال است . (منتهی الارب) .

دانالو . (اخ) دهی است از دهستان قلعه دروسی بخش حومه شهرستان ماکو . واقع در دهه هزار گزی شمال خاوری ماکو دارای راه شوسه است . دره و مستعد و مالازیایی و ۵۸۴ تن سگکته دارند آب آن از رودخانه سازی مو و محصول آنجا غلات و حبوبات و برزک و مثل مردم آن زراعت و کله داری و صنایع دستی آنجا جاجیم و جوراب بافی است و راه شوسه دارد . (دره و محل نزدیک هم واقع است و بنام دانالوی بزرگ و دانالوی کوچک مشهور می باشد) .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) .

دانالو . (اخ) دهی است از دهستان دیزجرود بخش مجب شیر شهرستان مرغه . واقع در پنج هزار گزی شمال باختری صوب شیر و هزاروی پانصد گزی جنوب شوسه بندر دانالو برافه جلگه است و گرمسیر و مالازیایی . دارای ۷۹۷ سگک - آب آن از قلعه چای و چاه و محصول آنجا غلات و بادام و مثل مردم آن زراعت و راه آنجا مالروست و در دو هزار گزی خاور قریه یک پنجر کشتی رانی بنام بندر دانالو می باشد بوسله کشتی به رضائیه و شرفخانه مربوط است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) .

|| نام بندری کنار دریاچه رضائیه در دو هزار گزی قریه دانالو .

|| نام محلی کنار راه تازه کتبه به بندر دانالو میان آغچه و ویا و بندر دانالو . در ۶۰۰ گزی تازه کتبه .

|| نام دهی در ۶۵۱ هزار گزی تهران . میان خضرا و قارقا بازار و در ۶۹ هزار گزی شرفخانه و آنجا ایستگاه ترن است .

دانامرد . [م] (معنی مرکب) مرد دانا . خردمند . دانشمند . عالم . دانشی مرد . مرد دانا شود ز دانا مرد . مرغ قره شود بر بر جواز . ناصر خسرو .

دانان . (اخ) رجوع به ساهه آباد شود . (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵) .

دانان . (مع) در حال دانستن . یا صحیح دان در ترکیب چون: تنگ دانان .

دانانیدن . [د] (معنی) دانا کردن . دانایی آموختن . حضرت رسالت را دانانیده بود حضرت حق سبحانه (اسرار الشوخیه چاپیه . مرحوم بهمنیار ص ۲۲۴) .

دانایان . [ن] (ن) دانانیه . (آنتدراج) . چون دانایان . دانشمندان .

دانای ایران . [ری] (اخ) حکیم جاماسب است . (آنتدراج) .

دانای روم . [عز] (اخ) مراد افلاطون است . (آنتدراج) .

دانای طوس . [ری] (اخ) فردوسی طوسی . (شرفنامه) (برهان) . سخنگوی پستینه دانای طوس . که آراست روی سخن چون عروس . نظامی .

دانای خلوس . [ی] (اخ) خواجہ نصیر الدین طوسی . (برهان) (لغت معنی شوشن) .

دانای مینو خرد . [ری] (اخ) هدایت نویسنده نام نسکی از بیست و یک نسل زند و یازده زندیکان یعنی زندخوانان (انجمن آدا) . اما این کتبه بر اساسی نیست و دانای مینو خرد نام رساله است پهلوی نه نسکی از نسکهای اوستا .

دانای . [ن] (اخ) (۲) دانی سکان زوحانی پروا میخورد از زاوش به سبب عقاید مندانان قدیم آنجا سگکته در باج بران آمده است . (ماللهند بیدونی ص ۱۹۴ و ۱۲۷ و ۱۳۶ و ۱۶۸) .

دانایران . (دانایران) (اخ) دهی جزیره دهستان ابرهان بخش مرکزی شهرستان مراب واقع در ۲۹ هزار گزی جنوب باختری مراب و پنج هزار گزی شوسه مراب به تبریز جلگه است و مستعد و دارای ۱۳۱۳ تن سگکته .

آب آن از چاه و محصول آن غلات و حبوبات و مثل مردم آن زراعت و کله داری و راه آنجا مالروست (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) .

دانامگر . [ن] (اخ) (۳) نامی است زهره زود مندانان قدیم (ماللهند بیرونی ص ۱۰۵) .

دانبلو . [] (اخ) نیرمای اراکل ایپاتلو از ایلات خسته فارس . (جغرافیای سیاسی کجهان ص ۸۶) .

دانپوری . (اخ) نام قصبه ای مرکز قضا در جمهوری کنگدیکوت ممالک متعدد آمریکای شمالی . واقع در ۴ هزار گزی غربی نوهاون . (از قاموس الاعلام ترکی) .

دان پاجیندن . [د] (معنی مرکب) دان پاشیدن . دانه پاشیدن . پراگندن دانه بر زمین طیور را . چینه نهادن .

|| بقصد فریفتن مالی دانن .

دان پاشیدن . [د] (معنی مرکب) دان پاشیدن . فریفتن باها و دهش و یا طرف دیگر .

دانستان . (آنتوان لورنت) (اخ) (۴) مجسمه ساز ویکتورش فرانسوی مولدین کلود (۱۷۹۸ - ۱۸۷۸) .

|| برادر وی ژان بیرمشهور به دانستان ژون . بسبب مجسمه ها و کاریکاتورهایش شهرت دارد . (۱۸۰۰ - ۱۸۶۶) .

دانتون . (ژرژ - ژاک) (اخ) (۵) از رجال مشهور دوره انقلاب فرانسه است . وی پسال ۱۷۵۹ در قصبه آرسیس سور اوب (۶) متولد شد و تا سال ۱۷۹۱ با اشاره شاه و کیل



دانتون

بود . در دوره انقلاب افکار جمهوری خواهی را پذیرفت . فصاحت بیان و خلافت لسان و نفوذ آرا و کبرای جهره وی موجب حسن ظن و محبت مردم گشت . دانتون بنیان گذار کلوب کوردلییر (۷) که یکی از انجمنهای زمان انقلاب است بود و بسبب قوت رابطه کردی بسیار گردوی درآمدند . دانتون پسال ۱۷۹۹ از ایالت سینه بنا باندگی مجلس و پسال ۱۷۹۲ از جانب شهرداری پارسیس باموریشی رسید و در واقعات اگوست ۱۷۹۲ در اعمال اهرانی نفوذ و تأثیر بسیار داشت و از پس آن وقایع یوزارت عدلیه رسید و در تشکیلات وقایع ملی در کربو عامل اصلی ویانی و مبتکر محکمه انقلابی کمیته نجات عمومی بود و در آن میامنی سخن و در صفتها پیش گرفت و ترور و وسیله موقت امنوثر برای حکومت پنداشت و از این راه نام خویش پیدی در آرمیش و از پس ترک وزارت عدلیه بمبعوث مجلس ملی گشت و با ریبیر (۸) بر قابت پرداخت و از جانب ریبیر به خیانت و بیروی از اصول اعتدالیون (۹) متهم گردید و پسال ۱۷۹۴ پیرمان وی گردن زده شد .

دانته . [ت] (اخ) ایتالیایی یادانته آلیگیری (۱۰) از شاعران بزرگ ایتالیا و مولد او فلورانس است (۱۲۶۵ - ۱۳۲۱) .



دانته

دانته از شاعران بزرگ ایتالیا و پیغمبر گروهی از نادانان بصیر اروپا یکی از سه تن شاعر بزرگ عالم است (دو تن دیگر

(۱) Danakil . (۲) Dānava (مانسکریت) . (۳) Dānavagura . (مانسکریت) . (۴) Danton . (۵) Danton . (۶) Arcis-sur-Aube . (۷) Club des cordeliers . (۸) Robespierre . (۹) Modérantisme . (۱۰) Dante Alighieri .

بیاری دل در بدانتش که اوز
 بدانتش بود چون بدانی بود.
 فردوسی .

|| شناختن . (زلفم الاطباء) . شناسایی
 پیدا کردن . معرفت یافتن . شناساندن .
 بدانت اورا ، بد شناخت وی را .
 ندانم یکن از جمع (جمله) خلاص
 که در دل تنم مهر تو فکشته .
 بوالمثل (بنقل معراج الفرس) .
 کسی را ز زندان بنزدیک آوی
 فرستاد گای گرد پیکار جوی .
 فردوسی .

ز شهرت یگی پشته ز ندانیم
 بگوهر همانا که خود دانیم .
 فردوسی .

وزو هر که دانش پر به ز به
 گلوی ورا دشته تیره .
 فردوسی .

از بر آ کسی کت بداند همی
 بجز مهر بافت نخواهد همی .
 فردوسی .

نمای بترکان بدین بال دست
 بایران ندانم ترا نیز جفت .
 فردوسی .

ندانست مرد جوان زال را
 بر اغراخت آن خسروی پال را .
 فردوسی .

ز گردان که دستم بداند همی
 کچاناهشان بر تو خواند همی .
 فردوسی .

هر چه بخواهد بدد که گنده زیانتست
 دیو دریده نه گنده داند و نه رش .
 منجربک .

بروز گدوهر بر منی افه عت بعدینه آمد (کعب
 الاحبار) نزدیک او شدم سلام کردم مرا بدانت
 و نزدیک کرد . (تاریخ سیستان) .
 گفتم تو کیستی ؟ گفتا : مرا ندانی ؟ گفتم : نه .
 (تاریخ سیستان) .

شاه کابل را گفت که تو اورا شناسی ، گفتا
 اگر بر آن جمله بر نشسته باشد که روز سرب
 بود بدانم (تاریخ سیستان) . امیر گفت و برا
 اشراف مملکت فرموده ایم ... کسی دیگر
 باید خواجه گفت این دیگران را خداوند
 میداند کرا فرماید . (ابوالفضل بیهقی) .
 وما چون کارها را نیکوتر باز جستیم پیش
 و پس آنرا بشکر بستیم و این مرد را دانسته بودیم
 و آزموده جواب آن نمود که ... (ابوالفضل
 بیهقی) . ایزد نمایی ... گفت که ذات خویش
 را بدان . (ابوالفضل بیهقی) .

دامداران را بدان و در پاش از دامشان
 سپیدانان شدن سوی عمر دجز هار نیست .
 ناصر خسرو .

ترا که هست دانستن شدای بود
 مشوم مخالف قول محمد مغتار .
 ناصر خسرو .

نوای زاغ چهر بداند پیش مست
 همی خویشتن را ندانی درست .
 اسدی .

چون سبب از ترا بدالمطلب باز پرسیدو
 اورا بدانت او را بزرگ کرد و بدلت
 پیش خواند . (معجم التواریخ و القصص) .
 چنانکه بیضا هبیر بیوی در یافتند
 مرا بدانت آنها که شرم من خوانند .
 مسعود سعد .

سیاس از آنکه مر اورا بدو همیدانم
 وز آنچه عدت نکردیم و دل نکردانیم .
 مسعود سعد .

چون سه روز بر آمد گفتم مرا میلانید گفتمند
 نه . گفت من یونسیم . (قصص الانبیاء ص -
 ۳۱۱) .

فرهون گفت ازیت پرستی دست بدازید و
 مرا پرستید که من خدای عزوجلیم و دیگر
 خدای نمیدانم بجز از خود . (قصص الانبیاء
 ص ۸۸) .

می پنداشتم که هیچ ولی نیست خدایا که
 من اورا ندانم تا که شیخ ابوبکر کنانی را
 بدیدم ، اورا بدانت و من اورا ندانستم .
 (اسرار التوحید چاپ مرحوم بهشتیار ص -
 ۲۰۲) .

کس دادم از اکابر کردن کشان نظم
 کور اصریح خون خود پیران بگردنست .
 انوری .

ندانم یکن از کل خلاص
 که در دل تنم مهر تو فکشته .
 سوزنی .

زهر بدی که تو گوئی هزار چندانم
 مرا اندانم از آنگونه کس که من دانم .
 سوزنی .

بیزد من نه جوانمرد باشد آنکه ترا
 بهی بداند و با تو کند جوانمردی .
 سوزنی .

همی چهر در بر شگفتی نمود
 ندانست ویرا که نادیده بود .
 (بو سف و زبیدی های منسوب به فردوسی) .

اگر بهانی سپی رخ را همی مانم
 که من نهانم و پیداست نام و نامم .
 خاقانی .

گفت خلوت آخرت نیاید آنکه دوست دارد
 که مردمان ویرا بداندند . (تذکره الاولیاء) .
 و گفت آتش عذاب آنکس راست که خدای
 را نداند اما خدای شناسان بر آتش عذاب
 نباشند . (تذکره الاولیاء) .

چو توهامی شدی بر خودنگ کن
 بدان خود را و قصد پارگه کن
 که چون خود دان شوی حق دان شوی تو
 از آن پس روی در پیشان شوی تو .
 اسرار نامه عطار .

چنانست در مهتری شرط زیست
 که هر که تری را بدانی که کیست .
 سعفی .

پس از مدنی کرد بر من گذار
 که میدانیم؟ گفتمش زینهار .
 سعفی .

خاک افه را دانند و پوی و پیری افه را دانند . (کتاب
 المعارف) .

دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر
 گذر افتاد بر اصطلیل شهم ینهار
 بسته بر آخورد او استر من جو می خورد
 نیز افشاند بمن گفت مرا میدانی ؟
 حافظ .

آبله را در سخن توان دانست . قره العیون
 خواجه گفت آه اگر مرا دانند
 آنچه دارم تمام پستانند
 گفت دانای روز گزار که آه
 گر نداندم این گروه تباہ .
 مشکینی .

|| شناختن . مستعد بودن . اعتقاد داشتن . معترف
 و مغرور بودن . اعتراف و اقرار نمودن . (ناظم
 الاطباء) .

اگر دانی شفیع و داور جدا
 بیختایم دل بر ماورم را .
 (ویس و رامین) .

دل آن تست ولیکن شراب شد پس ازین
 شراب هم مطلب گر خدای را دانی .
 ابن سینا .

مریز خون گمان گر خدای را دانی .
 || تمیز دادن . تمیز کردن . تشخیص کردن .
 باز شناختن .

هست بر خواجه بیخته (۱) دانتم (۲)
 راست چون بر دشت بیچند من
 این عجب تر که می نداند او
 یشر از شعر و ششم (۳) را از سخن .
 رودکی .

اگر هست جامی می زرد شواء
 بدل خرمی را بدان از گناه .
 فردوسی .

ببالا و دیدار هر سه بکلی
 که ای پرا اندانند از آن اندکی .
 فردوسی .

دان صافی که چون بکف دست بر نیمی
 کف از فدح ندانی ، نی از فدح نیب .
 کسایی .

(۱) دل : بیچیده . (۲) این کلمه را نمیدانم چیست یا تصحیف چیست گمان من اینست که متاسب اینجا کلمه ای باید باشد رساننده
 معنی دمال یا سعادت و یا جاهه گرانها و امثال آن . (۳) ممکن است که در اصل شیم یا غیب بوده باشد و کاتب خشم نوشته است .

آنکس که شاعر است او شاعران بدانند
خود باز یازداند (۱) از مرغک شکاری.
منوچهری .

گر ندانی ز زانود بپل
ببگرش گاه نغمه و قنقن .
منوچهری .

دانشن سایه و ارتفاع یک از دیگر .
(الفهجم بیرونی ص ۳۰۱) .
کھسار که چون رزمه عطارد اکتون
گر بنگری از کلبه نادانندیش
ناصر خسرو .

صبا را ندانی ز عطارد تبت
زمین و آندانی ز دیبای ششتر .
ناصر خسرو .

نابدانستی ز دشمن دوست
زندگانی دو بار بایستی .
صدای شهر یاری .

کپتیش از سوی چین کنده آهنگ
اعمال چین را ندانی از سترنگه
سنائی .

مشک و پیشک یکست نانو می
تا که ده را ندانی از هضار .
سنائی .

بر آن خدنگه او بکه عرب و گامبید
از خون چنان شود که ندانی ز چینه نش
سوزانی .

بمقل دانم چندی از یکی از چند .
سوزانی .

بستان چنان شود که ندانیش ز آسان
چون ابر گشت بر رخ بستان ستاره یار .
سوزانی .

ز آب دآتش چشم و دام دیده شو
که آب و آتش من دوست داند از دشمن .
سوزانی .

لیک قلب از زردانند چشم هام .
مولوی .

نه تدبیر محمود و رای نکوست
که دشمن نداند شهشه ز دوست .
سعدی .

— ندانستن چیزی از چیزی تعیین نکردن
میان آن دو هر دو از بردانستن تعیین
ندانن تشخیص نکردن .
بدر دل و مغزتان در نهج
بلندی ندانید باز از تشبیه
فردوسی .

بیلا و دیدار هر سه یکی
که ایشرا ندانند از آن اندکی .
فردوسی .

— باز دانستن و تمیز کردن و باز شناختن
چو جاماسب تنگه اندر آمد ز راه
ورای باز دانست فرزند شاه .
فردوسی .

زان می تاب که ناداری در دست و چراغ
باز دانستنشان از هم دشوار بود .

منوچهری .

نیدانم آن شب که چون روز شد
گیا باز داند که باهوش شد .
نظامی .

بدانست چنگ آذرباک دای
که او را می باز داند هدای .
فردوسی .

..... باز ندانستن و تمیز نکردن . باز شناختن .
تشخیص نکردن .

ندانم همی مردم از رنج و آزار
یکی دشمنش را ز فرزند باز .
فردوسی .

دلدار تبرکش ندانست باز
بزد باشه رفت پیشش فراز .
فردوسی .

گرومی اند که ندانند یازسیم از سرب
همه دروغ زن و شو بطنند و شیر و سرند .
فریح المهر .

بضم شکر بودم بطبع ماز دیون
چنان شدم که ندانم ترنگین از خار .
مخلدی .

جز تلخ و تیره آب ندانم در آن زمین
حقا که هیچ آب ندانستم از زکاب .
بهرامی .

از غم و کله اگر اهرمن آید بچمن (برنو)
ازیری باز ندانی دورخ اهرمن .
منوچهری .

بچه نداند از بو (c) ماند نداند از زهد
آید ببردشان گلو یا اهل بیت و حاشیه .
منوچهری .

سه برهم افتاد شب و فراز
رکب از عذاب کسی ندانست باز .
سعدی .

زیبار از یربست بیزم و ندر و ولیکه
دور زمگه ندانی باز از هریشش .
سوزانی .

مره ابله گفت ای داندای راز
گاورا از خر نیدانی تو یاز .
عطار .

کنولت بهر آدم پیش باز
نیدانیم از پاندیش باز .
سعدی .

|| یافتن پیدا کردن . بی بردن
گرا بچاپیک دو هفته باز مانم
بر آن هر مه که جایم یاز دادم .
سعدی .

مس خود دانی اختیار تر است ، مختاری
عربی خواهی چنان کن .
— ره دانستن ، زه بردن ؟
بگری میکند هر سالکی که ره دانست
دری زگر زدن اندیشه تپ دانست .
حافظ .

— سر از پای دانستن ، تمیز کردن . باز
شناختن ، سر از پای ندانستن ، نشناختن
تمیز ناکردن ،
نرسی ناله کوس و با کرفای
همی کسی ندانست سر را زبای .
فردوسی .

|| شردن . ب حساب آوردن ، ندانستن .
ب حساب نیاوردن . نشردن .
بدانید کاین شهده روز نبرد
بدر را بهامون ندانید برد .
فردوسی .

کامه ز ندانند یکسر بهمه
نه کورا نشانند بر جای که .
فردوسی .

|| گرفتارن ، فرار دادن ، شردن . در حداد
آوردن . محسوب داشتن .
گر ترا نشدی بعد آن زهردان
گر بشو لطفی کند آن زهردان .
مولوی .

|| تصور کردن . گمان بردن . گرفتن .
فرار دادن . شردن . انگاشتن .
تو بجزی میدان کز خورد بر ترست
شرد بر همه نیکو بها سرست .
فردوسی .

مرا گفت بشتاب و با او بگویی
که گر دانکه گفتم ندیدی نوری
چنین دان که این شود نکفتم زین
که من نیز باز آمدم زین سخن .
فردوسی .

بر روی سر ساوه شاه آنکه مهر
بدر داشت تا بود گردان سپهر
ارآن شاه جنگی مسم یازگار
مرا همچنان دان که کشتی بزار .
فردوسی .

بستوسی فبا بود فردا بگرنگ و بکسان
میوشیدی و مردمان چنان دانستی که
یک قیامت . (ابوالفضل بیهقی) . منگه
خداوندم هر یکی بسببی مشغول گردانم تا
هیچکس از تو نداند و ترا دشمن ندانند .
(قصص الانبیاء ص ۹) .

|| نمون کردن . (ناظم الاحیاء) .
|| قدرت داشتن . (انجم آرا) .
|| توانستن .

(۱) هر دو «باز» بمعنی مرغ صید معروفست . (۲) آبرو صورت شعری کلمه بوهری است و آن پوست شتر بجهت بنگاه انباشته باشد
بمانه شکن ناله بچه مرده را مانند صدای و آهوی و کفوی و جز آن .

پیچ او را از گرفتند ندانی
 ناشر نکویی نهفت و زونگشی جان .
 دود کی .
 متابیت که دانه سوزوار اوی
 ناپیش با پینه کرداروی .
 فردوسی .
 زدیاز و از گوهر شاهوار
 کس آنرا ندانست کردن شمار .
 فردوسی .
 پانهگرش گفت کای شوم دست
 پینه و بسته ندانی شکست .
 فردوسی .
 چو دختر شویده بپند ز راه
 ندانده ورا داشت مادر نگاه .
 فردوسی .
 آرزو را کرانه نیست پند
 آرزو را خدا که سپردانه کرد (۱) .
 مغربی کرگانی (بندل وادوبانی) .
 هر چه دانی وزان فروموی
 نمرتد از تو آن پیشکولی .
 شعری .
 زمانی از وصیر کردن ندانم
 نمانم گر او را بنیمن زمانم .
 فرخی .
 بدین کریمی و آزادگی که دانه بود
 مگر امیر نکوسیرت نکو کردار .
 فرخی .
 زه بیچگونه بدو جادوان سلیت ساز
 بکاربرد ندانند حیات دیر تنگ .
 فرخی .
 بونصر نامه سلطان چنانکه او دانستی نیست .
 (ابوالفضل یقی ص ۳۷۴ چاپ ادیب) .
 چون کسی پادشاهی گذشته را چنین شعر
 داند گفت اگر پادشاهی بروی اقبال کند .
 وی سخن را بگدام درجه رساند . (ابوالفضل
 یقی ص ۲۷۶) .
 کسی شکر خداوندی که او را پند ای پیشد
 که از شاخک تره کردد اندر چه بگزارد .
 ناصر خسرو .
 که دانست بگزاردن و ام احمد
 مگر تیغ و بازوی شجر گداوش .
 ناصر خسرو .
 نزان گردش که میگردد زمانم
 گر آنتر گشت داند یا سپکتر .
 ناصر خسرو .
 من دانم گفت این دنو ندانی
 بلیل داند آنچه میسراید .
 مسعود سعد .
 آنکه چون خلق او نداند بود
 در بهاران بیخ بوی نسیم .
 مسعود سعد .

همچون شاعر بیاید تا جو تو مبدوح را
 از ره درعای دانش خواند داند هر دری .
 مولوی .
 روح با عقل و علم داند زیست
 روح را بدسی و نازی کیست .
 سنائی .
 ندانم کرد خدمتهای شاهی
 مگر لطفی سجود سپهنگاه .
 نظامی .
 بحق حرمت شیرین دلبد
 کترین بهتر قد نام خورد سو گند .
 نظامی .
 هر ضی کر نیست پنهانی
 تو بر آورد که هم تو بدانی .
 نظامی .
 نه من آیم نه توام دانی خواند
 نه تو آیی نه منم یارم جست .
 سنائی .
 تا ندانند خویش را مخرج عینه
 آب از چشمش که جاداند و دید .
 مولوی .
 کان صدورا هم خدا داند شمرد
 از هر بوزتر کک دازد روی کرد .
 مولوی .
 نه بنوش غار تانی خواندن
 نه بمشعل اسب دانی دانند .
 مولوی .
 شنیدم که نشید و خویش بر ریخت
 ز فرمان داور که داند گریخت .
 سعدی .
 این مطرب ماتیکه نیبماند زد
 فرینچاش بر دهن بر بدو نیکش یزید .
 سعدی .
 چه داند طیب از کسی رنج برد
 که بیچاره خودخواهد از رنج مرد .
 سعدی .
 مگر خود این شب بلدا بروز داند برد
 کدام بلدا کاین شب هزار چند است .
 نزاری .
 ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی
 ترسم این نکته بتحقیق ندانی دانست .
 حافظ .
 و تدبیر کارها ندانستی کردن اما با این همه
 امنی بود . (فارسی نامه این بلخی ص ۱۳۳ چاپ
 اروپا) . و اگر مشفق باشد که این نزدیک
 بداند کردن مال بسیار از آنجا حاصل گردد .
 (فارسی نامه این بلخی ص ۱۴۶ چاپ اروپا) .
 سه دانستن زنده آدمیدن با او بدین دوه
 هبتر دشمن با او بر القاناه زنده خود حنا

را دانست . . . و هر روز ایام واقع شد که
 حنا حانه حانه شد . (تورات کتاب شموئیل) .
 او را قوت چهل مرد بوده است و بسطت
 چهل مرد . . . و آهن در دست او از قوت نرم
 بودی و اگر چنانکه پانگه بر شتر زدی
 از تعیب بیفتادی مرده . . . و دوازده هزار
 کنیزات را بدانی در جامه خواب او از
 هر یکی هفت غرزند بزادند نرو ماده .
 (مجموع التواریخ و القصر) .
 دانستی . [ین ت] [من لیاقت] در خور
 دانستن . سزاوار دانستن . زیبای معرفت .
 اما يك نکته معلوم تو نیست و آن دانستی
 است .
 (ابوالفضل یقی ص ۳۳۶ چاپ ادیب) .
 و چند نکته دیگر بود سخت دانستی .
 (ابوالفضل یقی ص ۱۰۴) .
 چند مثل فریضه که پیش داشت (مسعود) .
 و پیش آمد و بر گذاردند نوشته آمده آنگاه
 مقامه تمامی پرانم که بسیار نوادر و عجایب
 است اندر آن دانستی .
 (ابوالفضل یقی ص ۲۸۷) .
 اگر دانستی بودی خود این راز
 یکی زین نقشها در دانی آواز .
 نظامی .
 — دانستیها . معلومات .
 دانسته . [ین ت] [ن منب] نعت معمولی
 از دانستن . معروف . معلوم . (لغت
 ابوالفضل یقی) . علم : لا یحیطون بشیئی
 من علمه ای معلومه (منه ای الازب) :
 دانسته به بود ز دانسته . ناصر خسرو .
 نقل : دانست شدن . (دانشنامه طلائع ص ۱۴۰) .
 از فهمیده . مقول .
 مرد دانسته بجان علم و خرد را بخرد
 گر چه این خردمه از علم و خرد بیخبر است .
 ناصر خسرو .
 || حالاً . علمداً . تصداً . علمداً . متممداً .
 راه عشق از چه کسبگاد کماند ار است
 هر که دانسته دود سرقه ز اهدا پرد
 حافظ .
 — دانسته فهمیده (دانسته و فهمیده) . علم
 من علمد . متممداً . بر قصد .
 || معروف .
دانشمندان - [ین ت] [لیخ] دان اسفهان .
 قصبه ای جز دهستان دامند بخش بوئین
 شهرستان قزوین . واقع در ۳۰۰۰۰ گوی
 پنشر بوئین . دامنه مستند دارای ۲۰۰
 سکنه است . آب آن از قنات و محصول آن
 قنات و پنبه و نخود و چغندر قند و انگور
 و بادام و میزی است . شغل مردم آنجا زراعت
 و کرباس بافی و راه آن هالرو است و از طریق
 بوئین و ابراهیم آباد و ناکستان ماشین

(۱) سنائی نیز این مصراع را آورده است، علی الظاهر بصورت تحسین.

میتوان برد . این ده دوزخ تابستان ۱۳۴۶
 مجری شوریدگی به کلی ویران گردید .
 (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱) .
 دانسور . [۱] (۱) مأخوذ از فرانس .
 دوستدار رقص ، رقصنده ، رقص . که رقصی
 یسته دارد .
 دانسور . [۲] (۲) مأخوذ از فرانسه .
 رقصه ، زن دوستدار رقص . زنی که رقصی
 یسته دارد .
 دانسیخ . [۱] (۱) دانسیخ ، رجوع به دانسیخ
 شود . (قاموس الاطلاق ترکی) .
 دانسیگ . [۲] (۲) دانسیگ ، رجوع
 به دانسیگ شود .
 دانسی متر . [۱] (۱) نام یکی از
 اسبابهای هواپیما و در که برای سنجش منگونی
 نسبی بکار رود و بر روی اصل از شیدس
 ساخته شده است .
 (روش تهیه مواد آلی ص ۸۷) .
 دانسینگ . [۱] (۱) مأخوذ از فرانسه
 به معنی مجلس رقص هومو . بال هنگانی .
 جایگاه رقص دسته جمعی زنان و مردان .
 معالی خاص دست انشائی ویای کوبی هنگانی .
 دانسی . [۱] (۱) اسم مصدر دانستن .
 دانست . (فرهنگ نظام) . اصل دانستن .
 دانندگی . دانائی . علم و فضل و دانستن
 چیزی باشد . (برهان) . درایت ، تعاقب .
 فقه . فضل . ادب . (صراح) . صم (۶) .
 حکمت . (زنجیری) (دهان) (ترجمان
 القرآن) . حصول علم ثابت و در مراتب
 پژوهش است یعنی رفتن بعرف علم و آنگاه
 شناسایی است یعنی نزدیک شدن بآن وسیع
 دانست یعنی علم ثابت . اندک ، حرك .
 شعر . شعور . وفوق . آگاهی . اطلاع .
 معرفت . شناسایی . شطس . (منتهی الارب) .
 بصر . (منتهی الارب) بیده . (منتهی الارب)
 دانش و خواسته است ترکیب و گل
 که بیکجای نشکفته بچم .
 شهبه بلخی .
 دانش اندر دل چراغ روشن است
 وز همه پدیدترین تو روشن است .
 رودکی .
 دانش بخانه اندر و درسته
 نه رخنه بایم و نه کابدمش
 ابوشکور .
 بکار آور آن دانشی که خدیو
 بدادهست و متکر بفرهین دیو .
 ابوشکور .
 سیاه اندک و رای و دانش قرون
 به از لشکر گشایی دهنمون .
 ابوشکور .
 واژه ملوک اطراف بر رگنرست بیادشاهی . . .
 دوست داری دانش . (حدود العالم) . . .

شمارش دانست کردن کسی
 و گر چند بودیش دانش بسی .
 فردوسی .
 چو جامه سپ آن تخت را بشکرید
 بدید از در دانش او را کلبه .
 فردوسی .
 چو دیداری بی بشاخ سخن
 بدانی که دانش نیاید بهین .
 فردوسی .
 سخن هر چه گویم همه گفته اند
 بر باغ دانش همه رفته اند .
 فردوسی .
 توانا بود هر که دانا بود
 ز دانش دل پیر بر ناپود .
 فردوسی .
 تویر مایه دانش خود مایست
 که بالای هر دانشی دانست .
 فردوسی .
 ازین بر شمه نیز چنگنه ازدها
 میردی ز دانش که یابد راه .
 فردوسی .
 و گر شاهی آسان تر از بند گیت
 بدین دانش تو بیاید گیت .
 فردوسی .
 اندر میزد با خرد و دانش
 و اندر نبرد با هنر با زود .
 فرخی .
 دای که رامش جوید نیابد او دانش
 سری که بایش جوید نیابد او اسر .
 عنصری .
 خرد بیخ از بود و دانش نه
 بدو اندرون دانستی را به .
 (از حاشیه فرهنگ اسدی انجیرانی) .
 هر چند که شدای او را خردی روشن هفا
 داد . . . و آن خرد دانش یاز شود .
 بتواند دانست که بیکو کاری چیست .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۹۸ چاپ ادیب) .
 آنچه فراز آمد ترا به مقدار دانش خود پز
 نمودم . (ابوالفضل بهمنی) .
 دانش به از ضایع و به از جاه و مال و مالک
 این خاصر خطیر چنین گفت مر مرا .
 ناصر خسرو .
 زمین مکن سیره دانش طبع
 که دین شهر یازست و دانش چشم .
 ناصر خسرو .
 قیمت دانش نشود کم بدانک
 خلق کنون جاهل دون همت است .
 ناصر خسرو .
 درخت تو گویار دانش بگریزد
 بر بر آوری چرخ نیلوفری را .
 ناصر خسرو .

بلا گنج دانش بگیتی کجاست
 کرا گنج دانش بود پادشاست .
 اسدی .
 ز کردار گفتار پرمکذوران
 مگوی آنچه دانش نداری بر آن .
 اسدی .
 ز دانش به اندر جوان هیچ نیست
 زن مرده و جان نادان بگیت .
 اسدی .
 و آنچهست بر کافه خدم وحشم ملک . . . مقدار
 دانش و فهم خویش معاد مپرای پادشاه گردانند .
 (کلیله) .
 طاقت از ممانع دانش هرگز نومید نشود .
 (کلیله) .
 وز تنه را از دانش و کردار نیک چاره نیست .
 (کلیله) .
 و علم بگردار تبسمال گیرد که میوه درخت
 دانش بیکو کاری و کم آزار نیست .
 (کلیله) .
 مر از دانش من نیست بهره ای چه عجب
 ز رنگ خویش نباشد تصیب حتی را .
 ظهیر قاریایی (از شرفنامه منیری) .
 گنج دانش تراست خاقانی
 شو کلبه اش بهر که هست همه .
 خاقانی .
 هزار شکر کنم فیض و فضل یزدان را
 که داد دانش و دین گرداد دینارم .
 خاقانی .
 پیاده نیاشم ز اسبان دانش
 کرا اسبان دنیا را هم ندارم .
 خاقانی .
 نیست آب حیات جز دانش
 نیست پاپ نجات جز دانش .
 اوجدی .
 توبدان آمدی که کار کنی
 وز جهان دانش اختیار کنی .
 اوجدی .
 دانش اندر دل بود نی دوزبان
 مردم از گفتن نیند جز زبان .
 بهر حسین سادات .
 فخر در دانش بود مر مرد را
 فقر و دانش هر دو در شاموشی است .
 جامع التمثیل .
 چون شانش است خدمت در گاه فرخت
 بی رایه توانگر و سر آیه فخر .
 سیاهانی . (از شرفنامه منیری) .
 عقل (مجموعه مترادفات ص ۲۴۹) . خرد
 قلب . (منتهی الارب) . فسر . (منتهی الارب) .
 حسی . (منتهی الارب) . نفوق . (منتهی
 الارب) .
 قوی شد دل گویو با منخ شید
 که طعنه راه بیچ دانش ندید .
 فردوسی .

(۱) Danseur . (۲) Danseuse . (۳) Danzig . (۴) Densimètre . (۵) Dancing . (۶) Science .

استهپاج ، برای و دانش خودکار کردن ،
 (منتهی الارب) . || هنر درویش . (ناظم
 الاطباء) .
 في دانش آشکار پیشی ، علم نجیب الهی . (ناظم
 الامتیه) . علم حضوری حضرت مرت و اعیان
 ممکنه جیباً دفعه واحده که موقوف بیکی
 از اذن غلامه یعنی ماضی و مستقبل و حال
 نبوده باشد . (انجمن آرا) .
 — ذهن دانش ، مردم دنیا و فضل . (ناظم
 الامتیه) :

پادشاه نظام و نثرم در غراسان و عراق
 کاهل دانش را ز هر نقطه امتحان آورده ام .
 خاقانی .

ترکیبات ،
 گاه پیش از کلمه دانش کلمه دیگر از
 پیشاوند و قید غیره در آید و کلمه مرکب
 سازد چون ،

— با دانش ، دانشمند ، حکیم ، فاضل ،
 معلم ، خردمند ، بصیر عارف ، واقف ،
 فرستاد ، بنده فرستاده ای
 سخنگوی و پادانش آورده ای .
 فردوسی .

شب و روز گرد طلایه بیای
 سواران پادانش و رهنمای ،
 فردوسی .

هنرمند پادانش و پندار
 نوشانی و کین دیگران از نو شاد ،
 فردوسی .

هم آنکه ز لشکر یکی نامجوی
 نگه کرد پادانش و آبروی ،
 فردوسی .

مرغانی مردم زنده پادانش و فضل و راستگوی ،
 (تاریخنامه ابن البخی ص ۷۲ چاپ اروپا) .
 — پادانش ، بوسیله دانش ، پادانش بسبب
 دانش ، علم ، بفرده ،
 بدین خویشی اکنون که من کرده ام
 جزرگی بدانش بر آورده ام .
 فردوسی .

بدانش بود مرد را آبروی
 به پیدانشی تا توانی میوی ،
 فردوسی .

— پادانش ، علامه ، که از دانش و علم
 مایه ورست
 — پیدانش ، جاهل ، مغایل پادانش ،
 که مرد ارجح دانا و صاحب دل است

پزدیک پیدانشان جاهل است .
 سعدی .

— پیدانشی ، جاهلی . مغایل دانشمندی و
 خردمندی ،
 بدانش بود مرد را آبروی

به پیدانشی تا توانی میوی ،
 فردوسی .

زدانش یکی جامه کن جا ازت را
 که پیدانشی مایه کافرست ،
 ناصر خسرو .

در آینه گریختن دلبسی
 به پیدانشی برده نذر دلبسی ،
 سعدی .

چو از قومی یکی پیدانشی کرد
 نه که را منزلت ماند نه دورا .
 سعدی .

— پادانش ، بسیار دانش ، علامه ، بسیار
 علم .

— کم دانش ، که از علم اندک مایه دارد
 کم مایه در علم .

و نیز کلمه با ادائی به کلمه دانش پیوندد
 و کلمه مرکب سازد چون :

— دانش آباد .
 — دانش آرا .
 — دانش آموز .

— دانش آفر ،
 — دانش افنج ،
 — دانش اندوز ،
 — دانش بهر ،
 — دانش پذیر .

— دانش پرست ،
 — دانش پرور ،
 — دانش پرورده ،
 — دانش پناه ،

— دانش جو . (دانشجوی) .
 — دانش خور ،
 — دانش دوست ،
 — دانش ساز ،

— دانش سرشت ،
 — دانش سرا ،
 — دانش سگال ،

— دانش سنج ،
 — دانش فروش ،
 — دانش گد ،
 — دانش کوتاه ،

— دانش گستر ،
 — دانش گاه ،
 — دانش گر ،

— دانش گرین ،
 — دانشمند ،
 — دانش رزی ،
 — دانشمندی ،

— دانشنامه ،
 — دانشور ،
 — دانشوری ،
 — دانشورمند ،

— دانشپار ،
 — دانشیاری ،
 — دانشی .

رجوع به مریک از این کلمات در ردیف
 شود شود .

دانش . [رن] (راخ) میرزا تقی خان مستشار
 اعظم منقبه به ضیاء لشکر فرزانه مرحوم میرزا
 حسین وزیر تفرشی است و در حدود سال ۱۲۸۸

هجری قمری (۱۲۴۰ شمسی) در تفرش نواد
 یافته است . سالها در خدمت میرزا یوسف
 مستوفی السانک حیدر اعظم و ظل السلطان
 و ناصر السانک و میرزا علی اصغر خان اتابک سمت
 دبیری داشت و در ۱۳۱۵ هجری قمری تذکره
 حیدر اعظمی را در شرح حال شرای معاصر
 اتابک نوشت . بعد از شروع و شرطه در مدلیه و
 دفتر ایالتی فارس بنده مات دولتی اشتغال ورزید .
 دانش در ۱۳۱۹ هجری قمری کتابی در
 صورت فکاهت طبع کرد که مشهور به دیوان
 حکیم موری است . دیگر از آثار او مننوی
 نوشین روان در ذکر سلطنت آغوشی روان
 و فردوس برین بطرز گلستان و مثنوی جنت
 عدن بشیوه بوستان و تذکره خوش نوریان
 خطوط هفتگانه و کتابی در علم بدیع فارسی
 و بحر محیط در دوازده جلد حاوی مباحث
 اخلاقی و اخبار و غیره است . دیوان دانش
 یکبار در حریق رشت طعمه آتش شد . وی
 از روی - انطه و یادداشت های خود بفرام
 آوردن از اذ دست رفته پرداخت ، دانش
 شاعری پر مایه و بسیار شمرست . وفات وی
 در ۲۵ اسفند ۱۳۳۶ شمسی اتفاق افتاد .
 قسمتی از اشعار وی را در هدهد انتشارات
 دانشگاه تهران شماره ۴۸۷ در سال ۱۳۳۷
 شمسی تحت عنوان «قصاید - هزار نخل»
 مقطعات چاپ کرده اند . نمونه را از اشعار
 وی دو شعر ذیل نقل میشود ،
 تفک شد از شن جهت ساحت میدان من
 بسته شد از چرسوی عرصه جولان من
 تا نشکافد زمین از هم خارا شکوف
 مبع حوالت تقست برسم بکران من
 پس به وفا چشم چرخ دیده که مریخ او
 پس بتضرع گرفت دامن خفتان من
 حال برنج اندرست دست من از آستین
 نک پهراس اندرست پای زدامان من
 سربوی فرمان من داشته فرماندهان
 نیست کنون دست من دویی فرمان من
 زانهم سوداگری از بس عفتاد و اند
 قیر خرافات چند لیست بدکان من ،
 پال هه ابر سرم سایه فکن بود و حال
 جایکه جفده شد شمه اروان من
 خرمن فضل مرا اهل ادب خوشه چین
 خوان گرم گستران ریزه خود خوان من
 مهر خوشی نهاد بر دهن شاعران
 تابستن لب کشاد طبع سخن دان من
 نی بطریق سنول نی بنظامیخ بفضل
 ناصر خسرو متم دی شده یسگان من
 سعادت من بیل را در کن و قوائم شکست
 ناک می موری دهه لرزه بر از کان من
 من پهن روی فنون من ز کجاو چتون
 سلسله زلف اوست سلسله چنجان من
 صابی و عهد العید ، صاحب و این عهد
 گسترم از خوان فضل و اخلاص مهمان من
 من متبیبی شعر امت من شاعران
 صحف سماوی من دفتر و دیوان من

چرخ دلبراشکست راه من از چهارم است
 کرد چه جبران آن داد چه تاوان من
 سلم من و پو قیس کر که بیزان نهند
 حار دو کفه بدید زین وی وزان من
 بر گدرد از فلک کفه میزان او
 پشت زمین بشکند کفه میزان من
 گر بسخت آوری چرخ زبان داشتی
 در صف مدحتگران بود تلخخوان من
 جامه من گوهر بست ملک جهانش بها
 کیست که از آن خرد گوهر اوزان من
 ز نوری عصر خویش شاعر قطران سخن
 شاه جهان پهلویش سنج و مملان من
 پر نرم از شاهران من بسخت گستری
 بر همه شاهان سرست شاه جهان من
 دیز از دیوان سگب سوزی او این قطعه
 نقل میگردد :

از آتش رفته است لبالب تارها
 و ز سوزبان نشسته فرازش قطارها
 آن چینه های پر شده بر دست سوزبان
 مانند بیلها بکف آیارها
 آن سیخها بدست گروه کبابیان
 مانند نیرها بکف نیزه دارها
 قانع به کنگریم و بکنگر بساختیم
 چون اشتران یاده بانوک خارها
 چون پار هندی وانه بیستم بر اشتران
 نخ میکنم که بگردد از هم مهارها
 اندر خیال آنکه چو بگسسته شده مهار
 باشد که هندوانه های آند زهره لرها
 سوری نه خود منم که در این شهر چون منند
 یک نه نه صد نه در صد بل هزارها
 (از کتاب ادبیات معاصر تألیف رشید یاسینی
 ص ۴۸ تا ۵۰)

دانش. [در] (۱) مرحوم میرزا حسین خان
 متخلص به دانش از فضلاد شمرای مشهور ایران
 مقیم ترکیه که اغلب در استانبول و گاه نیز
 در آنکارا (آنقره) اقامت داشته ویراثاتیقات
 هدیده است که اغلب آنها بترکی ضمینی است
 از جمله یکی سر آمدان سخن است در تراجم
 احوال یازده نفر از مشاهیر شمرای ایران از
 دود کی الی حافظ بترکی با مستعربانی از اشعار
 هر یک از ایشان که در سنه ۱۲۲۲ قمری
 در استانبول بطبع رسیده است در ۴۸ صفحه
 و دیگر رباعیات عریضه مستوی بر ۳۹۶
 رباعی منسوب بخیم با ترجمه آنها بترکی
 علاوه شرح و توضیحاتی برای هر رباعی
 باضمام مقدمه بسیار مفصل مرسوم بترکی
 در شرح احوال خیم مأخوذ از مآخذ معتدله
 و تشریح فلسفه شیام و مشرب او و مسلمات او
 در تضامین کتاب بیست مجلس تصویر تمام
 صفحه مناسب مضامین بعضی رباعیات خیم
 کار را در مورد دولک (۱) نقاش مشهور
 کتب که ظاهراً از نقاشان انگلیسی است
 متفرقه درج شده است و تمام این بیست

مجلس تصویر از روی یکی از چاپهای تجلی
 ترجمه رباعیات خیم با انگلیسی توسط آیزر-
 جرال (۲) شاعر معروف انگلیسی حاوی
 صد و ده رباعی مکتب بر داشته شده است
 دلی اصل این تصاویر در چاپ انگلیس توسط
 هنرآنداموتن (۳) در لندن (که نسخه از آن
 چاپ در کتابخانه فاضل مشهور آقای سعید
 نفیسی موجود است) یکی از شاهکارهای
 تصاویر کتابی و تماماً رنگی است و در درجه
 او از زیبایی و تعجب و صفا و ذوق و حال
 که انسان اصلاً و ابداً از نمایش آنها سیر
 نمی شود و مدت ها انگشت پندان از فرط
 تعجب و استعجاب سخت آن نقاش چهره
 دست مات و مبهوت می ماند ولی در عکس
 سیاهی که از آن تصویر در چاپ استانبول
 برای تألیف مرحوم دانش برداشته اند تمام
 رنگ آمیزها و زیباییها و لعقب و صفای آن
 تصاویر اصلی یکی از میان رفته و فقط شیمی
 کم حاکی از اصل آن باقی مانده است
 باری این ترجمه رباعیات خیم را مرحوم
 دانش با اشتراک (فیلسوف) رضا توفیق از
 مشاهیر فضلالی ترکیه معاً و با هم تألیف
 کرده اند و در سنه ۱۲۴۴ قمری در استانبول
 در ۳۶۸ صفحه و زبیری بطبع رسیده است
 دیگر از تألیفات مرحوم دانش ترجمه یازده
 قصه از قصص لائوتن (۴) شاعر مشهور
 فرانسوی است در فلسفه حیوانات که بشر
 فارسی بهرگز متنبوی و بی در وجود مختلفه
 ترجمه نموده است

شمر مرحوم دانش بطور کلی متوسط است
 در جویت و در ادب زیرا که بواسطه طول
 اقامت آن مرحوم در خارج ایران و عدم
 مهارت مستقیم وی با ایرانیان بومی زبان
 شمر او صفت معصوم بخود گرفته غیر صفت
 زبان وطنی خالص فارسی ولی از این نکته
 گذشته مرحوم دانش مرد ادب و فاضل
 مطلع بسیار با ذوقی بود علاوه بر مقام علم
 و فضل مردی شریف کریم الاخلاق در دست
 کار و بنایت وطن دوست بود یکی از کسانی
 بود که بیشتر از همه چیز و همه کس نماینده
 خصایل حمیده و فضایل پسندیده نژاد ایرانی
 بود در خارج ایران ما این اثرات عثمایی
 مرحوم محمد قزوینی در شرحی که طی
 یادداشتی خود در باره دانش نوشته اند
 و شرحی که فوقاً در باره مرحوم دانش
 نوشته شد نیز منقول از همان یادداشتهاست در
 خصوص ملاقاتی که با مرحوم دانش داشته اند
 در دنبال همان یادداشتها تفصیلی داده اند که
 قدرشناسی و نمایان صفات عالی آن دو
 بزرگ مرد را حتماً نقل میشود

وقتی که رفتم این سطور (محمد بن عبدالرحمان
 قزوینی) در اواخر ماه سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی
 در مراجعت از پاریس بایران با خانواده

باستانبول رسیدم و دوازده روز بعد از ورود به
 بستخانه رفته بودم و مشغول نوشتن صورت
 تلگرافی باشعری شوم میرزا احمدخان که
 آنوقت در کرگان بود بودم تا او را از
 قرب ورود خود به تهران اعلام دهم بکمرتبه
 دیدم مردی سبک سن و بلند بالا سیاه چرده
 و سیاه موی از در بستخانه وارد شد و مثل این
 بود که مستقیماً بطرف من می آید وقتی که
 نزدیک من رسید مرا باسم و رسم خوانده
 گفت شما فلانی نیستید من بسیار تعجب
 کردم که در شهری که قطب پرور برای اولین
 بار در عصر ما آنجا قدم گذارده ام و دیار باشعری
 را هم در آنجا نمی شناسم و از پریر روز تا اکنون
 هیچکس را مطلقاً و اصلان از ایرانیان و نه از
 غیر ایشان ملاقات نکرده ام چگونه کسی
 مرا باسم و رسم می خواند و چگونه کسی مرا
 در آنجا می شناسد با تعجب بسیار گفتم بلی من
 همانم که میفرمایند ولی سر کار عظمی از کجا
 مرا می شناسید و چگونه مرا این جا درین
 بستخانه پیدا کرده اند گفت من حسین دانش
 میباشم و غیباً با شما آشنائی داشتم و یکی
 دو مرتبه هم با شما مکاتبه کرده ام و چون امروز
 صبح در یکی از جراید استانبول اسم شما
 را خواندم که باسلامبول وارد شده بود در
 هتل (اورایک) نزدیک گارسر که بی منزل
 کرده اید فوراً رفتم سراغ شما در هتلتان
 و آنجا گفتم که شما قبل از بیرون آمدن از
 منزل آدرس نزدیک ترین بستخانه ها را با آنجا
 از مدیر هتل پرسیده اید لهذا آمدم این جا
 و شما را با نشانهایی که صاحب هتل از قبایه
 حسن و سایر مشخصات داده بود با آسانی پیدا
 کردم آنوقت من ادم آمد که بیرون زده اید
 از ظهر که از ترن (میلون ایران اکسپرس)
 یعنی ترن مستقیم بین لندن - پاریس - استانبول
 در گارسر که بی بیانه شدیم به محض پیاده
 شدن یکی از اشخاصیکه در راه روایستگاه
 ترن ایستاده منتظر ورود مسافری بود
 پیش ما آمد (و بعضی دیگر نزدیک سایر مسافری
 رفتند) و در آنجا که کارت نمایندگی خود را
 از یکی از جراید یومیه استانبول مرسوم
 به (شیر) بمن ارائه میداد پرسید که شما
 کیستید و از کجا می آید و چه قصد باین
 شهر وارد شده اید من چون در اوایل چشکه
 بود و تامل و تفرقه در جواب مودت سوء ظن
 خیر گزار جریمه میکنم بود بشود فوراً
 جواب سؤالهای او را در نهایت اختصار و
 باقل ما بقتع دادم و از هم جدا شدیم و دیگر
 هیچ بفکر او نیانجامدم و در همین حالی که آن
 خیر گذر همراه ما بود و بطرف در خروج
 عبور کنیم مستخدم یکی از هتل های اطراف
 گار که نام هتل پردوی کلاه یا لیان او مرسوم
 بود و بطور اتفاقی او را ما بین چندین نماینده
 چندین هتل انتخاب کرده بودیم نیز همراه

(۱) Edmund dulac.

(۲) Eduard fizgerald.

(۳) Hodder and Sloughton.

(۴) La fontaine.

ما بود و چندانهای ما را می آورد و آن
 خبر نگار لابد از روی کلاه و لباس اودانسه
 بود که مادر کدام هتل منزل خواهیم کرد،
 باری وقتیکه بیانات مرحوم دانش آن همه
 تعجبهای من از آن تصادف عجیب بکنی
 دفع شد و مشغول صحبت های مفرقه شمیم
 اژما خواهم کرد که آرزوی را یا خانواده
 مهمان اویاشیم ما هم با کمال میل قبول کردیم
 و در یکی از رستورانهای همان محله یا هم
 ناهار خوردیم و تنم آرزوی را با ما بود ما را
 به نمازهای بسیاری از جاهای دیدنی استانبول
 گردش داده از جمله مسجد (بنی جامع) یعنی
 مسجد نو که یکی از بهترین مساجد استانبول
 است در جمیع مقادیر و احوال آن تا خط معاص
 سطح زمین سرسورس تا با فرق کاشیهای
 بسیار ممتاز اظلی است و فرمای آرزوی
 هم بازار از اول صبح به ملاقات ما آمد و ما را
 پس از گردش دهن منتهی در نقاط مهمه
 استانبول بصری خود در (قاضی کوی) که
 یکی از دعوات یا زهدت حومه متصل بخود
 استانبول است برد و ناهارا در منزل او بنا
 خانواده کوسرف کردیم و تمام روز در نهایت
 خوشی گذرانیدیم و بعد ما را از هر طرف
 کوی بگردش برد و تا ساعت هفت بعد از
 ظهر با ما بود در آن ساعت با کشتی با استانبول
 مراجعت کردیم و من هیچوقت آنهمه
 مهربانها و محبتها و همراهی های آن مرحوم
 را که بکلی ندیده و نشناخته در آن چندروزه
 که در استانبول بودیم در حق مانمود و
 آن عسرت خود را برای خاطر ماتلف کرد
 فراموش نخواهم کرد در حقه قلبی بر حقه نواسته
 وفات مرحوم دانش در روز سه شنبه نهم فروردین
 سنه هزار و سیصد و بیست و دو شمسی مطابق
 بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سیصد و
 شصت و دو قمری و سیام مارس ۱۹۴۳
 میلادی روی داد در آنکرا برش سبکه در
 سن هفتاد و هشتگی - ولی روزنامه (الملاحات)
 بواسطه کندی وصول و اجازت امرالایه
 الحلی در زمان جنگ این خبر را در ۲۶ مرداد
 آن سال منتشر نمود .
 (وقایع معاصرین بقلم آقای محمد قزوینی
 مجله بادگار ساز سوم شماره ۵ و ۶) -
دانشی [رن] [راخ] اسمش میرزا محمد
 رضی از سادات عالی درجات مشهد رضوی
 است . این چند شهر از او نوشته شده است
 و همه هم معجزان رفته روز محشر است
 درمی آید قیامت کشت نهایی مرا .
 نکودش در قلم و دیوان غازی شکست آنجا
 به معادله که شد تقریبی از بهر نشست آنجا .
 باغ را از رخنه دیوار می بینم میان .
 باغبان تالک گشاید موسم گل بگذرد .
 تا کرا سیراب کنی ای ابرینسان زینهار (۱)
 قطره نامی میتواند شد چرا گوهر شود .

یابید وصلت در شب هجر
 نمی خواهم چو خون بیگناهان .
 (آتشکده آذربایجان کفر شهیدی ص ۸۸) .
 وفات وی را صاحب قاموس الاعلام ترکی
 ۱۰۲۶ هجری نوشته است .
دانشی [رن] [راخ] منشی دانش سلیمان
 یا برادر خود منشی روح علیخان کتابت
 نواب سماعت سلیمان حا کم خطه قزوین و هندوستان
 داشت . و در کتب (لکنه و) برآید بر آمده .
 این بیت از وصت
 آن سلسله زلف معجزان دگرای باد
 در شور عباد دل شوریده ما را .
 (قاموس الاعلام ترکی) .
دانشی آباد [رن] [ا] مرکب آباد
 شده بدانش . علم آباد . آنجا که به علم و دانش
 آباد و معمور شده باشد .
 نسبت در هیچ دانش آبادی
 فصل و دانا تر از من استادی .
 نظامی .
دانشی آرای [رن] [ن ف] دانش آرای
 دانش بیا . (آندراج) . آراینده دانش .
 زینت دهنده فضل و دانش .
 ردی دانش آرای بزدان پرست
 زمین حلم و دریا دل و رادمت .
 اسدی .
دانشی آزما [رن] [ز] آزمايشه
 دانش . آزمايشه علم و فضل . امتحان
 کتبه دانش . علم آزما .
 نسبت خاقان بن کند که غنیر
 و در کتب دانش آزمای صفاهان .
 خاقانی .
دانشی آموز [رن] [ن ف] که دانش
 آموزد . که علم آموزد . دانش را آگیرد .
 شاکرد . (عیان) شاکرد مدرس . طالب علم .
 آموزنده علم
 در بر دین حق دانش آموز گشت
 چو دولت بر آفاق پیروز گشت .
 نظامی .
 شرح دانش آموز تعلیم اوست
 در آواز دافه ازان تسلیم اوست .
 نظامی .
 ا در اصطلاح مدارج تحصیلی امروزی
 شاگردی که در دبیرستان یعنی دوره متوسطه
 تحصیل کند .
 ا که تسلیم دانش دهد . استاد . (عیان) .
 (آندراج) . که علم آموزد بدیگری . که
 تعلیم کند
 زن دانش آموز دانش سرشت
 چو لوحی ز هر دانشی در نیش .
 نظامی .
 تومی برترین دانش آموزی است
 ز دانش قلم برانده بر لوح خاک .
 نظامی .

دانش بدبیر دانش آموز
 تا رنج برد برو شب و روز .
 نظامی .
 جوابش داد پیر دانش آموز
 که ای روشن چراغ عالم افروز .
 نظامی .
دانشی آموز ناک [رن] [س مرکب]
 صاحب آندراج آورد .
 جناب شیخ المذقین در شرح این بیت (۲) .
 تومی برترین دانش آموز ناک
 ز دانش قلم برانده بر لوح خاک .
 مبرم ایند مخفی فغان که صیغه امر گاه
 به معنی فاعل آید و گاه به معنی مصدر
 چنانچه لفظ گو که امر است در سخن گو به
 معنی گوینده و در گفتگو به معنی گفتن
 مستعمل است و برین تقدیر دانش آموز به
 معنی دانش آموختن است . پس اگر گفته شود
 که صیغه امر مطلقاً باین دو معنی نمی آید
 بلکه بجایی که مقارن می گردد به لفظ ماضی
 که هم به معنی مصدری مستعمل می شود
 و مراد معنی مصدری باشد و جایی که
 مقارن بلفظ دیگر می شود به معنی فاعل
 می آید و این جا لفظ دانش از قبیل دوم
 است . پس آموز را به معنی آموزنده باید
 دانست جواب میگویم ما که با اکثر در
 استعمال چنین است اما بلفظ امر بدین
 اقتران صیغه ماضی هم به معنی فاعل آمده
 چنانچه درین مصرع که . ع
 شبی آسمان مجلس افروز کرد .
 و آنک بنون افاده معنی صاحب می کند از قبیل
 نمناک و فرخناک پس دانش آموز ناک به معنی
 صاحب دانش آموختن باشد و ازین قبیل است
 منکر ناک در بیت منتهی . اما احتمال است که
 این لفظ ناک بیای فارسی بود و آموز
 بکسره توصیفی باشد تا مقابل ناک یا خاک
 ابلغ گردد چنانکه مشهور است - چه نسبت
 خاک را با عالم ناک منقبر مؤلف گوید لفظ
 دانش آموز به معنی دانش آموزنده و دانش
 آموخته شده هر دو آمده از عالم دست
 آموز که به معنی مرغ بلست تعلیم یافته و
 آشنا شده است پس در بیت مذکور به معنی
 اول باشد و درین بیت که هم از خواجه (۴)
 است احتمال هر دو معنی دارد .
 چو در دین حق دانش آموز گشت
 چو دولت بر آفاق پیروز گشت .
 (آندراج)
دانشی آموزی [رن] [ساص] میل
 دانش آموز . طالب علمی . طلب علم . علم
 آموزی . تعلم .
 از سر فرسخی و فیروزی
 کرد از آن خضر دانش آموزی .
 نظامی .

(۱) ن ل نی صلف . (۲) بیت از نظامی است . (۳) یعنی خواجه نظامی .

و آنکه دانش نباشدش روزی
نشکند دورد زدانش آموزی .
نظامی .

از آن داد خواهی هر اسبان شده
بر او دانش آموزی آسان شده .
نظامی .

علم آموزیده دانش بدیگری . استادی .
تتمیم
حیسی گام دانش آموزی
یوسفی وقت مجلس افروزی .
نظامی .

دانش آفرین . [ن ب و] [ن ف] آورنده
دانش . حامل علم . عرضه کننده دانش و
علم و فضل . عالم . دانشمند .
آن دانش آوری که رزین فهم فیلسوف
دو بحر دانشش نتواند زدن شنا .
اسدی .

دانش اصفهانی . [ن ر ش ا ک] [ل ر خ]
استش آقامه مدعی مشهور به آنا بزرگ
از محارف نجای آن ولایت و شوا جهای
جواد بوده است . لذوست .
پاز از شکایتی ز من آزرده شدنش
ما را بجان خود نگذارد زبان ما .
نرمدم تا شد از زخم دگر آزرده آن بازو
نمیدانم که شوقم خواست حذر قاتل مارا .
(مجمع الصحاح ۲ ص ۱۲۸) .

دانش الفصحیح . [آ ف] [ن ف] دانش
اندوز . علم اندوز . که علم و فضل ذخیره کند .
که دانش بسیار آندوخته سازد . که علم بسیار
فرا گیرد .
زالنخ دانش دلش گنج بود
جهان دیده و دانش آندوخته بود .
ابوشکور بلخی .

دانش اندوختن . [ن آ ت] [م ص]
مر کب (علم آندوختن . دانش آندوختن .
دانش آندوختن . ذخیره کردن دانش . علم
فرا گرفتن .
دانش آندوخته . [ن آ ت] [ن م]
نعت مقبولی از دانش آندوختن . دانشمند .
فاضل و عالم .
جهان دیده و دانش آندوخته
مفر کرده و صحبت آموخته .
سعدی .

دانش اندوز . [ن آ] [ن ف] دانش
الفصحیح . که دانش اندوزد . که علم اندوزد . که
دانش و علم فرا آرد که گنجینه خاطر بدانش
پیشارد .
رجوع به دانش آندوختن شود .

دانش اندیشی . [ن آ] [ن ف] که دانش
اندیشد . که اندیشه در دانش بندد . که
خاطر ب علم سپارد .
بر آن شد دل دانش اندیش او
که آرد سقراط را پیش او .
نظامی .

دانش بسیج . [ن ب] [ن ف] که دانش
بسیج کند . که علم بسیجید . که دانش فرا
آرد . که دانش و علم اندوزد .
شه از گفت آن مرد دانش بسیج
فرماند بر جای خود بسیج .
نظامی .

دانش بلک . [ن ب] [ل ر خ] از شاعران
متأخر عثمانی و از مردم آستانبول است .
او را دیوانی است اتمک شعر . سال ۱۱۴۶
در کاشته است و این بیت از اوست
گورمدم گیتد کچه هجران اچیره
سویج و صلی اویره . شوا دیده تک
بختم شب بلد اسپد .
(قاموس الاعلام ترکی) .

دانش بهر . [ن ب] [ن ف] دارای
بهره از دانش . بانصیب از علم . از دانش
با بهره . بهره دار از دانش .
هر پزشکی که بود دانش بهر
آمده بر امید شهر بشهر .
نظامی .

پازمی جست در ولایت و شهر
خبر از مردمان دانش بهر .
میر خسرو .

دانش پذیر . [ن ب] [ن ف] مخفف
دانش پذیرنده که دانش پذیرد . پذیرنده
دانش . قبول کننده دانش و علم . استوار
دارنده علم و دانش .
و گر گفت کای شاه دانش پذیر
خرمتمه و از گهر اردشیر .
فردوسی .

چاپن گفت پس یزد گرد دیر
که ای شاه دانا و دانش پذیر .
فردوسی .
پرستم چو بر خواند نامه دیر
از آن شاه شعر و دانش پذیر .
فردوسی .

از ابرانش برده و کردند امید
که زان نبودند و دانش پذیر .
فردوسی .
فرسته کسی ساز دانش پذیر
نهان بین و باسخه و یاد گیر .
اسدی .

تعداد هم از پیش دانش پذیر
بویزی که خواهد بدن ناگزیر .
اسدی .
جهان دیده دلتای روشن منج
چنین گفت کای شاه دانش پذیر .
نظامی .

دانش پرست . [ن ب] [ن ف] .
پرستنده دانش . که دل در دانش بندد .
که علم معبود سازد .
پرسید کافجا که دارد نشست
چنین گفت ملاح دانش پرست .
اسدی .

دانش پرور . [ن ب] [ن ف] پرورنده
دانش . که در پرورش علم و فضل
کوشد . که در بسط و توسعه علم سعی
کند .
[ن م] [ن ف] پرورنده بدانش . مرپای بهام .
علم و دانش تربیت شده .
دانش پروری . [ن ب] [ن ف] (حاضر)
صل دانش پرور .

پسکی گفت کای شاه دانش پرست
پرستشگری در فلان غار هست .
نظامی .

گروهی حکیمان دانش پرست
ز اسباب دنیا شده تنگمست .
نظامی .
دایره سخنگوی و دانش پرست
بیتبر و بشمشیر گستاخ دست .
نظامی .

دانش پرستی . [ن ب] [ن ف] (حاضر)
صل دانش پرست .
دانش پروری . [ن ب] [ن ف] که
دانش پرورد . که در پرورش علم و فضل
کوشد . که در بسط و توسعه علم سعی
کند .
[ن م] [ن ف] پرورنده بدانش . مرپای بهام .
علم و دانش تربیت شده .
دانش پروری . [ن ب] [ن ف] (حاضر)
صل دانش پرور .

دانش پژوه . [ن ب] [ن ف] پژوهنده
دانش . که دانش پژوهد که علم طلب کند .
طالب عالم . جوینای علم . خواهان دانش .
دانشمند . طالب علم و خرد (شرقا منعمیری) .
علم جوینده . علم و فضل جوینده و طالب
علم باشد . (برهان) . توسعاً دانشمند و عالم .
دانشمند (فرهنگ اسدی) .
ای امیر شاهزاده خسرو دانش پرورده دقیقی .
چنین داد پاسخ که دانش پرور .
همی سر بر افرازد از هر گروه .
فردوسی .

زدانش پژوهان تو دانا تری
هم از تاجداران توانا تری .
فردوسی .
چنین گفت موید بیستی گروه
بمزدک که ای مرد دانش پرورده .
فردوسی .

از ایران یکی مرد بیگانه ام
نه دانش پرورم نه فرزانه ام .
فردوسی .
سکندر پیامد دای همجو گروه
که آندیشد از مرگ دانش پرورده .
فردوسی .
ز خوبی (بخوبی) چو کردار دانش پرورده
ز خوبی چو گفتار شیرین زبان .
فرخی .

چنین گفت ملاح دانش پرورده
کز نمان بدریا دگر هست گروه .
اسدی .
ششم ز دانش پرورده ان در دست
که نپوکمان او (دختر کورنگ) نهاد
از نضت .
چو پیش آمد آن بدنهان با گروه
بر افراخت سر شاه دانش پرورده .
اسدی .

دانش پرورده . [ن ب] [ن ف] پرورنده
دانش . که در پرورش علم و فضل
کوشد . که در بسط و توسعه علم سعی
کند .
[ن م] [ن ف] پرورنده بدانش . مرپای بهام .
علم و دانش تربیت شده .
دانش پروری . [ن ب] [ن ف] (حاضر)
صل دانش پرور .

دانش پرورده . [ن ب] [ن ف] پرورنده
دانش . که در پرورش علم و فضل
کوشد . که در بسط و توسعه علم سعی
کند .
[ن م] [ن ف] پرورنده بدانش . مرپای بهام .
علم و دانش تربیت شده .
دانش پروری . [ن ب] [ن ف] (حاضر)
صل دانش پرور .

چو بدیش که دستور دانش پژوه
دهد درس دانش بچندین گروه .
نظامی .

شمارکت گیر دانش پژوه
منوچهر فر و فریبون شکوه .
(نظامی، از آندراج).

دانش پژوهی - [نر ب] (حامص) صل
دانش پژوه، طلب علم، جستن دانش ؛
پتلهبدانش تنومند باد

بدانش پژوهی پرومندیان
نظامی .

دانش پسند، [نر ب] (ن ف) که
دانش پسند، که پسند علم کند ؛
ز فرهنگ آن شاه دانش پسند

شده آوار یوان بدانش بلند .
نظامی .

|| (ن ف) که پسند علم افتد، که مقبول
دانش قرار گیرد .

دانش پناه - [نر ب] (ن ف) پناه دانش،
حامی علم، هوادار دانش، ملجأ علم .
چو آمد بدروازه مصر شاه

باشاد به قلوب دانش پناه .
(پوسته و زلیخای منسوب به فردوسی).

|| که در حمایت علم و دانش بود، که در پناه
دانش بود .

دانش جوی - [نر ب] (ن ف) دانش جوی،
جوینده دانش، طالب علم، دانش پژوه .
علم خوزه ؛ پس بقیاس عقلی برهانی گویم
که آفریدن این چیز ها دانستی و آردن
مرا این نفس دانش جوی را اندر مردم
و تقاضای نفس مردم و حرصی او بر باز
چسبن این چیزها چنانست که خدای بدان
مشغول کرده است مرا نفس مرد بهره نمی گوید ؛
پیرس و بدانت چرا چنین است و گمان بر که
این صنعت باطل است. (جامع الحکمتین ص ۱۰۱).

|| معلم، شاگردی که در آموزشگاه های عالی
تحصیل کند، آنکه در دانشکده و دانشگاه
متعلم باشد، در تقسیمات مدارج تحصیلی امروزی
شاگردان دبستان، هنر آموز، و شاگردان
دبیرستان، دانش آموز، و شاگردان دانشگاهها

دانشگاهها « دانشجو » اصطلاح شده اند.
دانشجویی - [نر ب] (حامص) عمل دانشجوی،
طلب علم، دانش پژوهی . || تحصیل در
دانشکده و دانشگاه .

دانش خرد - [نر ب] (ن ف) خرد و ادانش،
خرد و علم، طالب و خواستار علم ؛
محمود عت آمده من هندوی ایازش
کز دور دولتش به دانش خردی ندانم .
شاقانی .

دانش خور - [نر ب] (ن ف) پستای صاحب
علم آمده است . (شموری ج ۱ ورق ۴۱۳).

دانش خیز - [نر ب] (ن ف) علم خیز، سرزمین
چو بدیش که دستور دانش پژوه
دهد درس دانش بچندین گروه .
نظامی .

دانش، که از آن دانش بر خیزد . یونان
مملکتی دانش خیز بود .

دانش دوست - [نر ب] (ن ف) دوستدار
دانش، دوستدار علم، خواهنده و طالب علم .
محب علم، || که دانش دوست دوست .
که علم باز دوست .

دانش دوستی - [نر ب] (حامص) صل
دانش دوست، حب علم، خواهانی علم .
دانش سار - [نر ب] (امر کب) محل دانش،
(انجمن آرا) (آندراج) . دانشگاه .
(ناظم الاطباء) .

|| کثرت علم زیرا که زار و سوز جای اتیوه
بودن چیزی است. (آندراج) (انجمن آرا) .
جایی که در آن حکمت فراوان باشد .
(ناظم الاطباء) .

دانش سرا - [نر ب] (ن ف) سراننده
دانش .
دانش سرا - [نر ب] (امر کب) سرای
دانش، خانه دانش، خانه علم، سرای علم،
آنجا که خانه و محل علم و معرفت و دانش بود .
|| در اصطلاح آموزشگاهی که خاص تعلیم
و تربیت دبیر و آموزگار است . و این کلمه
بجزی کلمه دارالعلومین بر گرفته شده است،
و مراتب آن دو باشد، مدماتی و عالی .

دانش سرای - [نر ب] (ن ف) دانش سرا،
سراننده دانش ؛
چو شد بر سر آن بازگاه و سرای
بر آورد مر شاه دانش سرای .
اسدی .

دانش سرای - [نر ب] (امر کب)
دانشرا - رجوع به دانش سرا شود .
دانشسرای عالی - [نر ب] (امر کب) (لر خ)
دارالمعلمین عالی (۱) دوره فوق دبیرم
و معادل دانشکده است خاص آموزش
و پرورش دبیران و هم اکنون در طهران
واقع است . این مؤسسه که در سابقیت چنانچه
دارالمعلمین عالی سابق است از سال ۱۳۱۳
که قانون تأسیس دانشگاه تصویب مجلس
شود ای ملی رسیده طبق قسمت اخیر ماده
دوم قانون مذکور از مؤسسات دانشگاه
محسوب میشد و تا مدتی با دانشگاه های
علوم و ادبیات توأم بود در سال تحصیلی
۱۳۲۱ - ۲۲ که دانشگاه علوم مجری شد
دانشجویان شبه های مختلف علمی در آن
دانشکده تحصیل خود را تعقیب نمسودند
و دانشسرای عالی ضمیمه دانشگاه ادبیات
گشت و پس از مهر ماه ۱۳۳۴ بر طبق
قانونی که از تصویب مجلس سنا و شورای
ملی گشت دانشسرای عالی بصورت واحد
مستقنی در دانشگاه تهران درآمد که
رشته های مختلف آن عبارت بودند از ؛
ریاضی - فیزیک - شیمی - طبیعی ادبیات
فارسی - زبان خارجه - فلسفه و علوم تربیتی -

تاریخ و جغرافیا - تربیت بدنی - خانه داری .
فنازع التحصیلان رشته های فوق لیسانس
آموزش در رشته تخصصی آنان داده میشد .
دانشسرای عالی علاوه بر کلاسهای روزانه در
ضمن کلاسهای شبانه برای تربیت آموزگاران
تربیب داد و از سال تحصیلی ۴۰ - ۱۳۳۹ یک
دوره فوق لیسانس شبانه برای تربیت دبیر بموجب
قانون اعطای دانشنامه مجلسی دایر کرد
و از سال تحصیلی ۴۱ - ۱۳۴۰ نیز برای
تربیت دبیر یک دوره فوق لیسانس روزانه
بموجب قانون اعطای دانشنامه مجلسی برای
رشته های گوناگون باز کرد که مدت
تحصیل آن یکسال بود .

وضع دانشسرای عالی و توسعه و بسط آن
تا شهریور ماه سال ۱۳۴۲ ادامه داشت
و در این تاریخ بنا تصویب وزارت فرهنگ
منحل شد و سازمان تربیت معلم و تحقیقات
تربیتی جایگزین آن گردید .

دانشسرای عقلماتی - [نر ب] (امر کب)
ق دد] (لر خ) دارالمعلمین عقلماتی و آن معادل
دوره دوم متوسطه است اما شامل تعلیم و تربیت
آموزگاران - هم اکنون در تهران و تبریز
و برخی شهرهای دیگر ایران دفتر است .
رجوع به دانش سرا شود .

دانش سرشت - [نر ب] (امر کب) .
که دانش در سرشت دارد، که علم و فضل
در نهاد و طبیعت دارد، که علم در طبیعت و
نهاد دارد .

|| (ن ف) سرشته بدانش - مجهول علم .
به دانش بر آمده . بفضل و علم پرورش یافته
زن دانش آموز دانش سرشت

جولوجی زهر دانشی در انشت .
نظامی .
دانش سگال - [نر ب] (ن ف) سگالنده
دانش، و دانسته ؛
شگفتی بدان روی سوی شمال
چگونه جهاندیده دانش سگال .
اسدی .

پاسخ چنین گفت دانش سگال
که این گاو نر دریک من هست مال .
اسدی .
چو هندوی دانا بچندین سؤا
زبون شد ز فرهنگ دانش سگال .
نظامی .

دانش سنج - [نر ب] (ن ف) که دانش
سنجد که علم بقیاس آرد، که سنجش علم
کند، نفاذ دانش، نفاذ علم و معرفت .
|| (امر کب) میزان و اندازه سنجش دانش .
که بدان علم و فضل کسی اندازه گیرند .
که بدان میزان دانش و معرفت کنند .

دانش طلب - [نر ب] (ن ف) طلبنده
دانش، خواهنده دانش، طالب علم، متعلم .
دانش جو .

(۱) Ecole normal supérieur .

دانش فزونی . [ینف] (نف) فروزنده دانش . روشنی بخش علم . افزوننده و متجلی سازنده علم و فضل .

ا (نصف) افزونته بدانش . روشن پیور معرفت . متجلی بلم و فضل . تا بتوان از دل دانش فروز

دشن خود را بنگلی کش چوروز . نظامی .

دانش فروش . [رنف] (نف) فروزنده دانش . عالم . فیض بخش . دانشنده . بیامد بکی مرد مزدک بنام

سختگوی دیادانش و رای نام گرانسایه مردی و دانش فروش

قباد دلاور بدو داد گوش . فردوسی .

همی گفت و خاقان بدو داده گوش . بدو گفت کای مرد دانش فروش . فردوسی .

از فضل فروش . که نظام بدانش و ضم کند . که دانش خود بر رخ دیگران کشد .

دانشق . [ینش] (امس) کلمه ترکی است از دانشان بمعنی سخن گفتن . سخن گوئی . محاوره . گفتار .

ا مجلس محاوره . انجمن .

بررگان دانشق شب کرده اند و رای در شب زده اند که شب فکر مجموع باشد .

(رواحه الصبور راوندی) . درکار سلطنت باهم مشورت کردند و دانشق ساختند .

(رواحه الصبور راوندی) .

دانشکده . [ین کت] (ا مرکب) .

خانه علم . معنی دانش . جای دانش . عقل بنموده به دانشکده خاطر تو

رایهای همه را فکر صواب اندازی . وانه مرزی .

اصطلاحاً نامی که بهر شبهه از شعب دانشگاه داده شده است (۱) . و این کلمه

بجای کلمه فاکولته (۲) بکار رفته . شعب دانشگاه عبارتند از :

دانشکده ادبیات - دانشکده پزشکی - دانشکده حقوق - دانشکده دامپزشکی - دانشکده صنعتی (موسسرای عالی) . دانشکده علوم .

دانشکده کشاورزی - دانشکده معقول و معقول و دانشکده هنرهای زیبا و غیر هم .

بخوان نمونه و به منظور اطلاع بر چگونگی تشکیل و کیفیت کار و سازمان هر دانشکده

یا شبهه ذیل دانشگاه تهران دانشکده های وابسته با آنرا شرح خواهیم داد . رجوع به

دانشگاه تهران شود .

دانش کلوقاه . [زر] (س مرکب) کم خورد . (آندراج) . کوهن . ناظم الاطیاف .

ا کندذهنی . (ناظم الاطیاف) .

دانشگاه [نر] (ا مرکب) دانشگاه . محل دانش . جای دانش . جای علم .

ا اصطلاحاً مؤسسه ای که تعلیم درجات عالی علوم و فنون و ادبیات و فلسفه و غیر

کند . (۳) . این کلمه بجای اوپورسیته (۴) بکار رفته است . دانشگاه شعبه های بنام دانشگاه

نخواهد داشت و هر دانشکده جای تعلیم رشته ای از رشته های فنی یا ادبی

یا فلسفی و یا هنری خواهد بود . در ایران صرفنظر از مدارس قدیم که

همه نوع تدبیر از فرد ترین تا برترین درجات در آنها داده میشد برخی از آنها

در تاریخ تعلیم و تربیت در قرون مختلفه بنام بوده است . (۵) سابقه تأسیس دانشگاه

بسال ۱۳۱۲ هجری شمسی میباشد که دانشگاه تهران بنیاد نهاده شده است . و هم

اکنون جزای تهران در شهرهای اصفهان و تبریز و شیراز و مشهد و اهواز نیز دانشگاه

است و ما فهرست وار به تشکیلات و تاریخ تأسیس هر کدام براینکه هر يك مشتمل بر

چند دانشگاه هستند اشاره میکنیم .

دانشگاه تهران . دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ بموجب قانون تأسیس

دانشگاه مصوب هشتم خرداد ۱۳۱۲ ایجاد گردید و در این تاریخ از مدارس عالی که در آن هنگام وجود داشت (مانند

دارالمعلمین عالی ، مدرسه حقوق و علوم سیاسی ، مدرسه عالی طب) دانشگاه تهران

تشکیل شد و سرعت اجراء مختلف آن ایجاد گردید . با این تغییر میتوان قدیم ترین

تاریخ تأسیس بعضی از شعب منضم شده به دانشگاه تهران را سال ۱۲۶۸ هجری قمری

(۱۲۳۱ شمسی) که سال تأسیس مدرسه دارالفنون بر اثر مساعی میرزا تقی خان

امیر کبیر باشد ، دانست . دارالفنون دارای شعب متعدد از قبیل طب ، فنون نظامی ،

ریاضیات ، ادبیات ، موسیقی و رشته های دیگر علوم و فنون بود .

رشته طب بر اثر توسعه سازمان آن بدعا از دارالفنون جدا و بنام مدرسه عالی

طب و دارو مازای موسوم شد . همچنین رشته های فنون نظامی نیز از دارالفنون

جدا شد و وزارت جنگ ملحق گردید . البته در آن زمان در نقاط مختلف کشور

مدارس قدیمه ای وجود داشت که در آنها علوم اسلامی و بسیاری از مباحث مربوط

به علوم عقلی و انسانی تدریس میشد . قدیم ترین تاریخ تأسیس این مدارس و دارالعلمیات در

ایران قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) است .

مجموعه این مدارس و ایجاد مدارس عالی دیگری که شرایط زمان تأسیس آنها را ایجاب میکرد و لزوم وحدت و تمرکز اداره این مدارس عالی سبب شد که وزارت فرهنگ بترتیبی که در کشور های شرقی معمول است طرح دانشگاهی بریزد و قانون آنرا در هشتم خرداد ۱۳۱۳ تصویب برساند . اینک متن قانون تأسیس دانشگاه که در جلسه هشتم خرداد ۱۳۱۳ از تصویب مجلس شورای ملی گذشته است .

ماده اول . مجلس شورای ملی بوزارت معارف اجازه میدهد مؤسسه ای بنام دانشگاه برای تعلیم درجات عالی علوم و فنون و ادبیات و فلسفه در تهران تأسیس نماید .

ماده دوم . دانشگاه دارای شعب ذیل است که هر يك از آنها موسوم بدانشکده خواهد بود .

- ۱- علوم معقول و منقول .
- ۲- علوم طبیعی و ریاضی .
- ۳- ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی .
- ۴- طب و طب و فروع آن .
- ۵- حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی .
- ۶- فنی .

دانشسرای عالی و مدارس صنایع مستظرفه مسکن است از مؤسسات دانشگاه مصوب شوند و نیز مسکن است مدارس و مؤسسات دیگری لدی الافاضه بدانشگاه منضم گردد . ماده سوم . رئیس دانشگاه در آغاز افتتاح بر حسب پیشنهاد وزیر معارف بموجب فرمان همایونی تعیین و بعدها بر طبق ماده ۱۴ بموجب پیشنهاد شورای دانشگاه و موافقت وزیر معارف بموجب فرمان همایونی منصوب خواهد شد . (۶)

اداره کردن دانشگاه بعهده رئیس است . معاون دانشگاه و رؤساء و معاونین و استادان دانشگاه ها بر حسب پیشنهاد رئیس دانشگاه از طرف وزیر معارف منصوب میشوند . سایر مستخدمین بر طبق مقررات این قانون از طرف رئیس دانشگاه تعیین میگرددند .

تصوه ۱- مدت خدمت رئیس دانشگاه و رؤسای دانشکده ها سه سال است . بعد از انقضاء این مدت ممکن است مجدداً انتخاب شوند .

تصوه ۲- رئیس دانشگاه مجاز است علماء و دانشمندان معتمدی و خاوری را بر حسب پیشنهاد شورای دانشگاه و تصویب وزیر معارف بعضویت افتخاری دانشگاه بپذیرد . ماده چهارم - شورای دانشگاه از اشخاص ذیل تشکیل میشود :

(۱) بر طبق ماده ۲ قانون تأسیس دانشگاه مصوب ۸ خرداد ۱۳۱۳ هجری شمسی . (۲) Faculté (۳) بر طبق ماده ۱ قانون تأسیس دانشگاه مصوب ۸ خرداد ۱۳۱۳ (۴) برای اطلاع مختصر رجوع به تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۲ ص ۱۹۹ بید شود . (۵) ترتیب انتخاب رئیس دانشگاه بعدها بصورت دیگری در آمد و بدان اشاره میشود . (۶) Université (۷) Faculté

رئیس دانشگاه که سمت ریاست شورای را خواهد داشت.

معاون،
رؤسای دانشکده‌ها .

لائق‌ترین استاذ زمره‌یک از دانشکده‌ها.
ماده پنجم- وظایف شورای دانشگاه به قرار ذیل است :

تعیین شرایط ورود مجمل دانشگاه، تعیین دستور تحصیل دانشگاه - تعیین شرایط گرفتن درجه و تصدیقنامه و دیپلم - تهیه نظامنامه‌های لازم جهت انتخابات و پیشرفت کار دانشکده‌ها - اظهار نظر در مورد اشخاصیکه بسمت استاذ و دانشیار از طرف شورای امر دانشگاه پیشنهاد شده‌اند - پیشنهاد نقد امپیکه موجب ترقی و اصلاح کار دانشگاه باشد - معاونت و کمک فکری بازرس دانشگاه .

ماده ششم- هر یک از دانشکده‌ها دارای شورائی خواهند بود مرکب از معاون و استاذان در تحت ریاست رئیس دانشکده - وظایف و تشکیلات شورای مزبور بموجب نظامنامه‌ای خواهد بود که از سوی شورای دانشگاه گذشته باشد .

ماده هفتم- دانشگاه دارای شخصیت حقوقی میباشد و نماینده گی آن بعهده رئیس است و از لحاظ اداری و مالی دانشگاه مستقل و تحت مسئولیت مستقیم وزیر معارف خواهد بود .

ماده هشتم- دانشگاه میتواند در مقابل امور علمی و فنی که اشخاص و مؤسسات غیر رسمی در حوز می نمایند بر طبق نظامنامه مخصوص حق الزحمه دریافت دارد و جوهری که از این راه عاید میشود و همچنین امانت‌هایی که اشخاص مختلف بدهند و حایدهات دیگر بامتنابه حقوقی که از مجملین دریافت میشود بحساب جداگانه در تحت نظر رئیس دانشگاه جمع آوری و با تصویب وزیر معارف بمصارفی که در شورای دانشگاه پیشنهاد میشود خواهد رسید و وزارت معارف در حساب آن حق نظارت خواهد داشت .

تیمار هدایائی که اشخاص یا مؤسسات بتوان وقف و امانت آن جهت امر خاص به دانشگاه تقدیم میکنند اداره آنها پادانشگاه است. این قبول طایبات باید مطابق میل هدیه کنندگان صرف شود و تبدیل آن بصرف دیگر جایز نیست. صورت طایبات و مضارح همه سانه بوزارت اوقاف تقدیم خواهد شد. دانشگاه در رد و قبول هدایای مذکور آزاد است .

ماده نهم- تالیف و تصنیفات دانشکده‌ها که بر حسب مقرراتی که با موافقت نظر وزارت معارف وضع خواهد شد لاقبل بدرجه اجازه علمی (لیسانس) نماند شونده از حقوق

و امتیازات قانون تربیت معلم مصوب ۱۹ اسفند ۱۳۱۲ استثناء خواهند کرد.

ماده نهم - معلمان دانشگاه بطبقات سه گانه ذیل تقسیم میشوند :

اول و دوم (استاد و دانشیار (معاون استاد) که باید علاوه برداشتن شرایط مقرر در فقرات ۱ و ۳ و ۴ ماده دوم قانون استخدام کشوری) است. کمتر از سی سال نداشته باشد و در رشته‌ای که تدریس می نمایند درجه علمی آنها را شورای عالی دانشگاه لاقبل دکتری باامثال آن تشخیص دهد .

سوم دبیر که باید لاقبل دارای شرایط معلمان مدارس متوسطه باشد و بر طبق مقررات مربوط به معلمان مذکور استخدام خواهد شد .

سایر مستخدمین از قبیل تصدیان لابراتوارها و کارخانه‌ها و اعدای کتابخانه و امثال آن و اعضای دفتری تابع مقررات قوانین عمومی خواهند بود .

تبصره - رئیس کتابخانه باید از حیث درجه علمی کمتر از دبیر نیاشود و چنانچه درجه علمی او بالاتر باشد مانند دانشیار استخدام خواهد شد .

ماده دهم- از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۳ و بعد دانشیاران و استادانی که طرف استیج دانشگاه میشوند در صورت عدم داوطلبان با سابقه مطابق نظامنامه مخصوص تعیین خواهند شد .

ماده دوازدهم- در طول مدت خدمت با استاذان و دانشیاران مسکن است سه مرتبه اضافی حقوق داده شود و اعطای اسافات از مرتبه اول الی سوم هر دو سال و در مراتب بعد هر سه سال یکبار به بر طبق نظامنامه مخصوص باشرایط ذیل خواهد بود :

- ۱- ابرار ایالت و استعناق .
- ۲- پیشینه در رؤسای دانشکده‌ها .
- ۳- تصویب شورای دانشگاه .

ماده سیزدهم - میزان حقوق درجه اول دانشیار سه سال بر طبق قانون بودجه تعیین خواهد شد . اضافه حقوقی که در درجات اول تا هشتم دریافت خواهد نمود مساوی خواهد بود با هشتاد حقوق مابقی. و در درجه نهم و دهم با خمس حقوق مابقی. در مواقع ترقیح بر تبه استادی و با ریاست دانشگاه و با ریاست دانشگاه عشر حقوقی مقام مذکور اضافه خواهد شد و پس از آن نیز اضافه حقوقی که در باقی درجات دریافت خواهد کرد تا درجه هشتم مساوی خواهد بود با هشتاد و درجات نهم و دهم با خمس حقوق مابقی .

تبصره - حقوق مابقیه درجه اول دانشیار در سال تحصیلی ۱۳۱۴ - ۱۳۱۳ ب میزان یک هزار ریال است .

ماده چهاردهم - ریاست هر رشته از دروس بر عهده استاد همان رشته است برای ترقیح بر تبه استادی علاوه بر پیدایشن محل تدریس باید لاقبل پنجسال دانشیار بوده در رشته خود قابلیت ابراز کرده باشد که مورد تقدیر شناسی و تصویب شورای دانشگاه واقع شود .

رؤسای دانشکده‌ها و دانش سرهای عالی پس از کسب نظر شورای دانشگاه مربوطه از بین استاذان و رئیس دانشگاه از بین رؤسای دانشکده‌ها انتخاب میشوند. انتخاب معاون دانشگاه و معاونین دانشکده‌ها از بین استاذان بعمل خواهد آمد .

ماده پانزدهم - مادامیکه معلم دارای شرایط مذکور در ماده دهمین کافی برای استخدام یافت نشود ممکن است از اشخاصی که در رشته فارغ التحصیلان و ادبیات به قلمی شایخ رسیده و شورای دانشگاه ایالت آنها را تصدیق کرده باشند بطور کثرات استخدام شوند و نیز ممکن است از متخصصین که در خدمت ادارات دولتی هستند در برابر حق الزحمه استخدام شوند .

ماده شانزدهم - اشخاصی که در سال تحصیلی ۱۳۱۳ - ۱۳۱۲ در مدارس عالی مشغول خدمت بوده اند چنانچه دارای شرایط مدرسه در ماده ده این قانون باشند معلم رسمی دانشگاه خواهند بود .

درجه و حقوق آنها را وزارت معارف بموجب نظامنامه مخصوص و بر طبق آخرین - تویق تدریس در - سال تحصیلی ۱۳۱۳ - ۱۳۱۲ با رعایت ماده ۱۴ این قانون تعیین خواهد نمود . اشخاصی که مشغول قانون استخدام کشوری باشند نیز میتوانند از مقررات این قانون بهره مند گردند .

تبصره ۱- اشخاصیکه در سال تحصیلی ۱۳۱۳ - ۱۳۱۲ در مدارس عالی مشغول تدریس بوده نیکن تصدیق دکتری در دست ندارند معلم رسمی دانشگاه خواهند بود ولی باید قبل از انعقاد قرارداد ۱۳۱۴ در رشته خود رساله تاره تألیف نمایند که مورد قبول شورای دانشگاه واقع شود و یا ناله تصدیق استادی در همان رشته اائل شوند و این تصدیق بذرتبه درجه دکتری آنها در آن رشته خواهد بود .

تبصره ۲- در برای که بموجب ماده ۱۲ قانون تربیت معلم مصوب ۱۹ اسفند ۱۳۱۲ و همچنین دانشیارانی که بموجب این قانون آخرین حقوقشان مندرک تعیین رتبه آنها میشود هر گاه از درجه تجاوز نموده و بدرجه بالاتر ترقیبه باشد درجه بالاتر را دارا خواهند شد و همچنین معلمینی که در موقع امر این قانون و قانون تربیت معلم حقوق درجه اول را نگرفتند دارای درجه اول بوده وزارت معارف میتواند در

موقع مقتضی با داشتن اعتبار کسر حقوق اینگونه اشخاص را ترمیم نماید.

تبصره ۳- تشخیص رتبه و حقوق استخدامی (اهم از رسی و کتراتی و غیره) راسته متاق دریاقت اضافه حقوق و ترفیع رتبه بر طبق این قانون و سایر قوانین موضوعه نسبت بکلیه اعضاء وزارتخانهها و ادارات مستفله با وزارتخانه یا اداره مستقل مربوط تصدیق اداره تقاضه کشوری خواهد بود و چنانچه مستحقین شکایتی داشته باشند که راجع بتشخیص رتبه یا اضافه حقوق یا ترفیع آنها باشد مرجع کلیه شکایات استخدامی دیوان عالی تیز خواهد بود.

ماده هفتم - ترتیب مجامع آذاری اعضاء دانشگاه بموجب نظامنامه خاصی است که از طرف شورای دانشگاه تنظیم و تصویب هیئت وزراء رسیده باشد.

ماده هجدهم - مواد ذیل از قانون استخدام کشوری در مورد رؤسا و معاونین دانشگاه و استادان و دانشیاران مجری خواهد بود. مواد ۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۴۹۵-۱۴۹۶-۱۴۹۷-۱۴۹۸-۱۴۹۹-۱۵۰۰-۱۵۰۱-۱۵۰۲-۱۵۰۳-۱۵۰۴-۱۵۰۵-۱۵۰۶-۱۵۰۷-۱۵۰۸-۱۵۰۹-۱۵۱۰-۱۵۱۱-۱۵۱۲-۱۵۱۳-۱۵۱۴-۱۵۱۵-۱۵۱۶-۱۵۱۷-۱۵۱۸-۱۵۱۹-۱۵۲۰-۱۵۲۱-۱۵۲۲-۱۵۲۳-۱۵۲۴-۱۵۲۵-۱۵۲۶-۱۵۲۷-۱۵۲۸-۱۵۲۹-۱۵۳۰-۱۵۳۱-۱۵۳۲-۱۵۳۳-۱۵۳۴-۱۵۳۵-۱۵۳۶-۱۵۳۷-۱۵۳۸-۱۵۳۹-۱۵۴۰-۱۵۴۱-۱۵۴۲-۱۵۴۳-۱۵۴۴-۱۵۴۵-۱۵۴۶-۱۵۴۷-۱۵۴۸-۱۵۴۹-۱۵۵۰-۱۵۵۱-۱۵۵۲-۱۵۵۳-۱۵۵۴-۱۵۵۵-۱۵۵۶-۱۵۵۷-۱۵۵۸-۱۵۵۹-۱۵۶۰-۱۵۶۱-۱۵۶۲-۱۵۶۳-۱۵۶۴-۱۵۶۵-۱۵۶۶-۱۵۶۷-۱۵۶۸-۱۵۶۹-۱۵۷۰-۱۵۷۱-۱۵۷۲-۱۵۷۳-۱۵۷۴-۱۵

برگزاری ضوابطی رسمی دانشگاه است. همچنین بر اثر تصمیمی که اخیراً اتخاذ گردید تمام دانشگاهیان که حداقل تحصیلات ایشان از درجه لیسانس کمتر نباشد بمضویت باشگاه درآمده اند. علاوه بر این باشگاه محل دید و بازدید و برگزاری جشنهای خصوصی دانشگاهیان نیز هست.

در سال ۱۳۳۲ بموجب تبصره ماده ۱ قانون ترمیم حقوق فرهنگیان که در جلسه یازدهم آذرماه ۱۳۳۲ از تصویب دو مجلس گذشت در نحوه انتخاب رئیس دانشگاه تغییر پیدا کرده بر حسب قانون جدید رئیس دانشگاه بموجب رأی شورای دانشگاه از بین سه نفر از استادانی که رتبه هیچیک از آنان از نه استادی نباید کمتر باشد بموجب پیشنهاد وزارت فرهنگ و انتخاب اهلحضرت همایون شاهنشاه برای مدت سه سال منصوب میگردد.

سازمان دانشگاه - دانشگاه تهران بموجب قانون دارای شخصیت حقوقی و استقلال اداری و مالی است و تحت اداره رئیس میباشد که برای مدت سه سال از بین رؤسای دانشکدهها و استادانی که حداقل دارای پایه ۹ استادی باشند از طرف شورای دانشگاه انتخاب میشود و با موافقت وزیر فرهنگ و برقراردادن هیئت منصوب میگردد. اشخاصی که دودوره متوالی عهده دار ریاست دانشگاه شده اند نمیتوانند برای دوره سوم باین سمت انتخاب شوند.

معاون دانشگاه - معاون دانشگاه از بین استادان دانشکدهها انتخاب میشود بر حسب پیشنهاد رئیس دانشگاه از طرف وزیر فرهنگ منصوب میگردد.

رؤسای دانشکدهها - رؤسای دانشکدهها و دانشسرای عالی از طرف شورای استادان دانشکده مربوط از بین استادان همان دانشکده برای مدت سه سال انتخاب میشوند و بر حسب پیشنهاد رئیس دانشگاه از طرف وزیر فرهنگ منصوب میگردد. دوره خدمت معاونان دانشکدهها غیر محدودست. شورای دانشگاه - بموجب ماده چهارم قانون تأسیس دانشگاه شورای دانشگاه از اشخاص ذیل تشکیل میشود:

رئیس دانشگاه که ریاست شوری را دارد.

معاون دانشگاه.

لائق یک استاد از هر دانشکده.

بموجب تصمیم یکصد و هفدهمین جلسه شورای دانشگاه مورخ نهم خرداد ۱۳۳۲ از میان استادان هر دانشکده دو نفر بموجب رأی شورای آن دانشکده برای عضویت شورای دانشگاه انتخاب میشوند. موهب دانشگاه شورای دانشگاه اول آبان ماه هر سال است. مدت عضویت شوری دو سال میباشد و این زمان از اول آبان سال که

انتخاب انجام پذیرفته است محسوب میشود. پس از انتضای مدت نمایندگی شورای دانشگاه انتخاب جدید در هر دانشکده آغاز میشود.

تجدید انتخاب استادانی که قبلاً بمضویت شورای دانشگاه انتخاب شده اند بلا مانع است.

انتخاب اعضای شورای دانشگاه از بین استادان هر دانشکده انجام میگردد.

تعیین عده استادانی که از هر دانشکده بمضویت شورای دانشگاه انتخاب میشوند در هر موقع با شورای دانشگاه است. هرگاه عضویت استادی در شورای دانشگاه قبل از انتضای مدت نمایندگی قطع شود برای بقدر دوره نمایندگی بجای استادمزبور استاد دیگری بنا بر رأی شورای دانشکده مربوط انتخاب میگردد.

ریاست جلسه شورای دانشگاه بعهده رئیس دانشگاه است و در صورت غیبت رئیس دانشگاه این وظیفه بعهده معاون دانشگاه محول است.

مدیر کل دبیرخانه دانشگاه سمت منشی شوری را دارد. ثبت و ضبط مذاکرات شوری و صورت جلسات مربوط بعهده منشی شوری است.

مذاکرات شورای دانشگاه با حضور نصف بلامرغ یک اعضای حاضر در مرکز رسمیت دارد و برای رأی گرفتن لائق دولت این عده باید در جلسه شوری شرکت داشته باشند.

رأی شوری درباره مسائل مختلف با کثرت تمام (نصف بلامرغ یک) منافی اعتبار است. هرگاه در درجه اول و دوم این اکثریت حاصل نشد در پاراسوم اکثریت نسبی قاطع است. وظایف شورای دانشگاه در ماده پنج قانون تأسیس دانشگاه تصریح شده و در ماده ۱۲ آیین نامه شورای دانشگاه (این آیین نامه در تاریخ یازدهم اردیبهشت ۱۳۱۴ بتصویب شورای دانشگاه رسید) تفسیر شده است.

این وظایف بشرح ذیل است:

تعیین شرایط ورود دانشجویان بدانشگاه.

تعیین بر نامه های دانشکدهها تعیین شرایط گرفتن درجه و نشاننامه تهیه آیین نامه های لازم برای امتحانات پیشرفت کار دانشکدهها، اظهار نظر در باره اشخاصی که بسمت استاد و دانشیار از طرف شورای هر دانشکده پیشنهاد میشوند. پیشنهاد هر اقدامی که موجب ترفی و اصلاح کار دانشکده باشد، مساوت و کمک فکری بر رئیس دانشگاه (ماده ۵ قانون تأسیس دانشگاه).

از وظایف مهم شورای دانشگاه اظهار نظر در انتخاب رئیس دانشگاه است. بموجب تبصره ۱۷ ماده ۱ قانون ترمیم حقوق فرهنگیان که در آذرماه ۱۳۳۲ از

تصویب دو مجلس گذشت شورای دانشگاه از بین استادانی که رتبه هیچیک از ۹ استادی نباید کمتر باشد سه نفر را برای احراز سمت ریاست دانشگاه انتخاب میکند. از بین این سه نفر یک نفر بموجب فرمان اهلحضرت همایون شاهنشاه بسمت ریاست دانشگاه منصوب میگردد.

ترفع کارکنان دانشگاه پس از احراز لیاقت و استحقاق و پیشنهاد رؤسای دانشکده و ادارات مربوطه منوط بتصویب شورای دانشگاه است.

در موقع ضرورت شورای دانشگاه بر حسب دعوت رئیس دانشگاه و با بموجب تئانی لائف چهار نفر از اعضای شوری تشکیل میشود. ممتداً شورای دانشگاه میتواند برای انجام وظایف خود کمیته هایی از اعضای شوری تشکیل دهد. این کمیته ها مجازند از دانشمندان و متخصصان کسانی را که لازم بدانند برای مشاوره دعوت کنند. هرگاه از سه نفر از اعضای شوری طرح موضوعی را کتیباً تقاضا نمایند رئیس شوری موضوع مزبور را جزو دستور جلسه قرار خواهد داد.

بموجب ماده دوازدهم آیین نامه شورای دانشگاه مصوب یازدهم اردیبهشت ۱۳۱۴ اختیارات و وظایف شورای دانشگاه بشرح ذیل معین شده است:

- ۱- تصویب دستور تحصیلات دانشکدهها و مؤسساتی که بدانشگاه منضم است.
- ۲- تصویب آیین نامه های امتحانات.
- ۳- تعیین مقررات رابع بدراجات علمی از قبیل لیسانس، دکتری و غیره.
- ۴- تصویب آیین نامه شورای هر یک از دانشکدهها.
- ۵- تصویب آیین نامه های داخلی هر یک از دانشکدهها.
- ۶- تعیین شرایط ورود و محصل بدانشگاه.
- ۷- تصدیق استحقاق اشخاصی که بدانشگاه بخواهد درجه دکتری افتخاری بآنها بدهد.
- ۸- تشخیص درجه علمی داوطلبان دانشیاری.
- ۹- اظهار نظر در مورد اشخاصی که برای استادی و دانشیاری از طرف شورای دانشکده پیشنهاد شده باشند.
- ۱۰- تصدیق ترفیع دانشیاران بر تئیه استادی.
- ۱۱- تصدیق لیاقت کسانی که برای استخدام شدن پیشنهاد میشوند.
- ۱۲- پیشنهاد رئیس دانشگاه بر طبق ماده سوم قانون دانشگاه.
- ۱۳- پیشنهاد علمای داخلی و خارجی برای عضویت افتخاری دانشگاه بر طبق ماده سوم قانون دانشگاه.
- ۱۴- تصویب اضافه حقوق دانشیاران و استادان با رهاات مقررات.
- ۱۵- تصویب آیین نامه مسابقه دانشیاران.

۱۶ - تعدیق صلاحیت مؤسسات ادبی یا علمی برای الحاق بدانشگاه تصویب الحاق .

۱۷ - پیشنهاد آئین نامه محاکمه اداری اعضای دانشگاه بر طبق ماده پنجم قانون دانشگاه .

۱۸ - قبول یا رد هدایائی که بدانشگاه تقدیم میشود .

۱۹ - تصویب مخارجی که از محل امانات و هدایا و حق الزحمه و غیره بعمل میآید .

۲۰ - تصویب آئین نامه حق الزحمه آموز علمی و فنی .

۲۱ - کمک فکری برپس دانشگاه .

۲۲ - پیشنهاد هر اقدامی که موجب ترقی و اصلاح کار دانشگاه باشد .

۲۳ - تصویب و وضع مقررات و آئین نامه هائی که از طرف رئیس مؤسسات دانشگاه پیشنهاد میشود .

شورای دانشگاهها - بر طبق ماده ششم قانون تأسیس دانشگاه هر يك از دانشگاهها دارای شورای است که وظایف و تشکيلات آنرا شورای دانشگاه ضمن آئین نامه تعیین نموده است .

بموجب آئین نامه مربوط به پرازرئیس و معاون دانشگاه کلیه استادان و دانشیاران و مشمولین ماده ۱۰ قانون تأسیس دانشگاه در صورتیکه منصفی صحرسی باشند میتوانند در شوروی دانشگاه شرکت نمایند .

وظایف شورای دانشگاهها عبارت است از : انتخاب رئیس دانشگاه و انتخاب نمایندگان دانشگاه در شورای دانشگاه - اظهار نظر در باره مجازاتهای انتظامی طبق آئین نامه مربوط و اظهار نظر در باره کتبه طرحهای که برای تصویب از طرف دانشگاه شوروی دانشگاه پیشنهاد میشود - پیوز مرادزی که مقررات خاص دارد و اظهار نظر در اموری که از طرف رئیس دانشگاه شوروی محول میشود .

رئیس دانشگاه و نمایندگان دانشگاه در شورای دانشگاه از میان اعضاء شورای دانشگاه که دارای رتبه استادی هستند انتخاب خواهند شد .

اجرای تصمیمات شورای دانشگاه بمقتضای رئیس دانشگاه میباشد .

دبیرخانه دانشگاه - دبیرخانه دانشگاه همه دار انجام کلیه امورات اداری دانشگاه میباشد . وظایف و سازمان دبیرخانه دانشگاه در آئین نامه ای که در فروردین سال ۱۳۱۴ تصویب شورای دانشگاه در مورد شرح است اما از سال ۱۳۲۲ که استقلال دانشگاه صورت عملی نمود پذیرفت در سازمان دبیرخانه توسعه و تغییراتی داده شد و از این پس نیز پانکامل تأسیسات دانشگاه اجباراً شعب نازده دیگری ایجاد خواهد شد و توسعه و گسترش خواهد رفت .

دبیرخانه دانشگاه اداره کلی است که در رأس آن مدیر کل دبیرخانه دانشگاه قرار دارد - ادارات و مؤسسات تابع اداره کل دبیرخانه دانشگاه در حال حاضر عبارتند از :

- ۱ - اداره کل انتشارات و روابط بدانشگاه .
- ۲ - اداره آموزش .
- ۳ - اداره بازرسی .
- ۴ - اداره دفتر .
- ۵ - اداره کارگزینی .
- ۶ - اداره ساختمان .
- ۷ - اداره کل حسابداری .
- ۸ - اداره اطلاعات و تبلیغات دانشگاه .
- ۹ - اداره اموا .
- ۱۰ سرپرستی کوی دانشگاه .
- ۱۱ - چاپخانه دانشگاه .
- ۱۲ - کلان دانشگاه .

(از سالنامه دانشگاه تهران سال ۱۳۲۶ م تا ۱ تا ۱۴) .

چنانکه گفتیم دانشگاه تهران در جریان تکامل خود شروع به توسعه و ایجاد دانشکدههای دیگر کرد که از آنجمله :

در ۱۳۱۹ دانشکده هنرهای زیبا تأسیس و در ۱۳۲۰ ضمیمه دانشگاه گردید .

در مهرماه ۱۳۲۴ بر حسب تصویب دولت آموزشگاه عالی دامپزشکی (دانشکده دامپزشکی) و در اسفند ۱۳۲۴ آموزشگاه عالی کشاورزی (دانشکده کشاورزی) که تا آلمان جزو مؤسسات وزارت کشاورزی بود منضم بدانشگاه تهران شد .

در فروردین ۱۳۲۸ ضمن قانون پرداخت بود بودجه بودجه مسلکی آموزشگاههای مذکور بنام دانشگاه به شعب دانشگاه افزوده گشت .

دانشسرای عالی که تربیت دبیر را برعهده دارد بموجب ماده دوم قانون تأسیس دانشگاه بتصویب وزیر فرهنگ ضمیمه دانشگاه بود ولی از این بجه بموجب قانون سازمان و استقلال دانشسرای عالی مصوب ۱۳۲۸ آذر ۱۳۲۸ تحت نظر مستقیم وزیر فرهنگ اداره خواهد شد .

(برای توضیح بیشتر در مورد دانشسرای عالی بدانشسرای عالی در ردیف خود در همین گفتار رجوع شود) .

از اول مهرماه ۱۳۲۵ قسمت داروسازی و دندانسازی دانشکده پزشکی متفرع و بصورت بود دانشگاه در آمد . (از کتاب تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عبسی مدیق ص ۵۶۷) .

بنابر این علاوه بر شش دانشکده که از آغاز بنیان دانشگاه ایجاد شدند پنج دانشکده نیز تا کنون بر آنها اضافه شده که در مجموع دانشگاه تهران دارای نوزده دانشکده بترتیب زیر میباشد :

- ۱ - دانشکده ادبیات .
- ۲ - پزشکی .
- ۳ - حقوق .
- ۴ - دارو سازی .
- ۵ - دامپزشکی .
- ۶ - دندانسازی .
- ۷ - علوم طبیعی و ریاضی .
- ۸ - علوم معنوی و منقول .
- ۹ - فنی .
- ۱۰ - کشاورزی .
- ۱۱ - هنرهای زیبا .

(برای توضیح بیشتر درباره هر يك از دانشکدههای فوق به ذیل نام هر دانشکده در ردیف خود در همین گفتار رجوع شود) .

دانشگاه علاوه بر دانشکدهها در جنب هر يك از آنها مؤسسه های تحقیقاتی علمی و اجتماعی و زبان نیز ایجاد کرده که عبارتند از : مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی . مؤسسه تحقیقات و مطالعات تاریخی . موسس زبانهای خارجی و مؤسسه لغت نامه دهخدا که جزو دانشکده ادبیات میباشد .

علاوه بر اینها مؤسسه های نیز مانند مؤسسه تحقیقات ژئوفیزیکی و اتمی و ژئولوژیکی نیز جزو دانشگاه هستند که در رشته های مربوط به تحقیق میگردانند .

دانشگاه تهران در جنب صدهای از دانشکدهها دوره های فوق لیسانس دایر کرده که از آن جمله است :

دوره فوق لیسانس رشته فیزیک ، دوره فوق لیسانس مؤسسه تحقیقات و مطالعات علوم اجتماعی ، دوره فوق لیسانس رشته تاریخ ، علاوه بر این چند دوره دکتری نیز بدانشگاه وجود آمده است که از چندین سال پیش دانشجویان را برای اخذ درجه دکتری آماده میکند و چندین صد دانشجو نیز یافتار اخذ درجه دکتری از این دوره ها نیز آمده اند .

دوره های دکتری دانشگاه در حال حاضر عبارتند از : دوره دکتری ادبیات ، دوره دکتری حقوق ، دوره دکتری علوم معنوی و منقول .

دانشکده ادبیات تهران ، در هشتم خردادماه سال ۱۳۱۴ قانون تأسیس دانشگاه تصویب مجلس شورای ملی رسید و بموجب این قانون دانشگاه تهران از شش دانشکده تشکیل یافت که از آن جمله دو دانشکده علوم و ادبیات بود . شرط ورود بدانشکده ادبیات داشتن تصدیق نامه کامل متوسطه ادبی بود و دارندگان تحصیلات متوسطه کامل علمی با گذراندن مواد مخصوص میتوانند باین دانشگاه وارد شوند . از سال تحصیلی ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۴ ترتیب تحصیل در دانشکده ادبیات شهادتنامه ای شد و مدت تحصیل برای اخذ لیسانس سه سال مقرر گردید و چهار رشته ادبیات فارسی - زبان خارجه - تاریخ و جغرافیه فلسفه و علوم تربیتی دایر شد .

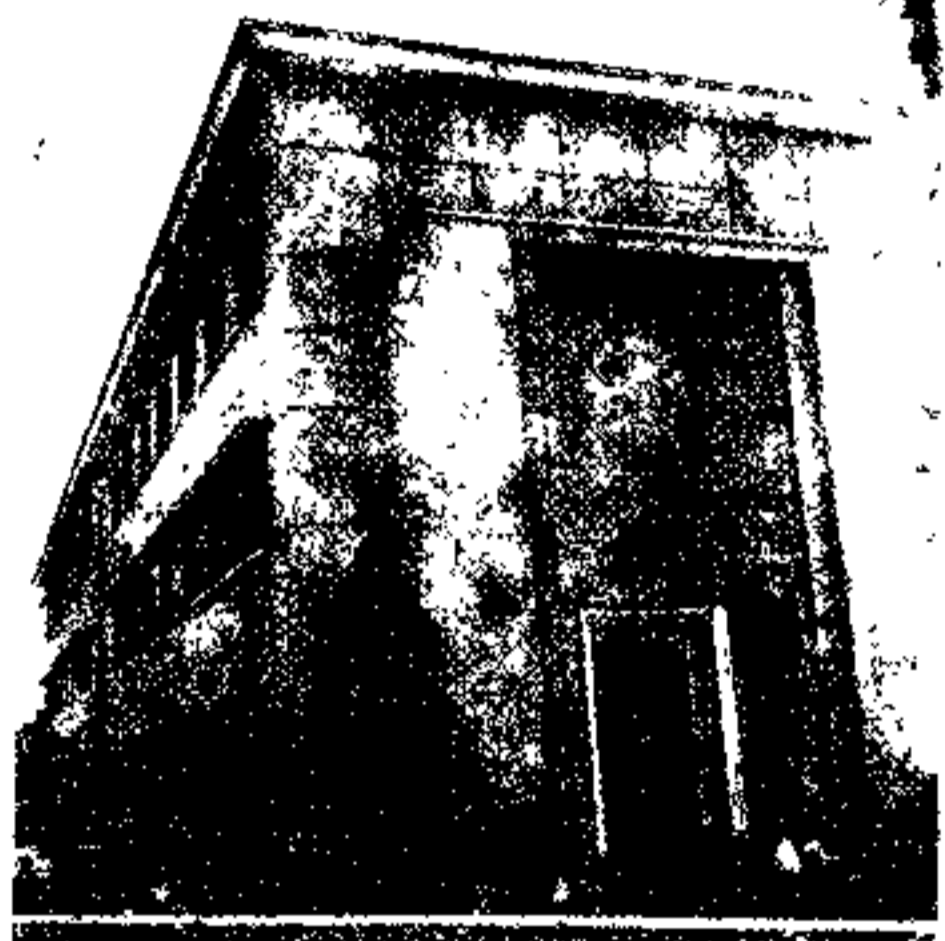
از سال تحصیلی ۱۳۱۴-۱۳۱۵ رشته باستانشناسی نیز در دانشکده ادبیات افتتاح شد. بنا بر این دانشکده ادبیات از این تاریخ بهمد دارای پنج رشته، ادبیات فارسی - فلسفه و علوم تربیتی، تاریخ و جغرافیا، زبان خارجی و باستانشناسی گردید. تا سال تحصیلی ۱۳۲۶-۱۳۲۷ دانشکده های علوم و ادبیات و باستانشناسی عانی تحت اداره واحد بود اما پس از علی شدن قانون استقلال دانشگاه دانشکده ادبیات از دانشکده علوم جدا شد و به عالی مجزی گردید. سیستم تحصیلات در دانشکده ادبیات تا سال

استانهای که به صورتی چهلین جلسه شورای دانشکده مورخ ۲۸ مهر ۱۳۱۶ رسیده است تا و طلبان دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی باید ایسانس زبان و ادبیات فارسی - دانشکده ادبیات را داشته باشند و استناد و لیاقت و احوال نیز از طرف هیئت استادان رشته زبان و ادبیات فارسی کتبا تصدیق شود. داوطلب تحصیل در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی حداقل باید دو سال در این دوره تحصیل نماید و برای نوبل بهرجه دکتری رساله ختم تحصیلی بگذرانند. در سال ۱۳۲۸ تجدید نظر کلی در مقررات تحصیل در

و علاوه رساله دکتری خود را نیز بگذرانند. ۴ - دوره دکتری هفدهم - مطابق استانده دانشکده ادبیات در سال ۳۷ - ۱۳۳۶ دوره دکتری تسف دایر گردید. شرط ورود به این دوره داشتن شهادتنامه لیسانس فلسفه و توفیق در امتحانات مخصوص رشته مربوط خواهد بود. حد اقل مدت تحصیل در این دوره لا اقل سه سالست و داوطلبان باید دو شهادتنامه اجباری و دو شهادتنامه اجباری تحصیل کرده و برای دریافت دانشنامه دکتری رساله ختم تحصیلی بگذرانند.

۴ - دوره دکتری تاریخ و جغرافیا - بنا با استانده دانشکده ادبیات در سال تحصیلی ۳۷ - ۱۳۳۶ دوره دکتری تاریخ و جغرافیا نیز در دانشکده ادبیات دایر گردید و مقررات آن شبیه مقررات دوره دکتری فلسفه میباشد. مؤسسات صمیمه و دانشکده ادبیات :

- ۱ - کلاسهای مخصوص دانشجویان خارجی - برای آشنا کردن دانشجویان خارجی زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران از اول سال تحصیلی ۳۷ - ۱۳۳۱ دوره دوس ساله در دانشکده ادبیات تشکیل شد که شامل دو قسمت است: قسمت اول زبان فارسی جدید قسمت دوم ادبیات و فرهنگ فارسی.
- ۲ - کلاس کتابداری و مایگانگی - از سال تحصیلی ۳۲ - ۱۳۳۱ برای تربیت کتابدار و مایگان کلاس تخصصی کتابداری و مایگانگی در دانشکده ادبیات تشکیل شد. از سال تحصیلی ۳۵ - ۱۳۳۴ درس کتابداری و مایگانگی یکی از دروس اختیاری رشته باستانشناسی شده است و درین رشته تدریس میشود.
- ۳ - کلاس هنر ادبیت - از سال تحصیلی ۳۵ - ۱۳۳۴ بنا بصورت شورای دانشکده ادبیات و شورای دانشگاه کلاس هنر ادبیت و تأثیر تشکیل گردید است. دوره این کلاس سه ماه بود ولی از سال تحصیلی ۳۶ - ۱۳۳۵ این درس جزء دروس اجباری رشته های زبان خارجه و ادبیات فارسی منظور گردید.
- ۴ - مؤسسه زبانهای خارجه - از سال تحصیلی ۳۶ - ۱۳۳۵ منظور تدریس و تعلیم زبانهای ژرمنی، فرانسوی، انگلیسی - آلمانی، روسی - اردو - سری - ترکی - ایتالیائی مؤسسه زبانهای خارجی در دانشکده ادبیات تشکیل شده است.
- ۵ - تعلیمات مؤسسه به دوره مقدماتی متوسطه تخصصی و عالی تقسیم میشود و با دانشجویان هر یک از این دوره ها پس از توفیق در امتحانات دانشنامه مخصوص اعطا میگردد.
- ۶ - مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی این مؤسسه از سال تحصیلی ۳۸ - ۱۳۳۷ تأسیس شده و از دو دوره لیسانس و فوق لیسانس تشکیل میشود. به آفرین حاصلان این دوره ها درجه لیسانس و فوق لیسانس در علوم اجتماعی داده میشود.



نمای دانشکده ادبیات تهران

تحصیلی ۳۶ - ۱۳۳۵ کلاس بود و دانشجویان برای اخذ ایسانس مجبور بودند کلاس موادی را که در برنامه تحصیلات هر رشته قید شده است تحصیل نمایند. ولی از سال تحصیلی ۳۶ - ۳۵ ترتیب تحصیلات این دانشکده بر پایه «واحدهای درسی» و «شهادتنامه» گذاشته شد.

رشته های تحصیلی دوره لیسانس - دوره لیسانس دانشکده ادبیات دارای ۵ رشته تحصیلی ادبیات فارسی - فلسفه و علوم تربیتی - باستانشناسی - تاریخ و جغرافیا - زبان خارجه (زبانهای: فرانسه - انگلیسی - آلمانی - روسی است) و مدت تحصیلات برای اخذ لیسانس حداقل سه سال و حداکثرش سالیست و با فراغ تحصیلان دانشنامه لیسانس داده میشود.

رشته های تحصیلی دوره دکتری :
۱ - دکتری زبان و ادبیات فارسی از مهر ماه ۱۳۱۶ تأسیس یافته و بموجب مقررات

دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی به عمل آمد و مقررات دانشجویان این دوره برای اخذ درجه دکتری در امتحان چهار شهادتنامه اجباری و شش شهادتنامه اختیاری را حد اقل در دو سال و حداکثر در سه سال تحصیل توفیق یافتند و رساله ختم تحصیلی خود را بگذرانند.
۲ - دوره دکتری دانشکده ادبیات - از مهر ماه ۱۳۳۲ دوره دکتری دانشکده ادبیات افتتاح شده و با دانشجویان خارجی که از یکی از دانشگاهها یا مدارس اختصاصی یا پنجاههای معروف خارجی که بصورت رسمی دارای رشته تحصیلی زبان و ادبیات فارسی باشد گواهینامه لیسانس یا معادل آن گرفته باشند اختصاص دارد. حد اقل مدت برای بدست آوردن دانشنامه دکتری دانشکده ادبیات دو سال تحصیل در این دوره است و باید در این مدت دانشجویان دو شهادتنامه اجباری و دو شهادتنامه اختیاری اخذ کرده

۶ - مؤسسه مطالعات و تحقیقات تاریخی -
 از سال تحصیلی ۱۳۴۱-۴۲ دایر شده است و
 دوره آن دو سال میباشد. فارغ التحصیلان
 باخذ درجه فوق لیسانس در رشته تاریخ، اهل
 میگردند.
 ۷ - مؤسسه نعت نامتو همدان که مبحث تبصره
 ماده دوم بوده، مجلس شورای عالی سال
 ۱۳۳۶ یا بودجه آن به دانشگاه تهران منتقل
 گردید و دانشگاه نیز اداره آری به دانشگاه
 ادبیات و انکدار کرد و اساتذهای برای
 آن بتصویب شورای دانشگاه رسانید.
 دانشگاه پزشکی، دوره جدید دانشگاه

طبق قانون مصوب آبانماه ۱۳۱۹ تشکیلات
 و مقررات نوینی برقرار شد که حدود مدت
 ۱۲ سال مجری بود و در آن مدت اصلاحاتی
 بسنای وقت در آن بعمل آمد.
 ۷ - در سال ۱۳۲۸ برنامه تحصیلات دانشگاه
 پزشکی اصلاح شد و سال ششم مخصوص
 خدمت کار ورزی در بیمارستانها گردید.
 ۸ - در سال ۱۳۲۸ امور مالی دانشگاه
 پزشکی از دانشگاه تفکیک و مستقل شد.
 ۹ - در سال ۱۳۲۹ نظر بر اینکه آئین نامه ای
 موجود مائشکلات وقت دانشگاه هم آهنگ
 و متناسب نبود در جلسه مورخ ۲۴ خرداد

قانون تأسیس دانشگاه و بخش دوم از پیش
 اول آئین نامه سازمان عمومی دانشگاه پزشکی
 رئیس دانشگاه از طرف شورای دانشگاه
 برای معنی انتخاب و بر رئیس دانشگاه
 پیشنهاد و از طرف وزیر فرهنگ منصوب
 میگردد. مدت خدمت رئیس دانشگاه سه
 سال است و پس از انقضای این مدت ممکن
 است مجدداً انتخاب گردد.
 در دوره تحصیل در دانشگاه پزشکی شش سال
 است. فارغ التحصیلان دانشگاه پزشکی
 پس از گذراندن پایان نامه خود باخذ درجه
 دکتری در رشته پزشکی قایل میشوند.

دانشگاه حقوقی، دانشگاه حقوق و علوم
 سیاسی و اقتصادی که از ضمیمه شدن مدرسه
 علوم سیاسی و مدرسه حقوق و مدرسه تجارت
 یکدیگر در سال ۱۳۰۵ بوجود آمده است
 تاریخچه ای باین شرح دارد:

مدرسه علوم سیاسی - بر اثر کوشش و جدیت
 میرزا حسن خان مشیر الملک (مشیر الدوله بیرنید)
 وزیر امور خارجه وقت، مدرسه علوم سیاسی
 در تاریخ ۲۸ آذرماه ۱۳۲۸ تأسیس
 گردید.

مدرسه حقوق - در سال ۱۳۹۹ در زمان
 وزارت هدایت مر سوم نصر الدوله، مدرسه عالی
 حقوق در تهران تأسیس شد.

مدرسه تجارت در سال ۱۳۰۴ مرحوم علی اکبر
 داور وزیر قوا تصمیم وقت مدرسه تجارت را
 تأسیس کرد و این مدرسه تابع وزارت
 قوا شده بود.

در اسفندماه ۱۳۰۵ بر حسب پیشنهاد وزیر
 فرهنگ وقت و تصویب هیئت دولت مدرسه
 علوم سیاسی از وزارت خارجه، محری و جزء
 وزارت فرهنگ گردید و در هشتاد هفتین
 بهاسه شورای عالی فرهنگ تصویب شد که
 مدرسه حقوق و علوم سیاسی ضمیمه یکدیگر
 شود و مدرسه واحدی تشکیل دهند.

در دوم شهریور ۱۳۰۶ مدرسه حقوق و علوم
 سیاسی افتتاح و مرحوم علی اکبر دهخدا
 (مؤلف لغت نامه حاضر) برپاست آن انتخاب
 شد و مدت ۱۴ سال در این سمت باقی
 ماند. در آن موقع مدرسه دارای دو شعبه
 علوم قضائی و علوم اداری و مدت تحصیل



دانشگاه پزشکی تهران

پزشکی بنا بر قانون تأسیس دانشگاه تشکیل
 گردید و بموجب قانون مواد اصلاحی قانون
 تأسیس دانشگاه مصوب آبانماه ۱۳۱۹ از
 اول فروردین ۱۳۱۹ بیمارستانهای تهران
 ضمیمه دانشگاه پزشکی شد.
 سهولاتی که در تشکیلات و مقررات
 دانشگاه پزشکی بوجود آمده است اجلا
 برآز زیر میباشد:

- ۱ - در سال ۱۳۹۷ مدرسه طب از دار الفنون
 جدا گردید و مستقل شد.
- ۲ - در سال ۱۳۰۷ نظامنامه مدرسه طب
 و داروسازی و امائلی از تصویب شورای عالی
 معارف گذشت.
- ۳ - در بهمن ماه ۱۳۱۲ نظامنامه شورای
 مدرسه طب تصویب شورای عالی معارف گردید.
- ۴ - در امر دادماه ۱۳۱۳ اساسنامه تحصیلات
 طب تصویب شده و برای احراز درجه دکتری
 نوشتن پایان نامه مقرر گردید.
- ۵ - در سال ۱۳۱۶ اساسنامه و آئین نامه
 های جدیدی برای دانشگاه طب از طرف
 شورای دانشگاه وضع گردید که شامل
 مقررات مربوط به تحصیلات، تشکیلات
 اداری و قنی و آئین نامه های مربوط به سابقه
 ورودی، نام نویسی، تعلیمات نظری و عملی
 و بالینی، امتحانات، شورای دانشگاه،
 انجمن دائمی، انتشارات قنی، رساله دکتری
 و غیره بود.
- ۶ - از سال ۱۳۱۹ در دانشگاه پزشکی

ماه ۱۳۲۰ شورای دانشگاه آئین نامه جدیدی
 تصویب و از اول مهرماه ۱۳۲۰ بطور
 آزمایشی بموقع اجرا گذارد.
 دانشگاه پزشکی دارای شورائی است
 مرکب از کتبه استادان که در مواقع مقتضی
 بدست رئیس دانشگاه برای بحث و شور
 در امور دانشگاه تشکیل میشود.
 تشکیلات قنی دانشگاه مشتمل است بر
 آزمایشگاهها و بخشهای دانشگاه پزشکی و
 بخشها و درمانگاهها و ادارات و بیمارستانها.
 تشکیلات اداری دانشگاه عبارت است از
 دبیرخانه، و کتابخانه، سالیاداری و کارپرداز،
 دفتر امور بیمارستانها و کارگزینی.
 بنا بر مواد ۳ و ۱۴ قانون تأسیس دانشگاه
 و تبصره ۱ ماده ۱۱ قانون مواد اصلاحی



دانشگاه حقوق تهران

دانشکده داروسازی، بنابر تصمیم شورای دانشگاه، دانشکده داروسازی از اول مهرماه ۱۳۲۰ بصورت یک واحد مستقل تعلیماتی شروع بکار نمود و ارسال تحصیلی ۲۱-۱۳۲۰ دوره تحصیلات دانشکده داروسازی پنجم سال مقرر گردید.

فازخ اقتصادیان داروسازی بدو دسته تقسیم میشوند باین شرح:

الف- آتیهانی که فقط از عهده امتحانات سال چهارم داروسازی برمی آیند و پذیرافت دانشنامه داروسازی درجه اول نائل میشوند. به کسانی که بتجاوز تهیه رساله دکتری سال پنجم داروسازی را بمدت ۱۲ ماه طی مینمایند.

هر داوطلب تهیه رساله دکتری میتواند موضوع رساله خود را از یکی از ۱۴ رشته

پس از تمام کردن دوره مزبور حق گرفتن دوجایزاسی را خواهند داشت.

دانشکده حقوق سیاسی و اقتصادی در دوره لیسانس دارای سه رشته است:

رشته قضائی - رشته سیاسی - رشته اقتصادی.

دروس سال اول و دوم برای همه رشتهها مشترک است در سالهای سوم و چهارم هر رشته دروس اختصاصی خواهند داشت.

۲- مؤسسه سرمشتماسی - دانشجویان سالهای دوم و سوم دانشکده حقوق و دانشجویان سالهای پنجم و ششم دانشکده پزشکی و اسرآن شهر بانی و فضاة دادگستری میتوانند در مؤسسه سرمشتماسی ثبت نام کنند و بدانشجویانی که در امتحانات موفق شوند گواهینامه مخصوص داده میشود.

۳- مؤسسه علوم اداری - دورا تحصیل در

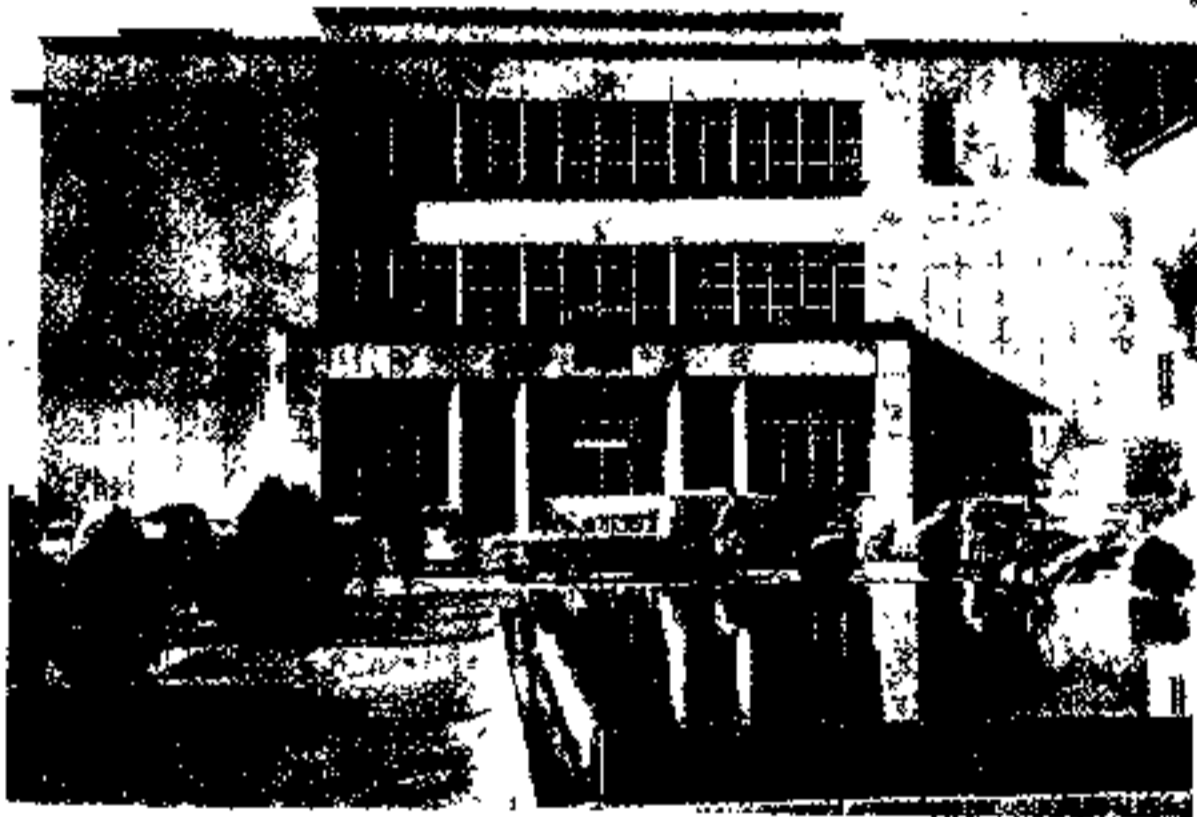
سه سال بود و فارغ التحصیلان باخذ درجه لیسانس اائل میشوند.

در سال ۱۳۰۹ مدرسه عالی تجارت در دانشکده حقوق تأسیس گشت و مصعبین مدرسه تجارت برای ادامه تحصیلات عالی خود بدانشکده حقوق آمدند.

بموجب ماده ۲ قانون تأسیس دانشگاه دانشکده حقوق یکی از شعب آن گردید و در ۲۷ تیرماه ۱۳۱۳ اساننامه دانشکده حقوق تغییر کرده و دانشکده دارای چهار شعبه شد:

۱- قضائی
۲- سیاسی
۳- اقتصادی و اداری.
۴- تجاری.

در سال تحصیلی ۱۳۱۶ کلاس جدیدی بنام



دانشکده داروسازی تهران.

مواد تدریس سال پنجم باموافقت استاد مربوط انتخاب نماید و در دوره سال پنجم سر رشته از مواد چهار ده گانه را تمهیب و در تمام جلسات آزمایشگاهی و کنفرانسهای مربوط و عملیات آزمایشگاهی آن سه رشته شرکت کند. باخذ درجه دکتری داروسازی منوط بگذرانیدن سه رشته درس اصلی و رساله میباشد.

دانشکده شایزشکی - دانشکده دامپزشکی در مهرماه ۱۳۱۹ بوسیله وزارت کشاورزی تأسیس گردید و در سال ۱۳۲۴ بموجب تصریح قانون یکدهم ازدهم بودجه که در مهرماه همان سال بتصویب مجلس شورای ملی رسیده بود ضمیمه دانشگاه تهران شد و باهااروه جدیدی در خود را آغاز کرد. و ظایفی که دانشکده دامپزشکی بموجب اساننامه بر عهده دارد عبارتست از:

مؤسسه علوم اداری یکسال و شرط ورود آن داشتن لیسانس است. دانشجویانی که دارای لیسانس حقوق باعلوم اقتصادی باشند پس از توفیق در امتحانات مربوط و نوشتن رساله ختم تحصیل باخذ درجه فوق لیسانس نائل میشوند و به لیسانسهای دانشکدههای دیگر که تحصیلات خود را در مؤسسه بنام رسانند گواهینامه عالی علوم اداری اعطا میشود.

۱- دوره دکتری - دوره تحصیل در دوره دکتری حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی حداقل دوسال است.

لیسانسهای حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی پس از توفیق در امتحان سابقه ورودی میتوانند در دوره دکتری ثبت نام کنند. دوره دکتری سه رشته دارد:

قضائی - سیاسی - اقتصادی.

کلاس تهیه بدانشکده اضافه شد که بر نامه آن زبانهای فارسی - عربی - فرانسه - منطق - روانشناسی و تاریخ تمدن ایران در دنیا بود. کلاس مزبور یکسال دوام داشت. در سال تحصیلی ۱۸ - ۱۳۱۷ مجدداً دوره تحصیل در دانشکده حقوق سه سال تقلیل یافت و اساننامه مصوب شهرورماه ۱۳۱۷ شعب دانشکده را به سه شعبه قضائی و سیاسی و اقتصادی متعصر کرد.

از سال تحصیلی ۱۳۲۸-۱۳۳۷ مجدداً دوره تحصیل لیسانس به چهارسال ترقی داده شد. رشتههای تحصیلی دانشکده حقوق:

۱- دوره لیسانس - دوره تحصیلات دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی برای اخذ درجه لیسانس چهار سال است. دانشجویان

دانشجویان در انتخاب یکی از دو رشته مکانیک یا هندسه عالی مجال هستند و باین ترتیب دانشجویان دانشکده علوم در شش رشته به مقام تخصص و اخذ لیسانس نائل میشوند. دوره تحصیلات در دانشکده علوم سه سال است. دانشجویان پس از پذیرفته شدن در امتحانات باخذ دانش نامه نائل میشوند.



نمای دانشکده علوم تهران.

فارغ التحصیلان دانشکده فنی میتوانند در سال دوم رشته ریاضی یا فیزیک و یا شیمی دانشکده علوم وارد شوند. تحصیلات فوق لیسانس در دانشکده علوم کسانی میتواند در دوره فوق لیسانس شرکت نمایند که لااقل درجه ایسانس در علوم یا معادل آن که تحصیلات دانشکده علوم پیشگی داشته باشد، داشته باشند و حداقل میانگین کل نمراتشان دو آورده باشد و سه نفر از اساتید رشته مربوط شایستگی ری را تأیید نمایند. حداقل مدت تحصیل در این دوره یکسال است و پذیرفته شدگان درجه فوق لیسانس در رشته تحصیلی داده میشود.

دانشکده علوم دارای موزه آموزشی و فنی طبیعی است که دارای سه قسمت گیاهشناسی، جانورشناسی و زمین شناسی میباشد.

دانشکده علوم معقول و منقول، دانشکده معقول و منقول بموجب قانون تأسیس دانشگاه مصوب هفتم خرداد ۱۳۱۴ در روزیکشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۱۲ در محل مدرسه سیهسالار افتتاح گردید.

تحصیلات دانشکده بدو دوره مقدماتی و دوره عالی تقسیم میشود. دوره عالی به سه شعبه معقول، منقول و علوم ادبیه تقسیم میشود و مدت تحصیل در هر یک از این شعبه ها و دوره مقدماتی معادل بود.

دانشکده معقول و منقول در سال ۱۳۱۸ به ملاحظاتی منحل و به بارت دیگر ضمیمه دانشکده های حقوق و ادبیات گردید. ولی در تاریخ دهم آبان ماه ۱۳۲۱ مجدداً

دانشکده علوم، دانشکده علوم بموجب قانون تأسیس دانشکده یکی از شش دانشکده دانشگاه مربوط به دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی یکجا تحت یک اداره چیرمان خود را طی نموده است. پس از اعلام استقلال دانشگاه دانشکده علوم نیز دارای اداره مستقل گردید. رشته های تحصیلی دانشکده علوم بموجب قانون تأسیس دانشگاه عبارت بود است از:



رشته باضری - رشته فیزیک و شیمی و رشته طبیعی. در ابتدای استقلال دانشگاه رشته فیزیک و شیمی از هم مجزی گردیدند و هر کدام رشته جداگانه ای را تشکیل دادند. در سال ۱۳۲۸ بر نامه دانشکده علوم هم منظور

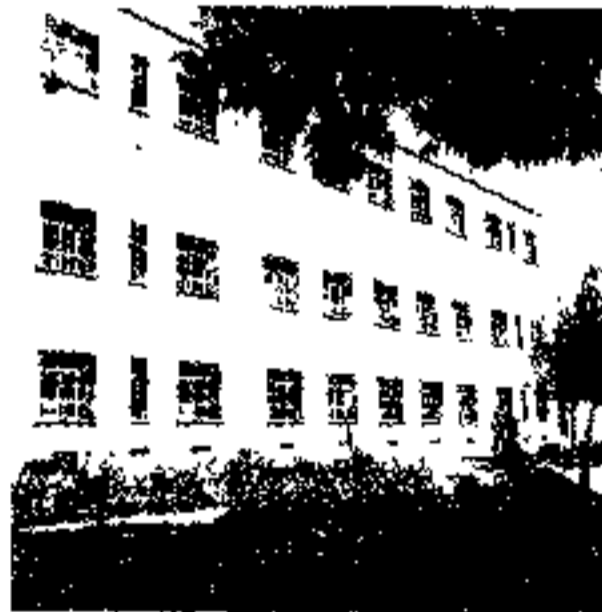
تربیت و تهیه دامپزشک و دامپرور و بازرسان مواد خوراکی و متخصصین پرورش ماهی و بهره برداری از منابع دریایی و رودخانه ها. دوره تحصیلات تا سال ۱۳۳۰ چهار سال بود ولی منظور هم ترازی کردن تحصیلات دانشکده با سایر دانشکده ها از سال تحصیلی ۳۵ - ۱۳۳۶ دوره دانشکده به پنج سال افزایش داده شد.

فارغ التحصیلان پس از طی دوره دانشکده و گذرآموزیهای مختلف و پس از گذراندن پایان نامه به دریافت درجه دکتری در دامپزشکی نائل میشوند.

دانشکده دامپزشکی بوسیله شورای دانشکده و دبیرخانه اداره میشود و دارای چهار بخش تشریح و جراحی - بیسازیهای خارجی - سماتمی و امراض داخلی - دامپروری و همچنین آزمایشگاه میکروسکپی و میکروفتوگرافی است.

دانشکده دارای کتابخانه و نشریه مخصوص بقود میباشد و از تأسیسات دامپروری در شان تیه بعنوان اخذ معلومات و کارآموزی دانشجویان استفاده میکنند.

دانشکده دندانپزشکی، دانشکده دندانپزشکی از اول مهرماه ۱۳۳۰ از دانشکده پزشکی مجزی شده و بصورت مستقل اداره میگردد. در سال تحصیلی ۳۶ - ۱۳۳۰ پیشرفتهای زیر در این دانشکده حاصل گردید:



نمای دانشکده دندان پزشکی تهران.

تربیت معتم و هم متخصص دو رشته های مختلف علوم تغییر نمود و با تصویب شورای دانشگاه بموقع اجرا گذاشته شد.

بموجب این برنامه در رشته علوم طبیعی نیز از سال سوم تحصیل علوم زمین شناسی و علوم زمین شناسی تشکیل گردید. بطوریکه دانشجویان پس از بیسودن دو سال از تحصیل در رشته علوم طبیعی، در انتخاب رشته زمین شناسی یا رشته زمین شناسی مختار گردیدند و همینطور در رشته زیستیات از سال سوم تحصیل

۱ - ایجاد دو کرسی جدید بیماریهای درونی.

۲ - ایجاد بخشهای بیماریها و جراحی دندان کودکان - جراحی دهان و دندان - دست دندان - پروتز ثابت - پارسل دندان پزشکی علمی.

مدت تحصیل در دانشکده دندانپزشکی پنج سال است و فارغ التحصیلان آن دانشکده پس از گذراندن پایان نامه خود به اخذ درجه دکتری در رشته دندان پزشکی نائل میشوند.

دانشکده معقول و منقول در محل معلومه عالی مهاباد ارتقايش پانته .
 در سالهاي تصديبن بعلت مشکلات، دانشگاه توسعه چنداني نيافت ولي در سال ۱۳۳۴ بر بودجه آن افزوده شد و بمحل جديد انتقال يافت و شروع بتوسعه نمود با اين ترتيب دانشگاه علوم معقول و منقول دارای چهار رشته گرديد :

- ۱- رشته معقول، ۲- رشته منقول، ۳- رشته فرهنگ اسلامي، ۴- رشته ادبيات عربي، هر يك از اين رشته ها نيز دو دوره ليسانس و دکتري تقسيم ميشوند.

چون يکي از مزایايي که به ليسانس اين دانشگاه بموجب قانون مخصوص تعلق ميگردد داشتن صلاحيت ورود در خدمات قضائي است. بمنظور تکميل معلومات ليسانسها در سال ۱۳۳۶ کلاس قضائي در دانشگاه افتتاح يافت . علاوه چون فارغ التحصيلان اين دانشگاه بموجب قانون ميتوانند مانند فارغ التحصيلان دانشسرای عالی بمعاون دير خدمت وزارت فرهنگ دو آينده بگه رشته تکميلي نيز براي تعليم علوم تربيتي دانش گرديد .

چون تأسيس دوره دکتري نيز در اسامه ماه پيش يفتي شده بود پس از طرح تصويب موضوع در شوراي دانشگاه و دانشگاه از مهرماه سال ۱۳۳۴ دوره دکتري نيز در دانشگاه علوم معقول و منقول برقرار شد .

دانشکده فني، اين دانشگاه بموجب قانون تأسيس دانشگاه در خرداد ماه سال ۱۳۱۳ تأسيس و از مهرماه همان سال دانش گرديد . در ابتداي تأسيس دانشگاه، درسهای دو سال اول در تمام رشته هاي معظف عمومي بود و سالهاي سوم و چهارم تخصصي ولي بتدریج که وسایل تعليمات عملي دانشجویان فراهم گرديد در بیشتر درسهای علمي و عمل توأم گرديده و معنی تدريس هر شعبه از علوم پايه اي بيزان و طرز مناسب آن شعبه تدريس

کردد بطوریکه کليه شعب دانشگاه فني از کلاس اول مجزي شد .
 دانشگاه فني از سال ۱۳۳۴ به تغييرات اساسي در برنامه شعب خود دست زد و با اين ترتيب دارای شعبات :
 انکتر و مکاتنيک معدن- شيمي و راه و مساحت معدن گرديده است و در چندين رشته بتربيت مهندسان ميپردازد .

دانشکده کشاورزي، اين دانشگاه از سال ۱۳۰۱ در شهر کرج بنام آموزشگاه عالي خلاصت تاسيس گرديده و تا سال ۱۳۲۴ زير نظر وزارت کشاورزي اداره ميشده است. دانشگاه کشاورزي در مهر ماه سال ۱۳۲۴ بدانشگاه تهران ملحق گرديده و دوره دانشگاه از سال ۱۳۳۴ چهار ساله شد و کلاسهای مهندسي زراعي، ماشين آلات، جنگل و دفع آفات دار گرديد و معنای بر نامه در سال اول عمومي و از سال سوم رشته هاي مختلف، زراعت، دفع آفات، دامپروري، آبياري، ماشينهاي کشاورزي، جنگل - باغباني، منابع روستائي، تعليمات کشاورزي شروع بکار کرد. فارغ التحصيلان اين رشته ها علاوه بر معلومات صومي کشاورزي که در برنامه هاي مشترک دارند در يکي از رشته هاي مزبور تکميل معلومات ميکنند و پس از فراغت از تعليم در رشته تکميلي خود بخدمت مشغول ميشوند . بدانشجو ياپيکه معال کل سرماهي ايشان در طی چهار سال ۱۲ پايشتر باشد، دانش نامه مهندسي کشاورزي داده ميشود که ارزش آن برابر ليسانس است .
دانشکده هنرهای زيبا.

اين دانشگاه بتاير تصويب نهاد و نهمين جلسه شوراي دانشگاه از سال تصبيي ۲۰- ۱۳۱۹ تأسيس گرديد و بر تعداد دانشگاه هاي دانشگاه تهران افزوده شد .
 دانشگاه هنرهای زيبا دارای سه رشته معماري، نقاشي و مجسمه سازي مي باشد. مدت

تعميل در شعبه معماري شش سال و در شعبه هاي نقاشي و مجسمه سازي چهار سال است .
 ارزش تحصيلات فارغ التحصيلان شعبه معماري فوق ليسانس و فارغ التحصيلان شعبه هاي نقاشي و مجسمه سازي برابر ليسانس است .



ساختمان دانشکده هنرهای زیبای تهران

- دانشگاه اصفهان .**
 اين دانشگاه دارای سه دانشکده است ،
 ۱- دانشکده پزشکی که بسال ۱۳۲۹ تأسيس گشته است .
 ۲- دانشکده داروسازي که در ۱۳۲۵ بنياد نهاد شده .
 ۳- دانشکده ادبيات روزانه و شبانه که بسال ۱۳۳۷ بنياد آن گذارده آمده است .
دانشگاه اهواز .
 اين دانشگاه دارای دو دانشکده است :
 ۱- دانشکده کشاورزي که بسال ۱۳۳۴ تأسيس يافته است .
 ۲- دانشکده پزشکی که بنياد آن در سال ۱۳۳۵ گذارده شده است . دانشگاه اهواز را دانشگاه گندی شاپور، نيز مينامند .
دانشگاه بهلوی .
 اين دانشگاه با تأسيس دانشگاه پزشکی



ساختمان دانشگاه بهلوی شیراز.

در سال ۱۳۲۸ هجری شمسی در شیراز پیاده نهاده شد. چندی سال بعد یعنی در سال ۱۳۳۴ دانشگاه ادبیات روزانه نیز تأسیس گردید و در سال ۱۳۳۵ دانشگاه کشاورزی در آنجا افتتاح شد و دانشگاه ادبیات شبانه تأسیس گشت و در سال ۱۳۳۸ دانشگاه علوم پزشکی در شیراز تأسیس گردید. این دانشگاه محبت بنام دانشگاه شیراز نامیده شد و سپس «دانشگاه پهلوی» نام گرفت.

دانشگاه تبریز، اولین سنگ بنای دانشگاه تبریز با گشایش دانشگاه ادبیات تبریز در ۲۲ تیر ماه سال ۱۳۲۶ گذاشته شد. دانشگاه ادبیات تبریز با ده نفر معلم و ۷۷ نفر دانشجو و ۹ نفر عضو شروع بکار کرد. این دانشگاه در مدت کم توسعه یافت و کتابخانه جامعی در آن دایر گردید و شریعه دانشگاه ادبیات تبریز از اول فروردین سال ۱۳۲۷ انتشار یافت و در جریان سال اول اقدام با ایجاد و تأسیس مؤزده پاستا شناسی آذربایجان شد و این مؤزده ضمیمه دانشگاه ادبیات گردید. در همان سال اول بنیان دانشگاه بیه تمامه دانشگاه پزشکی نیز گشوده شد.

دانشگاه پزشکی در بسط و توسعه نمود قلمهای بعدی را برداشت و آموزشگاههای مامائی، پزشکیاری و داروسازی نیز باز کرد.

از اول فروردین سال ۱۳۲۸ طبق قانون ۲۰ مهر ۱۳۲۷ بسیار مستعاضای تبریز در اختیار دانشگاه پزشکی قرار گرفت.

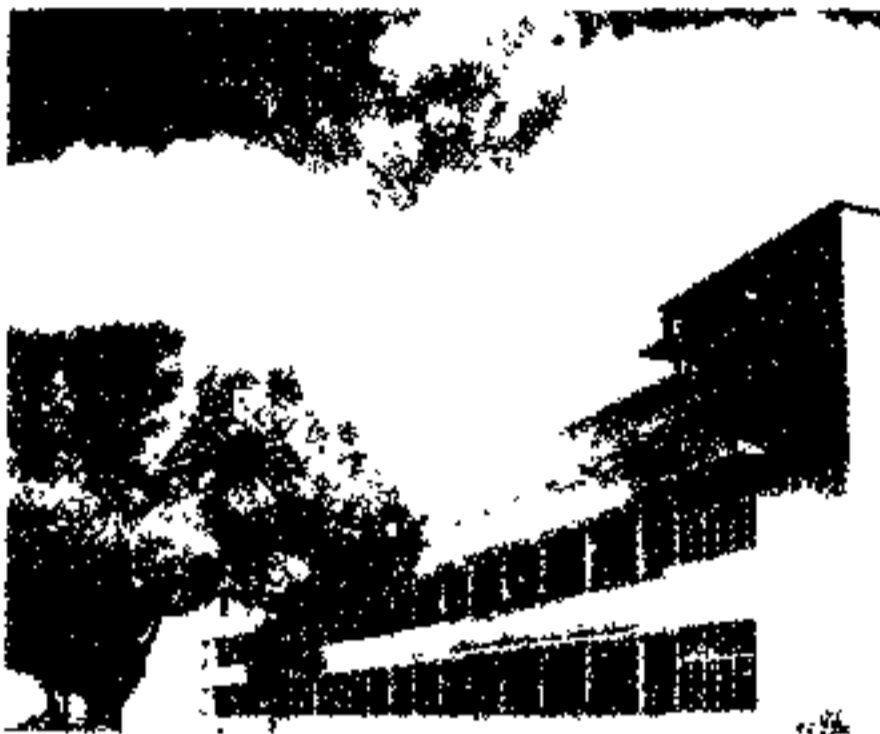
از اول سال ۱۳۲۷ رشته زبان خارجه در کپ از سه زبان انگلیسی، روسی و فرانسه نیز بر رشته هائی که از آثار تأسیس بوجود آمده بود، یعنی رشته های ادبیات فارسی، تاریخ و جغرافیای دانشگاه ادبیات افزوده شد.

شربنداری شد و از سال ۱۳۲۸ شروع مسافرتان در آن زمین گردید. و نیز در همین سال اداره دبیرخانه دانشگاه تشکیل یافت و ضمناً مقدمات تشکیل شورای دانشگاه نیز فراهم گردید.

در سال ۱۳۳۳ دانشگاه تبریز دارای دو دانشگاه پزشکی و ادبیات، دبیرخانه مرکزی و مؤزده مرکزی بود که دانشگاه پزشکی شامل رشته های پزشکی، داروسازی، آموزشگاه عالی مامائی و پرستاری و آزمایشگاه دانه بیمارستان بود و جمعاً ۵۴ دانشجو در آنها بجمعیل مشغول بودند. دانشگاه ادبیات شامل رشته های ادبیات

استقلال و شخصیت حقوقی گردیده و بموجب آن مشمول کلیه قوانین و مقررات و آئین نامه های دانشگاه تهران شد. در حال حاضر دانشگاه تبریز دارای دانشگاه ها و مؤسسات زیر میباشد:

- ۱- دانشگاه ادبیات و دانشسرای عالی.
 - ۲- دانشگاه پزشکی و داروسازی.
 - ۳- دانشگاه کشاورزی.
 - ۴- دانشگاه مینی.
 - ۵- آموزشگاه مامائی و پزشکیاری.
 - ۶- آموزشگاه عالی پرستاری.
- دانشگاهان شیراز** .
دانشگاه شیراز که اینک دانشگاه پهلوی



کوی دانشجویان دانشگاه تبریز.

خوانده میشود از سال ۱۳۳۶ برپا گشته است هر چند که دانشگاه های آن سالی چند قبل از این تاریخ تأسیس شده بودند. رجوع به دانشگاه پهلوی در همین گفت نامه شود.

دانشگاه گندی شاهپور .
نام دیگر دانشگاه اهواز است. رجوع به دانشگاه اهواز شود.

دانشگاه مشهد
محبتین دانشگاه های که در مشهد تأسیس شد و از دیگر دانشگاه ها قدیم تر است دانشگاه پزشکی است. پیشنهاد و فکر تأسیس این دانشگاه از سال ۱۳۱۲ شمسی پدید آمد و مدت ها برای وصول این مقصود کوشش شد تا اینکه بواسطه احتیاج فراوان بوجود پزشکی در نواحی مختلف تأسیس «آموزشگاه عالی بهداشتی» بسال ۱۳۱۸ صورت گرفت. این آموزشگاه بتدریج پایه گزید و چهار سال بعد وزارت فرهنگ به پیشان گذاردن نظایر آن در شیراز و اصفهان پرداخت.

از سال ۱۳۲۶ برای تکمیل آموزشگاه عالی بهداشتی و تبدیل آن بدانشگاه پزشکی کوششهایی بعمل آمد تا اینکه بنا بقانون تأسیس دانشگاههای شهرستانها مصوب

فارسی، زبانهای خارجه، تاریخ و جغرافیا، دانشسرای عالی و مؤزده آذربایجان بوده و ۲۵۹ نفر دانشجو در آنها سرگرم آموزش بودند.



نمای دانشگاه جدید پزشکی تبریز.

بموجب قانون مصوب سوم خردادماه ۱۳۲۸ دانشگاه تبریز مانند دانشگاه تهران دارای

در اوایل سال ۱۳۲۷ زمینی در حدود ۲۷۰ هزار متر مربع برای ساختمان دانشگاه تبریز

سوم خرداد ماه ۱۳۲۸ که در زیر درج میگردد دانشکده پزشکی مشهد پس از ۱۳۲۸ گشایش یافت :

۱ ماده واحده - وزارت فرهنگ مجازست دانشگاه تبریز را که در سال گذشته تأسیس شده است تکمیل نماید و همچنین در شهرستانهای مشهد و اسفهان و شیراز و هر شهرستان دیگری که وزارت فرهنگ لازم بداند بتدریج که وسائل و موجبات فراهم میشود تأسیس دانشگاه و در اهواز تأسیس یک دانشکده پزشکی اقدام نماید .

دانشکدههاییکه در هر محل تأسیس میشود باید با توجه بامتنه داد و احتیاجات خاصه آن محل بوده و مسکن است در صورت لزوم ابتداء بصورت مدارس عالی که احتیاجات محلی را تأمین نماید تأسیس گردد تبصره ۱ - وزارت فرهنگ مکلف است در اجرای این قانون تأسیس دانشکده پزشکی و کشاورزی را در استانها مقدم بدارد . تبصره ۲ - شرایط اساسی دانشگاهها از حیث اقداری و مالی و تعلیماتی و استخدامی و غیره بر طبق قانون تأسیس دانشگاه تهران و سایر قوانین مربوط خواهد بود و مادامکه شورای هر دانشگاه تأسیس نشده وظایف شورای دانشگاه را شورای هر دانشکده یا تصویب وزیر فرهنگ انجام خواهد داد و وزارت فرهنگ مجازست در صورتیکه برای بعضی رشتههای دروس و عملیات در هر یک از دانشگاهها اسناد و مسلم متضمن ایرانی یافت نشود از استادان و متخصصین خارجی بموجب قوانینی که بتصویب مجلس شورای ملی خواهد وسایذ استفاده نماید .

تبصره ۳ - بر رئیس و معاونان دانشگاه و دانشکده و همچنین استادان و معلمین در صورتیکه غیر معلم باشند تا یک برابر حقوق ممکن است علاوه بر فوق العادههای قانونی بعنوان مزایا پرداخت شود . مقررات راجع به برقراری مزایای فوق بموجب تصویب نامه هیئت وزیران خواهد بود . وزارت فرهنگ میتواند از استادان و معلمین دانشگاه تهران نیز با موافقت شورای دانشگاه تهران بپرداخت مزایای فوق برای دانشگاه استفاده نماید . تبصره ۴ - دولت مکلف است همه ساله اعتبارات لازم را برای تأسیس و توسعه دانشگاههای شهرستانها در بودجه وزارت فرهنگ منظور بدارد .

تبصره ۵ - وزارت بهداشت و شهر دارها و همچنین سایر مؤسسات مربوط بدولت مکلف هستند که بمنزله آنها و وسائل دیگر را با کلیه تجهیزات و کارمندانیکه دانشگاه انتخاب میشود در اختیار دانشکدههای هر شهرستان قرار داده و بودجه و اعتبارات مربوط بانرا به بودجه وزارت فرهنگ انتقال دهند و نیز اجازه داده میشود که

صرفه جوئیهای بودجه سال ۱۳۲۶ بحد دانشگاههای فوق در میان مالی بعد بصرف خرید زمین و ساختمان و تهیه کتب و لوازم آژمه پیشگاه برسد .

تبصره ۶ - وزارت فرهنگ میتواند در هر یک از دانشکده های علوم و ادبیات شهرستانها که لازم بداند دروس تربیتی را جزو برنامه قراردادها و فلرغ از تحصیل های این رشته در مشمول مقررات و قوانین مربوط به فارغ التحصیل های دانشسرا بمانی قرار دهد .

تبصره ۷ - انتقال اعتبارات فرهنگی ولایات بر کت یا از شهرستانی بشهرستان دیگر ممنوع است .

این قانون که مشتمل بر یک ماده و هفت تبصره است در جلسه شنبه سوم خرداد ماه ۱۳۲۸ بتصویب مجلس شورای ملی رسید .

پس از پایان گذاری دانشکده پزشکی مشهد پس از ۳۲۸ روز دانشکده ادبیات پس از ۱۳۳۱ شصتی دانشگاه مشهد که اساس آن در سال ۱۳۲۶ پیش بینی و تصویب شده بود تحقق پذیرفت . در سال ۱۳۳۷ دانشکده علوم معقول و منقول و یکسال پس از آن (۱۳۳۸) مؤسسه حفظ و تبلیغ اسلامی و دبستان دانشکده و در آذرماه ۱۳۴۰ دانشکده کشاورزی مشهد نیز تأسیس گشت . اما در ابتدای سال تحصیلی ۴۳-۱۳۴۱ دانشکده اخبر بدستور وزارت فرهنگ منحل شد و بجای آن در همان تاریخ دانشکده علوم افتتاح گردید .

بدینسان دانشگاه مشهد در حال حاضر دارای دانشکده ها و مؤسسه های وابسته زیرین است :

- ۱- دانشکده پزشکی . (آموزشگاه عالی مامائی وابسته به دانشکده پزشکی).
 - ۲- دانشکده ادبیات . شامل رشته های زبان و ادبیات فارسی ، تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی و زبان فرانسه .
 - ۳- دانشکده علوم معقول و منقول شامل رشته های معقول و منقول . (مؤسسه حفظ و تبلیغ اسلامی وابسته به دانشکده علوم معقول و منقول که در تاریخ دوازدهم آبان ماه ۱۳۳۸ تأسیس شده است).
 - ۴- دانشکده علوم که در اول سال تحصیلی ۴۲-۱۳۴۱ افتتاح گردید است .
- سازمان اداری دانشگاه مشهد - اداره کل دبیرخانه دانشگاه مشهد - عهدمدار انجام دادن کدیه امور اداری دانشگاه است . وظایف و سازمان دبیرخانه دانشگاه بر حسب آئین نامه ایست که مورد تصویب شورای دانشگاه مشهد واقع گردید و بتدریج توسعه یافته است . در حال حاضر سازمان اداری دانشگاه برآزیر است .
- ۱- اداره انتشارات .
 - ۲- اداره آموزش .
 - ۳- اداره حسابداری و گزینشگری .
 - ۴- اداره کارگزینی .
 - ۵- اداره دفتر .
 - ۶- اداره احوال .

- ۷- گوی دانشگاه .
- ۸- کانون دانشگاه .
- ۹- چاپخانه دانشگاه .
- ۱۰- سازمان سمعی و بصری .

ساختمان دانشگاه مشهد - بمنظور ایجاد دانشگاه بزرگ در سال ۱۳۳۹ زمینی بساحت ۱۰۰۶۰۰۰ متر مربع در سه هزار گزی شهر که هزلا اجاره سالانه آن ۱۲۵۰۱۲۵۰ ریال میباشد از آستان قدس برای مدت بیست سال اجاره شد و بعد نیز مقداری زمین بآن افزوده گردید . بطوری که در حال حاضر مساحت زمین دانشگاه ۱۵۰۷۶۲۵ متر مربع است و ساختمان یکی از خوابگاههای دانشجویان در آن شروع گردیده است و نیز بجا ساختمانهای دیگر نیز ساخته میشود .

دانشگاه ملی ایران .

اساتاده و دانشکامالی ایران در نهمصد و نود و هشتاد و شصتین جلسه شورای عالی فرهنگ مورخ ۱۳ آبانماه ۱۳۳۹ بتصویب رسید و این دانشگاه در سال تحصیلی ۴۰-۱۳۳۹ با دو دانشکده شروع بکار کرد و در سال تحصیلی ۴۱-۱۳۴۰ دانشکده پزشکی افتتاح گردید . دوره تحصیلات در دانشکده پزشکی دانشگاه ملی ایران شامل یک دوره چهار ساله علوم اساسی و مقدمات طب و یک دوره چهار ساله پزشکی و یکسال دوره انترنالی سیار است .

- بفارغ التحصیلان پس از ۹ سال درجه دکتری داده میشود .
- دانشکده معماری در سال تحصیلی ۴۰- ۱۳۴۱ دایر گردید و مدت تحصیل در آن ۶ سال و بفارغ التحصیلان درجه فوق لیسانس و یا مهندسی داده میشود . همچنین در همین سال دانشکده بانکداری و علوم مالی و اقتصادی افتتاح یافت که مدت تحصیل در آن ۴ سال است و فارغ التحصیلان بدریافت درجه لیسانس موفق میشوند . دانشکده زبانهای خارجی نیز در سال تحصیلی ۴۰- ۱۳۴۱ دایر شد و مدت تحصیل در آن ۴ سال است و فارغ التحصیلان بدریافت درجه لیسانس نائل میشوند .
- بانسجین مورخ این دانشکده ها دانشگاه ملی ایران در سال تحصیلی ۴۳-۱۳۴۲ دکتری پنج دانشکده گردید .
- ۱- دانشکده بانکداری و علوم مالی و اقتصادی .
 - ۲- دانشکده پزشکی .
 - ۳- دانشکده زبانهای خارجی .
 - ۴- دانشکده (علوم پرستش ریاضی).
 - ۵- دانشکده معماری .
- در ضمن مقر دست هر سال نیز یک دانشکده بآن اضافه گردند تا جمعاً دارای صد دانشکده بشود .

دانشگاه ملی ایران دارای هیئت مؤسسين
مرکب از اشخاص زیر میباشد
۱- وزیر فرهنگ.

۲- وزیر دربار شاهنشاهی.

۳- مدیر کل بانک مرکزی ایران.

۴- سر تیب محمدعلی صفاری.

۵- مدیر عامل بنیاد پهلوی.

۶- شیخ ادیب شفا.

۷- رئیس اطباء پانزگانی طهران.

۸- مهدی سیدزاده.

۹- دکتر علی نقی فرمانفرمائیان.

۱۰- دکتر مسعود جهان آرا.

۱۱- پروفسور هنی شیخ الاسلام.

این هیئت بدست پنج سال انتخاب میشود
و ریاست آن بعهده وزیر دربار است. در
پایان پنجسال اول انتخاب هیئت مؤسسين
طبق اساسنامه دانشگاه تجدید خواهد شد.

دانشگاه ملی ایران علاوه بر هیئت مؤسسين
دارای شورای اساتذگان مرکب از رئیس
دانشگاه، مدیر کل دبیرخانه و نمایندگان
دانشکده های آن دانشگاه میباشد. هر
دانشکده سه نفر نماینده ازین اساتذگان و
دانشیاران خود جهت عضویت در شورای
اساتذگان دانشگاه برای مدت سه سال انتخاب
میکند.

برنامه دروس دانشگاه با واحدهای مختلف
تقسیم و در بخشهای جداگانه تحت سرپرستی
و نظارت دانشکده ها تنظیم و اداره میشود.
دانشگاه ملی ایران دارای اداره کل دبیرخانه
است که دارای ادارات دفتر حسابداری
کادیرداری - امور دانشجویان - دروس و
امتحانات - روابط عمومی و انتشارات و
تربیت بدنی است.

دانشگاه ملی ایران شعاری نیز انتخاب
کرده بدین مضمون: زندگی یعنی امید
و حرکت.

دانشگر [ر ن ک ت] (م) دانشمند.
(حاشیه فرهنگ اسامی نجفاتی) (اویسی).
دانشور، دانشی، دانشمند، دانا و بسیار دان
و عالم و فاضل (برهان)، هنرمند و خردمند
و هوشیار (فناطم الاطباء).

چو دانشگر این قولها بشنود
پس آنکه زمانی فرو آرد.

طیان
بیت فوق را اسدی عزت نامه بشاهد و دانشگر
بمعنی دانشمند آورده است و گمان میکنم
که در اصل دانشور بوده است چه دانشگر
زیاده و ظاهر آ درست هم نمی آید.
(باذوق مؤلف).

دانش گزین [ر ن ک ت] (ن ف)
گزیننده دانش. که دانش گزینند. که دانش
انتخاب کند. که انتخاب غم نماید که روی
بدانش آرد. که در دانش بند طالب غم
بیاسخ چنین گفت دانش گزین
که ایوان بهرست و فر شایرین زمین.
اسدی.

دانش گستر [ر ن ک ت] (ن ف)
گسترند دانش. اشاعه دهنده علم. علم گستر.
که بسط دانش دهد. که علم افاضت کند.
که از دانش بهره رساند. ز دانش بهره کس
رسانند بهره.

دانش مزی [ر ن م] (ح ا م م)
دانش. تحصیل دانش. آموختن علم.
منظور دانشور است چه مزین مکتب است
گویا او از دانش پرورده شده است.

دانش مزی از دانش مزی
بمعنی نام و کثرت مروری
بود اظهارش سر ز هر شی

هفت سال او دایم اندر مطلبی.
مولوی.

دانشمند [ر ن م] (م)
صاحب دانش. (دانش آرا) - ساحر. (منتهی -
الارباب). کرسی. (منتهی الارب). و اناج.
(منتهی الارب). دقوج. (منتهی الارب) - شیخ
(منتهی الارب) دانش بزرگ (تحت تلمیذی).
بیادانا - حر. (نصاب). نصیر - (نصاب).
دانشور. دانشگر. دانشمند. فاضل. دانا.
حامل علم.

حده العالمة فی الاسلام اکثرهم العجم. بیشتر
دانشندان در اسلام ایرانیان بودند.

(ازمن جرمی زبان ج ۳ ص ۱۸۵)
هم نادان پریشان روزگار

به ز دانشمند با برهنگار
سعدی.

در معانی دانشندان تشبیه زبان از سخن
ببستی

دست بردست مبرند که دریغ
نشینم حدیث دانشمند.

سعدی.

نه محقق بوده دانشمند
چاربانی بر او کجایی چند.

سعدی.
یاد دارم ز پیر دانشمند
تو هم از من بیاد دار این بند.

سعدی.
و گرد عیب شب باین اغوا هم کرد مسکینان
که دانشمند ازین صورت بر آرد سرشبهانی.

سعدی.
مویه دانشمند مغان. جبره دانشمند جهودان
(ترجمان القرآن ج ۱ ج ۱). طرف من الارض.

دانشندان جوان. (منتهی الارب). فسیس.
دانشمند سرسایان. (ترجمان القرآن ج ۱ ج ۱)
(وهار) (منتهی الارب). فسیس. دانشندان.
(منتهی الارب). اسقف. اسقف. [سقف]

[س] دانشمند ترسایان. (منتهی الارب).
سراجیح. حکیمان و دانشندان. (منتهی
الارب). جبل [ج آب]. مهتر قوم و دانشند.

آنها. (منتهی الارب).
عقبه دانشمند. فقهاء دانشندان و دانیان
بخلال و حرام. و فرار گرفت که عیب دلچهار...

را آنجا بر سولی فرستاده آید با دانشندی
سعدی.

و خستنگارانی که برسم است... و دانشمند
ابوالحسن قطان از کقول شاگردان قضی
امام صادق... نامزد شد. (ابوالفضل بیهقی -
ص ۳۸۳ چاپ ادیب). و دادم این ملاحظه ای
منهیان رسول پر گناه آمد از آن تر کسانان
سلجوقی مردی پیری بخاری دانشمند
و سخنگوی. (ابوالفضل بیهقی ص ۱۹۵).
رسول سلجوقیان را بشکر گاه آوردند و
منزل نیکو دادند. دانشندی بود بخاری.
(ابوالفضل بیهقی ص ۵۱۳ چاپ ادیب).
دانشنده حسن بر مکی را نامزد بر سولی کرد.
(ابوالفضل بیهقی ص ۳۶۳). رسولی رسید
از سران علی تکین او که لقب نام وی موسی
تکین و دانشندی سرقندی. (ابوالفضل -
بیهقی ص ۵۰۴).

دانشمند بو بکر بشر دیروز نامزد فرموده
بدین سخن. (ابوالفضل بیهقی ص ۵۲۸). و
تومردی دانشندی سحر تا کرده نباید که
تا بلائی بینی با من سوی نشا بور باز گرد.
(ابوالفضل بیهقی ص ۲۰۷). مسئله های
خلاقی وقت سخت مشکل در مصالح در میان
آمد و گوی از همگان بر بود چنانکه اقرار
دادند این پیران مقدم که چو دانشمند
تبدله اند. (ابوالفضل بیهقی ص ۳۰۶). امیر
دانشندی را بر سولی آنجا فرستاد با دو
مرد قوری از آن ابوالحسن... تا ز جمانی
گفتند. (ابوالفضل بیهقی).

با حایفه دانشندان و در جامع شدن بعضی
همی کردم.

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بزرگ
توبه فرمایان چه خود توبه کمتر میکنند.

حافظ.

دانشمند [ر ن م] (ا ح) از امرای دانشندی.
حاکم تونات و قیساویه و نواحی آن عهد
مشک شاه سلجوقی. بعد از وفات صفدر خانی
کرد ما داود بن سلیمان بن قتلش بن اسر انیل
سلجوقی بر حسب اسناد دانشند میازی
وی شتافت و بر قیصر ظاهر بافت. (حدود
سال ۴۸۰ هجری) (حبیب السیر ج ۲ ص ۲۸۸ -
چاپ کابخانه پیام و تاریخ گریه ص ۴۸۱ -
چاپ اروپا).

دانشمند [ر ن م] (ا ح) نام مردی بجهت
تیسوریان. وی قاصد مهر شیخ فرزند امیر
نمود بوده است به از فرید روی برای اعلام آنکه
مهر شیخ در گرهی در ولایت اندکان متحصن
شده است بسبب حمله اروس خان رفس الدین.
(حبیب السیر چاپ کتابخانه پیام ج ۲ ص -
۴۲۵).

دانشمند [ر ن م] (ا ح) نام مردی در
نواحی شام معاصر غزان خان (تاریخ مبارک
فازانی ص ۱۲۱).

دانشمند [ر ن م] (ا ح) ابوالحسن بن
احمد آبیوردی. او است حاشیه بر شرح جلال -
دوانی بر تهابیب المنطق.

دانشمندیه [ن ت] (رخ) ده کوچکیست در بخش اتری شهرستان گنبدقاپوس. واقع در ۱۴ هزار گری جنوب داخلی برون، کنار رود اترک و نزدیک مرز ایران و شوروی. دشت است و معتدل و دارای ۵۰ سکنه ترکمن چادر نشین. آب آنجا از رودخانه اترک و محصول آن غلات و صیفی و پنبه و کنجد و حبوبات و شغل مردمش زراعت و گله داری و صنایع دستی زنان قالیچه و کتیم باقی و تهیه نموده و آن را درست و در فصل خشکی انجمیل میتوان برد. زمینان سکنه آن با اطراف نره ماهر مربوطه. (فرهنگی جغرافیایی ایران ج ۳).

دانشمندانه [ن ت] (ق) همانند دانشندان، چون دانشندان، بردوش دانشان، یا بطریق فقهاء، چون فقهاء، در روایت است که مولوی دستار خود را دانشمندانه می پسته است.

دانشمند پهلوان [ن ت] (رخ) (امیر...) فرسرداران غازان خان راو لپاینو سلطان است. وی فتح هرات کرد و ملکه فخرالدین صاحب هرات را به مانعه داشت پس از فتح هرات فخرالدین را با اختیارالدین کرد و این قلمه را ملکه فخرالدین یکی از گماشتگان خود جمال الدین محمد سام داده بود. سرانجام بواسطت گروهی بر آن نهادند که ملکه فخرالدین، امه ای بجمال الدین محمد سام نوبه و دانشمند پهلوان خود مصحوب نامه بقلعه رود و در تصرف گیرند و چنین کرد اما در دام ترور خودیان افتاد و در صفر ۷۰۶ به دست اشیاع محمد سام کشته شد.

و نیز جورج به تاریخ مذکور من ۳۷۲ تا ۳۷۷ و ذریع جامع اتوار تاریخ رشیدی من ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۲ و از سعدی تا جامی من ۱۹۶ و تاریخ غازان خان من ۲۳ و ۱۱۲ و حبیب السیر چاپ کتابخانه خیم ج ۳ من ۱۹۲ تا ۲۱۲ و ۳۷۱ تا ۳۷۶ و ۳۷۸ و ۳۷۹ شود.

دانشمند چچه [ن ت] (رخ) بیست و هفتین از خاندان چنگیزی، ساوره - و نهر از اولوس او گتای. (۷۴۷ تا ۷۴۹ هجری). امیر فرهن اوزا والی ساخته بود. و نیز جورج به حبیب السیر من ۹۲ ج ۳ چاپ کتابخانه خیم و مجمع الانساب و الاسرات زامبارو ج ۲ من ۲۷۰ شود.

دانشمند حاجب [ن ت] (رخ) بیست و از ملازمان مسلمان چنگیز خان و پسرش او گتای قاآن. چنگیز پیش از فتح بخارا وی را برای قبول ایللی نزد اهالی سمار زرتوق فرستاد و بتوسیخت او اهالی ایل شدند و پیشکش فرستادند و از غضب چنگیز ایمن ماندند. نیزهنگامیکه چنگیز در ماوراءالنهر بود این مرده را نزد ترکان خانون مانند سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد و رسالت ویتیم کرده که او تنها با خود و زمشاه جنگ

داند و متعرض ممالک تحت اداره ترکان خاتون نیست و از او خواست که یکی از معتقدین خود را بفرستد تا خان مقبول فرمان حکومت خوارزم و خراسان و مضافات آن دوران سلیم ملکه نماید. اما ملکه بسبب عدم اعتماد نپذیرفت. دانشمند حاجب زبان مغولی را میدانسته است چنانکه نامه ای را که یکی از مشایخ ابر چنگیز به پهلوان الدین نغز لودی موعیل نوشته بود بخوبی ترجمه کرد و بر چنگیز فرخواستند تا معلوم شود که تعویض منشی موافق تفریر چنگیز بوده است یا خیر؟ (نیز جورج شوده به جهانگشای عربی ج ۱ ص ۷۶ و ۱۶۲ و ۱۶۴ و ۱۸۹ و ج ۲ ص ۲۲۹ و تاریخ مغول من ۴۲ و ۴۳ و ۶۳ و حبیب السیر چاپ کتابخانه خیم ج ۳ من ۱۰ تا ۵۲).

دانشمندک [ن ت] (رخ) عبدالباقی، از شاعران ایران و از مردم تیریز است و در بغداد مصر میگذارد تا اینکه بسبب حدین خط و خوش نویسی خاصه در نسخ و ثلث از جانب شاه عباس کبیر باصفهان فرا خوانده شد و کتیبه ای جامع کبیر را بنوشت. این بیت از او است:

بود کلام تو تیشم بصفحه صفحہ دل
بستانم دل صد باره مصحف بیانی است.

(قاموس الاحلام ترکی)

دانشمندک [ن ت] (رخ) هلازی احمد بن علی بن امر از امیران ترکان و مؤسس سنه اقدار دانشمندیه است. وی مروری عام و فاضل و مجاهد بوده است بسبب جنگهایی که در ۴۵۰ هجری در حدود آناتولی کرد از جانب خلیفه عباسی بحکومت توأمی مفتوحه منسوب گردید و سپس ملامه و سیواس را فتح کرد و شهر اخیر را مقر حکومت خود قرار داد. آنگاه دامنه فتوحات خود را به قسطنطیه بسط داد. وی در محاصره نیکسار شهید گردیده است. (از قاموس الاحلام ترکی).

دانشمند لیری [ن ت] (رخ) (امیر...) نام یکی از تدبیران و ملازمان در گامه محمود غزنوی.

(ابوالفضل بیخنی من ۴۸ و ۱۸۰ و ۲۵۷ چاپ ادیب من ۱۰ و ۱۳ و ۱۸۳ و ۱۸۵ و ۲۵۶ چاپ دکتر فیاض).

دانشمند سنی [ن ت] (جامع) حالت دانشمند. کیفیت و چگونگی دانشمند. ا. باداش بودن. دانشی بودن. عالمی عالم بودن. دانشوری.

چپست دانشی سردنداری و دانشمندی آن در دادار که گر بر تو دروید پیسنی. سعدی.

لا فقهت. فقیهی.
|| عقل خورد وزیر کی را دراک و فهم.
(ناظم الاطباء).

دانشمندلی [ن ت] (رخ) (امیر...) رجوع به دانشمندیه شود.

دانشمندیان [ن ت] (رخ) امرای دانشمندی. رجوع به دانشمندی و رجوع به تاریخ گریه من ۴۸۲ چاپ اروپا شود.

دانشمند پهلوان [ن ت] (رخ) (امیر...) در موقعیکه سلاجقه بسط قدرت خود در آسیای صغیر مشغول بودند یکی دیگر از رؤسای ترک بنام گمشنگین بن دانشمند در ولایت کاپادوکیا یعنی در شهرهای سیواس و قساربه و ملامطه دولتی جهت خود ترتیب داد و در نزدیکی این محل اخیر فرانکها را بسختی مغلوب نمود جانشینان او در جنگهای با صلیبیون و خاتنها ای مهم کردند ولی مجاورین ایشان یعنی سلاجقه روم بزودی بدوران فرمانروائی آن سلسله خانه بخشیدند. ایام حکومت واسعی امیران این سلسله چنین است.

- محمد اول گمشنگین بن تیلو دانشمند - ۴۹۹
- قازی بن گمشنگین ۴۹۹
- محمد ثانی بن قازی ۵۲۹
- ذوالنون بن محمد ثانی ۵۳۷
- یحیی (یا یعقوب) بن ارسلان قازی -
- ابراهیم بن محمد ۵۶۰

چنانکه گفتیم، این سلسله را سلاجقه روم متعرض گردیدند. (تقیقات سلاطین اسلام من ۱۳۸ و ۱۳۹) زامبارو در مجمع الانساب و الاسرات (ج ۲ ص ۲۲۰ و ۲۲۱) نیز عنوان دانشمندیه کرده املاک آنان سیواس و آماسیه و توقات و نیکسار و عثمانجق و بیروم و بسه کنفری و قسطنطونی و جانتیک و آلبستان و ملطیه بوده است و ایشان بهوشبه تقسیم میشدند:

- الف - شیعہ سیواس.
- ۱ - ملک دانشمند احمد قازی شمس الدین. ۴۵۵ ه. ق.
- ۲ - ملک بالامیر قازی گمشنگین بن دانشمند. ۴۷۷ ه. ق.
- ۳ - ابوالمظفر ناصر الدین بن گمشنگین (متوفی ۵۳۷ ه. ق. ۴۹۵ ه. ق.)
- ۴ - ذوالنون صمد الدین بن محمد (دفعه اول) ۵۳۷ ه. ق.
- ۵ - یاعی بیان نظام الدین بن گمشنگین (متوفی ۵۶۲ ه. ق. حدود ۵۵۰ ه. ق.)
- ۶ - ابو محمد اسماعیل قازی جهان الدین بن یاعی بیان. حدود ۵۶۲ ه. ق.
- ۷ - ابراهیم شمس الدین بن گمشنگین.
- ۸ - ابو القادر اسماعیل شمس الدین بن ابراهیم ذوالنون (دفعه دوم) یا لقب ناصر الدین (متوفی ۵۶۹ ه. ق. ۵۶۱ ه. ق.)
- ۹ - بلاد ایشان را قلع ارسلان ثانی از سلاجقه روم در ۶۹۹ ه. فتح کرد.
- ب شعبه حلبیه.
- ۱ - حسین الدین بن گمشنگین (متوفی ۵۴۵ ه. ق.)
- ۲ - ذوالقرنین بن حسین الدین ۵۴۵ ه. ق.
- ۳ - ناصر الدین محمد بن ذی القرنین حدود ۵۵۶ ه. ق.

۴ - نصر الدین القاسم بن ذی الثرین ، حدود ۶۶۲ هـ . ق . صاحب قابوس الاعلام ترکمن آرد ، دانشمند به ، دولتی که دانشمند غازی احمد ابن علی بن نصر تأسیس کرد و هرگز آن میواس بود این دولت در ۴۶۴ تأسیس یافت و در ۵۶۰ یعنی قریب یکصدسال پس از آن منقرض گردید ، حکمرانان سلسله دانشمندی شش کس بودند یعنی سارغ غازی احمد دانشمند ۴۶۴ غازی محمد بن دانشمند — ابوالمظفر نظام الدین بن محمد (باقی بماند) (یعنی یاقی کوب) ۵۴۸ غازی جمال الدین بن نظام الدین — ابراهیم بن محمد بن دانشمند ۵۶۲ ابوالمظفر اسماعیل بن ابراهیم — دولت دانشمندی پس از انتر ارضه به دولت سلجوقی گشت. (از قاموس الاعلام ترکمن) . و چنانکه ملاحظه میگرداند نام افراد خاندان و مؤسس آنان و نسبت افراد با مؤسس خاندان اختلافی چند میان منسب نقل ما هست که از نظر احتیاط متوجهان هر منسب را نقل کردیم .

دانش نامه . [نم] (ایم کب) گواهی نامه دانشکده مدرک و ورقه اجتهاد و فرات از تحصیل در دانشکده ها و دانشگاهها . اجازه نامه علمی رسمی شتم تحصیل در رشته های مختلف علوم و فنون و ادبیات . از دانشکده ها و دانشگاهها . تصدیق نامه مدرک تمام تحصیلات عالی (۱) . [نم] نامه ای حاوی دانش و علم نامه ای که بر آن از دانش سخن رفته باشد .

|| کتاب حکمت . (ناظم الاطباء) .

دانش نامه [نم] (نم) (نم) نامه دانش نشان دهنده دانش . عرضه کننده علم . || نشان دهنده میزان معلومات و اطلاعات .

دانش نصابی . [نم] (جامع) میل دانش نصابی و داوری بدانسان آسانی و دین پردی ، نظامی .

|| نشان دادن میزان معلومات .

دانش نبوشی . [نم] (نم) (نم) نبوشده دانش . شنودن دانش . مطاب علم و دانش . که گوش فرادانش و علم دهد . چو نامه بخواهد خداوند هوش بیارند آن رای دانش نبوش . فردوسی .

دانشور . [نم] (س) دانشمند . دارای دانش . صاحب علم و دانش . دانا . عالم . دانشگر . دانشی . دانشمند . مرد دانا و فاضل و عالم و صاحب فضل و کمال . (ناظم الاطباء) . خداوند و دارنده دانش باشد چه در معنی صاحب و خداوند و دارنده است . (برهان) .

مر این جهان مارا گهر دیگرست که مینا و گویا و دانشورست . احمدی .

گویا به بیتا و دانشورند نه بخت غر دانه ز رهبر نه . احمدی .

حاصل آنکه از هر ذکری نری مین (جهل نرس اگر دانشوری . مولوی .

این طبیبان بدن دانشورند بر مقام تلذذ و وقف زند . مولوی .

اگر همچین سر بهود دریم چه داند مردم که دانشورم . سعدی .

نه برهیز کار و نه دانشورند همین بس که دنیا بدین میهرند . سعدی .

بتدیر دستور دانشورش به نیکی بشد نام در کشورش . سعدی .

فرقی گویم من میان هر دو معقول و درست نادمه انصاف آن هر که هر دو دانشور بود . امیر خسرو دهلوی .

خاندان رموز همی در ملک دانشور تو خاتون بود . هرفی .

ز حرف حق نشود رنجه مرد دانشور . قالی .

دانشوری . [نم] (جامع) اصل دانشور . حالت و چگونگی دانشور . دانشمندی . داناتی . حکمت و علم . (ناظم الاطباء) . عالی .

دانشورمند . [نم] (س) دانشمند و حکیم و بسیار دان . (برهان) . دانشمند . حکیم و دانا و بسیار دان و دانشمند . (ناظم الاطباء) . بود دانشورمند و هم پهلوان نیند کسی پیر از پستان جوان . فردوسی .

مگر ای معون که ز پستان بود پادشا به از دانشورمند تا پارما . فردوسی .

دگر دانشورمند کو از بزه نرسد چو چیزی بود با مزه . فردوسی .

بشد دانشورمند نزدیک شاه سخن گفت از پهلوان سیاه . فردوسی .

|| ابوریحان بیرونی این کلمه را به معنی فقه آورده است . و در اصطلاح قدما ، دانشمند نیز باین معنی بوده است چنانکه ذیل کلمه دانشمند شواهدی از آن بتقل افتاد و لیکن دانشورمندان اندر شاهنامه فقه روز از سپیده دمیدن دارند . (التفهیم ص ۶۹) .

دانشی . [نم] (س) دانشمند . عالم . اهل دانش . یادانش . (برهان) . دانشور . دانشورمند . دانشگر . صاحب دانش . بمعنی دانشگر است که دانشمند و دانا باشد . دانا و مرد دانا و خردمند و هائل . (ناظم الاطباء) . هر چه همه مو بدان آخرین خواندند بر آن دانشی گوهر افشانند . فردوسی .

زد گز برین بوم زابلستان نهه دانشی نام غلغلستان . فردوسی .

ده دانشی گیر و بس راستی کزین دو لگیرد کسی کاشی . فردوسی .

پدیتگو نه تا گشت کسری بزرگ یکی دانشی همدگیر و ستر گک . فردوسی .

چنین گفت کز گردش آسمان نیابد کلدو دانشی بیگمان . فردوسی .

بفرمود تاپیش ازشد دبیر همان دانشی مویبو ارد شیر . فردوسی .

نو آنکه دانش باشی که دانی که از درهای جهل نیست ممبر . نامر خسرو .

نه داندت کار از دانش بھی است نه نزدیک کسی دانشی راهاست . ناصر خسرو .

نرای دانشی چند نالی ز جرخ که آبرد بلی دادت از جرخ برخ . احمدی .

کنون نیز هر جا که شاهی بود و گز دانشی پیشگاهی بود . احمدی .

|| خردمند . هائل . از اندیشه دوری و از تاج و تخت نخواند ترا دانشی نیکیست . فردوسی .

|| هترمند . استاد . زهر کشوری دانشی (از دیوار گرو آهنگی) (برای سد یا جوج) شد گروه دو دیوار کرد از در بهتلی کوه . فردوسی .

|| دانشمندان . بر اساس دانش . بر یا بقاعلی . عالمانه . چو بشید خسرو ز پستان سخن یکی دانشی باسخ افکنندین . فردوسی .

چه گویم که ام بر سر انجمن یکی دانشی داستانی (داستانم) بزن . فردوسی .

(۱) فرهنگستان این کلمه را بجای دیپلمه Diplôme بر گرفته است .

دانشی . [د] [ا]خ) از شاعران قرن نهم هجری عثمانی است و این بیت از اوست :
 فامنی حذنه تنی زرد اولانی اونونه
 نولانکنده کویه اولسون سنک ای گل سوزمز .
 (از قاموس الاعلام ترکی)
دانشیار ، [د] [ا]خ) (مترکب) که دانش یار دارد . که دانش ملازم اوست . که علم رفیق اوست . || در اصطلاح و بموجب ماده دهم قانون تأسیس دانشگاه معسوب ۱۸ خرداد ۱۳۱۲ مجلس شورای ملی این کلمه بجای معنون استاد دانشگاه برگزیده شده است .
دانشیاری ، [د] [ا]خ) (مترکب) عمل دانشیار . || شغل دانش یار . || مقام دانشیار .
 — رتبه دانشیاری رتبه و درجه ای که خاص دانشیار است . رتبه ای که دانشیار احراز کند در سنین خدمت شود با شرایط خاص .
دانشی هرت ، [د] [ا]خ) (مترکب) .
 د نامرد . مرد عالم . مردی از نعل هم .
 مردی دانشور .
 دیگر آنکه دارد میزان حیا
 بود دانشی مرد نیکی شناس .
 فردوسی .
 ابا دانشی مرد بسیار هوش
 همه جامه آزمندی میوش .
 فردوسی .
 سخن مستح و دینار گنجی مستح
 که برداشتی مرد خوار است گنج .
 فردوسی .
 اگر دانشی مرد زاهد سخن
 تو بشنو که دانش نگردد کهن .
 فردوسی .
دانغ ، [د] [ا]خ) (مترکب) فرومایه و بقبول (آندواج) (مثنوی الارب) .
دانیق ، [د] [ا]خ) (مترکب) گول . (مثنوی الارب) . نادان . زرد . (مثنوی الارب) .
 ا لاهر و ضعیف و فرومایه از مرد دوستود . (مثنوی الارب) (آندواج) . آدمی و ستور لاهر زبون .
دانق ، [د] [ا]خ) (مترکب) دانگ که شش یک درهم است . (مثنوی الارب) (آندواج) .
 دانق (مثنوی الارب) . مترکب است و شریح آن حسن بیان معنی مثال در حرف شاه ششم کور گردید (کشاف اصطلاحات الفنون) .
 مترکب دانگ و آن چهار تنوع است و بعضی گفته اند چهار قیراط و بعضی گفته اند شش یک مثقال (از بحر الجواهر) . چهار طسوج . (حاشیه الجواهر بیرونی س ۴۹) . سندس دینار و درهم . شش حبه است . (مهذب الاسماء) شش حبه وجه دوشمیر است دانگ

شش حبه است . (دهاز) . دو قیراط است . دانگ و دانگی معادل است باده جو یا ده شعیره . دانگه . سندس مثقال . (الجواهر س ۴۹) . مقدار هشت حبه یعنی هشت جو یا ده است . میو طر گوید دانق دو قیراط و قیراط دو طسوج و طسوج دو حبه وجه دانگه گفته است . (از حاشیه الفنون العربیه س ۴۶) .
 جوالیقی در العرب گوید دانق یکسر نون عرب است و دو بیت ذیل را شاهد آورد :
 باقوم من بعد من هجره
 القائل المرع علی الله انق
 لیا رای میزانه شانلا
 رجاء بین العجید و العنق .
 (العربیه س ۱۴) .
 و نیز مصحح و منابع العرب در حاشیه (س ۷۶) به تناسب شرح ذیل را افزوده است که مفید و روشنگر است لاقی است که در وزن دانق دیده میشود . گوید :
 برخی چون فیروز آبادی در قاموس دانق را شش یک درهم و دیگر ی هشت یک درهم گوید و سبب این اختلاف اختلاف وزن دراهم است و این اختلاف را عیبه الملهه بن مروان خلیفه اموی چون ملاحظه کرد دراهم را هشت و چهار دانگ یافت آنها را گرد آورد و درهم آن بهشت و از میانه درهم شش دانگی حاصل کرد . (از حاشیه العربیه س ۷۶) و (حاشیه س ۳۷ انقود العربیه) و نیز در حاشیه همان صفحه توضیح را افزوده است که طسوج یک چهارم دانق است و وزن آن دو گندم باشد . چ . دوانق (انقود العربیه) . چ . دوانیق (مهذب الاسماء) (انقود العربیه) . دانیق سندس الدرهم معرب دانگ با قدری و هر هند الیونان حبه خرتوب و الدانق الاسلامی حبه خرتوب و حبه خرتوب لان الدرهم الاسلامی ست عشرة حبه خرتوب (اقرب الموارد) . از مجموع اناولین فوق معلوم میگردد که دانق معرب دانگه است و آن هم مبین نسبت دراهم و هم مبین وزن دراهم است . رجوع به دانگه رجوع بکتاب انقود العربیه شود .
 ا شش یک . سندس . (زمخشری) . دانگه رجوع به دانگ شود .
دانقاران ، [د] [ا]خ) دهی است از دهستان چهار اویساق بخش قره آغاج شهرستان مراغه واقع در ۴۷ هزار و گزی شمار خلوری قره . آغاج و دیمزار گزی جنوب شهرستانه بیانه . کوهستانی و معتدل دارای ۹۰ سکنه است . آب آن از چشمه سارهاست . محصول آنجا قلات و نغود و بزک . شغل مردم آن زراعت و صنایع دستی اهالی حاجیم بافی و راه آنجا مارو است . (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) .

دانقراوی . [د] [ا]خ) دهی است از دهستان نازلو بخش حومه شهرستان رضایه واقع در ۱۹/۵ هزار گزی شمال خلوری رضایه و ۵/۵ هزار گزی خاوشو شهرستانه بشاهپور . چنگه است و معتدل دارای ۱۲۰ سکنه . آب آن از نازلوچای و محصول آنجا غلات و چندین و توتون و سیب و کاشمش و بعضی و شغل مردم آنجا زراعت و راه آن از ایزد است . (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) .
دانقوزه ، [د] [ا]خ) اسم ترکی شنزیر است .
 شوک .
دانقه ، [د] [ا]خ) نام ناحیتی از توابع آذربایجان و دناجا معین مس باشد (جغرافیایی اقتصادی کیهان س ۴۱) .
دانگ ، [د] [ا]خ) دهی است جزء دهستان خرقان شرقی بخش آوج شهرستان قره قروین . واقع در ۳۶۰۰۰ گزی خلور آوج . سردسیر است و دارای ۸۱۲ سکنه . آب آن از رودخانه سنگاوی است و محصول آنجا غلات و سبب زمین و باغات انگور و گردو و قاصدین و عمل شدن اهالی زراعت است و قالی و چرم بافی و راه آنجا ماروست و از طریق در چند مایلین به آنجا میتوان برد . این دهه را بل کریمی نیز گویند . (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱) .
دانگ ، [د] [ا]خ) (مترکب) مضر دانه است مرکب از دانه و کاک آمشیر . ا دانه باشد . (اوهبی) . مطلق دانه را گویند داهم از گندم و جو و ماش و عدس و غیره . (برهان) . دان . دانه . (از حاشیه فرهنگ اسدی نقیچوانی) .
 حب . حبه .
 ازین ناخشن گوز رویدن برآه
 نه دانگ (۱) دانه عروقه نام زنه گل .
 طیان .
 بساگس که یکده و تک (۱) ندهد بشخ
 چوخوش گویش جان نداد در رخ .
 اسدی .
 اندر همه سیلان از هیچکس یک من گاه
 نسته نه و هیچکس را اینک دانگ زبان نکرده .
 (تاریخ سیستان) .
 شهر را غربال کردم در طلب
 دانگ را او ده بر پیده نشد .
 شهوری .
 در رجوع به دانه و نیز رجوع به دان شود .
 || در ترکیب کار دانگ کلمه مرکب است از کزدان ، لغت فاضلی مرکب مرخم یعنی کزداننده و کاف .

(۱) در این شعر بشرووت شریک باشند کلمه دانگ را ساکن خوانند . و معتدل نیز هست که اینجا کلمه «دانگ» با کاف فارسی یعنی «دانگ» باشد یعنی بول و در آن صورت شاهد معنی متن نخواهد بود .